

سلاطین جنت آئین صفوی نشان است معروف و شته از ان در این ایات ظاهر

از زمین و یار می بینم	ای شکر جنت و اشوب و فتنه و بیداد
که یکی در سهزار می بینم	همه را حال می شود و دیگر
کرد و زکات و غبار می بینم	کرد آئینه ضمیر حسان
بی حد و پیشمار می بینم	ظلمت ظلم ظالمان دیار
در میان و کنار می بینم	غارت و قتل لشکر بسیار
عامل خواند کار می بینم	بس فرومایگان بی حاصل
مستخرج افتخار می بینم	مذهب و دین ضعیف می یابم
غصه در دیار می بینم	قصه بس غریب می شنوم
در بهش کم عیار می بینم	که نوزند بر رخ زر
کشته غنچه اروغزار می بینم	دوستان عزیز هر قوم
دیگر را دوچار می بینم	هر یک از حاکمان هفت اقلیم
خشمی و کینه و دادر می بینم	ترک و تاجیک را بیکدیگر
مانده در ره سکار می بینم	تاجر از دست دزد بی همراه
جامی جمعی شرار می بینم	بقعه سخت کشته خراب
در حد کوه سار می بینم	اندک امن اگر بود آن روز

و ایضا در همان قصیده فرموده است نور الله مضجعه و مرقده

خسرمی و صلوات می بینم	غم مخور زانکه من دین تشویش
عالمی چون نگار می بینم	بعدا سال و چند سال دیگر
بلکه من آشکار می بینم	نایب محمدی آشکار شود

و بنظر دور بین و لطف یقین مع و ذود الراحات شمس اعتبار نمود و اند  
از هر صد سال شمس سه سال که نیست و شش سال شود بر صد قمری ایضا فرموده  
برشته و بنفاد و هشت شمس بر نصد و چهار قمری قرار داد فرموده اند که چون

زمستان نهمین گذشت ششمش خوش بجماری بینم یعنی پنج زمستان که عبارت  
از چهار سال باشد چون از شهر صد و چهار بگذرد صد و هشت شود و در نه صد و نه  
نایب مهدی علیه السلام ظاهر شود بسم الله الرحمن الرحیم کلام نور الله مضجعه

سروری باوقار می بینم

پادشاه تمام دانا

سر بر تاج دار می بینم

بند کمان جناب حضرت او

نایب هشت حرف است نون والف ویا و با و این دولست وسی و یک میشود  
و عدد اسمعیل هادی دولیت وسی و یک است پس محقق شد که نایب حضرت  
قائم آل محمد صلی الله علیه وعلیه اسمعیل هادی باشد که در نه صد و نه خروج کرد و بریقین  
این رمز رباعی آنحضرت است نور الله مضجعه در نه صد و نه من دو قرآن می بینم  
از مهدی و دجال شان می بینم دین نوع دگر کرد و اسلام دگر این سر نهان است  
عیان می بینم و لذایضا و نیز فرموده است این هشت حروف نام آن شاه من است  
آن شاه که آن منظر الله من است مجمع دولیت وسی و یک بشمارش تادریابی که  
نام دلخواه من است برازکیا پوشیده نماند که سالهای بسیار معموره ربع مسکون به  
تحت تسلط و استیلا ملوک طوائف و حکام مختلف درآمده استقرار و استمرار یافت  
بود بواسطه مخالفت و منازعت و ایان و فرمان بان امصار و بلدان که مستلزم  
فساد و تباهی احوال جهانست امن و استقامت از محالک امان وطمینان از  
طریق راهها برخواسته بگردان بی طریق در شجر باخیره و مستولی گشته مزاج بنیه  
عالم از منبع اعتدال بجلی انحراف یافته بود چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته  
بود بآنکه مزاج عالم بشریت تلخ و شیرین قدر و لطف اعلی حضرت سپهر نزلت خورشید  
شوکت قدر قدرت قصاص صولت خاصه ملوک عالم زنده سلاطین بنی آدم  
ابو البقا السلطان شاه اسمعیل الموسوی الصفوی بهادر خان بجال اعتدال باز آید باجرم  
سابقه عنایت ازلی آنحضرت را از میان سعادت سندان دوران برگزیده و به تشریف  
گرامی و آئیناه الملک اختصاص بخشید و در نه صد و نه داعیه کیمیتی ستانی جهان

بانی از خیمه خورده و آن دو برین آن حضرت سر بر زده بعون الهی در اندک زمان معظم ممالک ایران و توران و دیار بکر و سواحل دریای عمان مسخر گردانید و آنرا از قبضه ثقلین تصرف کردن کشتن زمان استخلاص نموده جهان را با انواع عدل و احسان بیاراست و سکه را از تصرف پادشاهی در بناد هفت اقلیم مجری گردانیده خطبه اثناعشریه امامیه بر سر منبر نیایه افلاک خواند و اکثر خلایق رومی بین را بنصرت شیر و النصارا آثار مبتلا بعت دین مسین حضرت ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در آورد و شهر گرد نمودی ذوالنقار مر قنای نامدار

بر دانشوران کشور شورستور نمایم که بسیاری از فضلا می عالی تبار و متور خنین ملا بخت شمار خوارق عادات و ارباب احوال دار الحیثیات و سیر و سلوک سفر و حضر که در عرض یکصد و چهار سال که حضرت ولایت منقبت کاشف اسرار ازلی شاه نورالدین نعمت الله ولی بر خواص و عام پیرنهاد ظاهر گردیده در صفحات کتب مذکور گردانیده بنده صنع الله نعمه اللهی مسود این اوراق مجمل از مفضل در این صحایف مرقوم میسازد بمقتله و کرمه پوشیده نمایم که مولود آنحضرت ولایت منقبت در در قصبه کستان من اعمال برات بود و چنانچه خود آن جناب فرموده است بیت

نعمت الله نور دین دار لقب	نور دین از نعمت الله می طلب
از رسول الله نسب دارد تمام	خود که دارد این چنین دیگر نسب
مدتی بودم مجاور در عراق	گر چه با ش اصلم از ملک عرب
آب و لطف او از ان مابود	آتش قهرش از ان بولاب
من مجاور حالیا در ملک فارس	جد من آن سوده در شهر حلب

مستوفی است که در ایام سه سالگی آنحضرت را کشف قبور حاصل بود و این ولایت برتسبین حال خود فرموده بیت مرا علمی که اندر سینه دادند عجب علمی و می درسی ندانند بشه سال مرا معلوم کردند که شیخ حله را درسی نماند و وقتی که سن شرفش بچهار سال و نیم رسید شخصی شرح دندان

گنبد سیدالابین اوئیں قرنی را در موافقت دندان مبارک رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم که در غزای تبوک از سنک مخالفان آزار یافته بود و در حضوره الله  
 بزرگوار ایشان مذکور ساخت آنجا ب حاضر بود بخاطر که زانید که چون خدا و رسول ص  
 او را باین امر تکلیف فرمودند او چو این ستم بر خود پسندید در همان شب آن سلطان  
 العاشقین در واقعه آن نور طیبین و طاهرین آمده بایسان حال مضمون این  
 ابیات برایشان خواند شعرا می فرمایند دین بجز صفا من بعشق حضرت جد شما  
 در دفا سی و دودندان طمع گندم از دنیا و عقی بیفزاع عاشق صادق بعشق روی  
 اگر کشد خود را از و معذور دار مقدمه علوم نزد سید رکن الدین شیرازی تحصیل  
 نموده و علوم بلاغ و علوم فقه و تفاسیر و کلام از سید شمس الدین خوارزمی سید  
 شمس الدین کی اخذ فرموده در مبادی احوال سنن نصوص الحکم حسب الامر موده  
 این با نظام ایشان که ناو مشته حرف میخوانیم این کتاب نیک میباشد اینها  
 داشتند تا به یکجا میگردانند به بیت و چهار سالگی رسید یک لحظه از معنی  
 در مطالعه و مباحثه علوم تغافل نموده تا بر علوم چهار کتاب عالم گردیده طی منازل  
 علوم رسید فرمود و علوم معنویه ریاضیه بر ضمیرش کشوف گشته این  
 غزل فرموده غزل علم ام الکتاب حاصل است لوح محفوظ حاصل دل است  
 آنچه بحر محیط خواندش نزد ما آن سراب حاصل است آن حقیقت که شکل  
 همه اوست مشکل حل و حل مشکل است منزلاتی که دیده در راه منزلی  
 چند از منازل است اسم اعظم که صورتش با نیم جمع معنی و هفت هیکل است  
 عشق او قاتل است و با مقتول جان عالم فدای قاتل است نعمه الله بما شده  
 و اصل طلبش کنزنا که و اصل است در طلب علوم معنویه الهامه معرفت  
 عشق مرکب شوق در زیر ران در آورده قدم تصدیق در راه می سیر و سلوک  
 فقر و طریق تحقیق درویشی نهاده و ذوق عالم نیستی بر نشاء حیاتش غالب گردیده  
 لباس بی اساس مالی از تن بیرون کرده فردا من بخت هستی بدو کون

بشت پای نیتی برستی عالم زده و بهنده سال طبعت بیک نه بود و این غزل  
فرموده حضرت است که گویا در بیان آن فرموده بلیت

داسن ز خودی بخود کشیدیم  
خطا بر سر نیت و بد کشیدیم  
آن رنج که از خود کشیدیم  
واحد بسوی احد کشیدیم

ما آئینه در نمد کشیدیم  
بر کار صفت بگرد نقطه  
در دی است بکس نمیتوان گفت  
بودیم حجاب و غرقه کشیدیم

درویش محمد مسکین چنین برشته نظم نظام داده بشنو اکنون ای موالی علی  
وصف سید نعمه الله ولی میر محمد آفتاب سنجلی کشت از د آئینه دل صیقل  
پیر آن سید بود سید حسین شاه اخلاطی کرین عالمین سید ابراهیم حلی سراوست  
آنکه در خاطر نبودش غیر دوست پیراوسید محمد از نجف کوهر دریای شاه تر عرف  
پیراوسید علی مکی است زانکه واقف بود از بالا و پست سید ابراهیم دلی آن  
ولی هست پیر حضرت سید علی باز سید قاسم آن شاه زمن هست پیرا و صهلش از  
مین پیر سید قاسم از راه یقین حضرت سید مجتهد شاه دین سید ابراهیم خوارزمی در  
بست پیر آن ولی راهبر پیر ابراهیم امام المتقین موسی بن جعفر سلطان دین  
جعفر صادق که پاک و طاهر است کوهر بحر امامت باقر است باقر است  
ابن علی ابن الحسین آنکه بر عباد مبعود است زین شاه حسین ابن علی نور بنی  
هست نقد بو الحسن یعنی علی و مبدم الف تحیات و سلام بر روان جمله با داد  
السلام بعد از دوازده سال که دست ارادت به امان سید محمد زده بود سرور  
بردشت و کوه و صحرا نهاده شعله آتش عشق حقیقی از دل عرفان بنیانش سر بر کشید  
برق صفت هر لحظه وادی طی میفرمودند تا بر قلعه کوه دماوند رسید بر سر چاه که کرد  
احمر که قبل از آن و بعد از آن کسی بآن مکان نرسیده و وار بعین که عبارت از بشاد  
روز بوده باشد در فصل زمستان عبادت پروردگار عالمیان قیام و اقدام نمود  
در هر شام برف افطار میفرمود و بعد از دوار بعین از قلعه کوه رفیع بنیان بر

پایان آمده متوجه جانب پیمان شد در کوه الوند مدت بمجاادت و ریاضت و دشمنان  
 اربعینات گذرانیدند و بارجال الله آن کوه صحبت میداشتند بابا حاجی محمد صفت  
 در آن کوه شرف خدمت آن منظر الله یافته وقتی چند در خادمی آنحضرت بسر برد  
 اتفاقاً روزی سلطان سالکین از آن کوه بجائی میرفتند و بابا حاجی محمد در خدمت  
 بود و عرض راه باو گفتند که در اینجا باش تا ما رفته باز آییم بابا توقف نمود و حضرت  
 کرامت منقبت بجای که اراده داشتند رفته بعد از چهل روز باز گشت بجانب  
 بابا واقع شد و بابا را در همان منزل که بازداشته بودند ایستاده یافتند و دست حضرت  
 بر پشت او زده بنظر عنایت نوازش فرمودند و گفتند ما را روزی چند حسب  
 التقدير در این کوه ساکن میباید بود شکر دل ما در پیراموی الوند است در سرور و لذت  
 یار در بند است بعد از این ملاقات شما با ما در ما بان کرمان رومی خواهد داد و از نظر  
 بابا غایب گردیده مدتی در منازل کوه الوند بسر بردند و چون از صحبت رجال الله  
 استخا مفصودشان حاصل گردیده کشت غریمت سفر نمود و مدت سی سال  
 طی منازل کرده تا گذار ایشان بر کرمان افتاده در ما بان رحل اقامت انداختند  
 بابا حاجی محمد صفت بشرف استخوان بوسی مشرف گردیده معروض داشتند  
 آنحضرت فرمود که جای قومش بر بالای آستانه است گفت عرض نمائید که غریب  
 قومی آمده و داعیه شرف ملازمت دارد خادمان معروض داشتند آنحضرت  
 فرمودند که جای قومش بر بالای درخت میباشد چون بابا این سخن از خدام شنید  
 متوجه قریه فرمتین قرب دروازه کرمان گردیده بر بالای درخت چار عالی که در مسجد  
 جامع آن موضع سر بر فلک کشیده بود رفته بر زیر شاخی قرار گرفت و اربعین بی سر  
 برده هر شب افطار میرکی اذن درخت نمود و بعد از اربعین پائین آمده متوجه  
 آستانه ما بان شده خادمان بعرض رسانیدند که بابا باز آمده بابا باز یافت و این  
 عزل بگذرانید من کلام سید العارفين مرغ دل بر دام زلف دلبری افتاد  
 عشق جانان جان ما پر باد خواهد داد

رومی بر در که سلطان خود آورده ایم

آمده بر در که شده بسته آزاد باز	زاهد خلوت نشین از خانان دل گرفت
مجلس مستانه در کوی معان بنهاد باز	توبه بشکستیم دیگر در شراب افتاده ایم
هر که آمد سویی ما مانند افتاد باز	اب چشم ما چو دجله می رود هر سواران
شاید از معمر سازد دجله بغداد باز	خوش گشادی از کشتا نغمه الله یافتیم
تا در میخانه را بر روی مانک شاد باز	و آنحضرت منزل پایی چنانکه حالا بابا

آسوده است و بیاکاه در آن مشهور گشته با و حواله فرمودند بیت هر که او در  
سایه فریاد ما می گرفت که چه کجاشکی بود شبها ز کرد عاقبت بر ضمیمه نور خضلا  
سخن و در خاطر از هر بلجای هنر پرور در نقاب ارتباب مستور ماند که در اقل حال که  
سلطان لایت دستگاه از کوه الوند پائین آمده متوجه زیارت عتبات عالیات  
شده چون بحوالی حله رسید و گذرگاه بی که ..... بجهت ... لب تشنگان آن بادیه چاه  
کنع بغیر از آب شور قطره بکام ایشان نرسیده بود نزول نمود چاهی حفر نمود بقدرت  
کامله ایزدی از آن چاه آبی ظاهر گردید از شیر خوشگوار تر و از شکر شیرین تر تا آنجا  
ا بل بادیه و زوار حضرت ائمه معصومین علیهم السلام و مترو دین از آن منتفع میکردند  
سجده نغمه الله مشهور گشته مع شریسته اش از بحر روان ولایت است و چون  
بارض کر بار رسید زیارت شاه شهدا منشف گردیده شرایط طواف بتقدیم  
رسانید و در قیل گاه باب دیده و وضو ساخته بهمان یکو وضو چیل روز در چله تابستان  
بر خاک پاک آن مکان شریف باد و دیده گریان بسر برده و در شب بخاک  
کر بلای محلا افطار نموده بعد از اتمام اربعین متوجه بغداد شده شرف زیارت  
روضه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را حاصل نموده متوجه نجف اشرف  
گردید و بعد از وصول بر آن روضه عرش درجه شرف طواف دریافت مشام جان  
به نکت خاک آستان ابو تراب معطر ساخت و جبین اخلاص بر تراب عنبر  
سرسشت در گاه جهانیان مناص سوده در مناقب حضرت غالب کمل غالب  
مطلوب کمل طالب علی ابن ابی طالب صلوا الله و سلامه علیه قصاید غرا برشته

نظم انتظام فرموده این یک قصیده بجهت ترک مرقوم گردیده است قصیده

از نور روی اوست که عالم منور است  
سلطان چار بالش و هفت شلاق نه در دست  
زوج بقول باب اما بین من و تقصیر  
مسند نشین مجلس ملک ملائکه  
هر ماه ماه نوب جان مرده سید هر  
اسکنر است بنده اواز میان جان  
کیس و کشاد و گشت مسطر و ماغ روح  
جودش و جود داد به عالم ازان سبب  
خورشید لعل است ز نور و لایزش  
هر قطره ز فیض محیط و لای او  
نزدیک است حسیله بر حق امام است  
مدار اهل بیت به نزدیک شرع عقل  
هر مومنی که لاف و لامی علی زند  
با دست جود او چه بود کان مختصر  
او را بشه مخوان تو که نور خداست آن  
طبع لطیف است که بحر است بیکر آن  
بریت از این قصیده که گفتم بصدر دل  
ستد که دوستدار رسول است آل او

حسنی چنین لطیف چه حاجت بزور است  
بر در که رفیع جلالش چو چاکر است  
سردار او لیا و وصی پیمبر است  
در آرزوی مرتبه و جاه قنبر است  
یعنی فلک زحلقه کوشان حیدر است  
چو بک زدن درش مثل صد چه قصیر است  
رو بر کشود و عالم ازان ز نور است  
عالم همین جود و جودش مصور است  
گرچه لوا می حضرت او ماه پیکر است  
صد حتمه حیات و دو صد خوش کثر است  
مجموع آسمان یلینش سحر است  
دنیا و آخرت همه او را سحر است  
توقع آل آل بنامش مقرر است  
با همش محیط سرائی محقر است  
او دیگر است و حالت او نیز دیگر است  
دایم ذمخ شاه پراز درو کو هر است  
مخوان که هر یکی ز یکی خوب خوشتر است  
بر دشمنان دین محمد منظر است

در بیان آنکه حضرت قطب الاقطاب در استمانه عرش در  
ستید او لیا و وسند الاصفیاء جناب علی ابن ابی طالب  
علیه السلام احرام طواف کعبه جانان بر میان جان بسته  
و فقره شیران



بر پیشگاه ضمیر منیر از باب توفیق و حال روشن است که بهر موفق سعادت مند که از برای  
 رضای خدای بی همتا سبحانه و تعالی مراد است مهاجرت او طمان بر حلاوه مصلحت  
 اجاد و اخوان اختیار کرده هر کتب اظهار اسفار کرد و در راه نیکو بندگی و عبادت  
 در گاه احدیت جل و علا تلخی لقب و مشقت غربت را بکام همت کامیاب عالی  
 جناب شیرین ساخته در موافقت بول و خطر از بیم جان نماند بشد بر آینه عنایم  
 فتوحات دنیوی و اخروی شامل حال خیر آتش کرد و بتخصیص که قبله نیت از صفای  
 طوبیت افضل اعمال و اشق عبادات باشد تبیین این بیان صورت حال  
 خیر مال سلطان سپهر کرامت ماه آسمان ولایت تواند بود که در دستمان غنیمت  
 عرش درجه شاه اولیا احرام طوف بیت الله بر میان جان بسته قدم مبارک  
 در بادیه و راه نهاد و چون بجای بلاد مصر رسید و رود نیل بنظر انور مشر در آن  
 آن فرمود که در سر چشمه نیل غوطه خورد و غواص وار در قلب کو هر مقصود شناوید  
 نماید لاجرم متوجه گردیده بمحموده رسید و مجاوران آن موضع را دل تنگ پریشان  
 احوال یافت و سبب پرسید بعرض رسانیدند که در حوالی ما بیثیه ایست و در آن  
 بیثیه شیران مردم ربای جامی گرفته اند و مدتی است که صیادانند مدار طعمه خود را  
 بر ایل این دیار نهاده هر چند روز متفق بگرد شهر آمده و چند نفر را صید کرده بر بیثیه  
 خود میرود حضرت ولایت رقت چون بر این حال قوف یافت بزبان ولایت  
 ترجمان فرمود که بعد از این دست تقدی این شیران از گریان اهل این ملک کو تاه خوا  
 بود آنجماعت را وداع کرده رو براه آورد چون بحوالی بیثیه شیران رسید شیرانی  
 دید که اسد در آسمان از هیبتشان کام نتوانستی نهاد و ثور در کنر بام سپهر از  
 نهیب پنجه ایشان دم نیارستی زو از روی غضب بجانب ایشان نظر انداخت  
 یکی مانند که به خود را بر پامی آنحضرت انداخته سر به پیش افکندند آنحضرت شیرانرا  
 نوازش فرمود و فرمود که بعد از این میاید که از شما ستمی و ظلمی بر آدمیانی که در حوالی شما  
 نرسد شیران تابع فرمان آن صف آرای میدان کرامت شده بعد از آن تعرض

احوال مجاوران آنخو الی نشدند بلیت نه بر آدمی زاده از دویه است و گویا آدمی  
 زاده بد است ایالی آن دیار از محنت آن بلیه خلاصی یافته خاتمی بنام آن  
 جناب ساختند و از آن زمان الی حال هر که بمنزل ایشان میرسد و نام میبرد  
 نعمت الله بر زبان میگذازند و او را تعلیمات کرده رعایتها می کنند و چون آنحضرت  
 از آن پیشه گذشت بعد از چند روز بمیان جمعی مردم صحرانشین رسیده احوال سر  
 چشمه رو و نیل پرسید و جواب گفتند که بر ما ظاهر نیست القدر دانیم که از این منزل  
 بر بالار بگذر آن در میان نیست هر که زفت باز نیار آنحضرت فرمود که شما همت  
 بدارید که ما بحسب اشاره و متوجه این راه شده ایم و از همین راه باز گشت خواهیم  
 کرد و قدم تو کل در راه گذاشته هر روز و هر شب بسیاری راه طی میفرمود و صبر  
 بای عجیب میدید و صوتهای خوش می شنید و بفرقه دوال پایان و بطالیف  
 جستانی رسیده با هر طالیفه و فرقه بزبان ایشان تکلم مینمود و مشکلات هرگز  
 حل نموده از ایشان گذشت تا بجائی رسید که سر استنای لطیف و مکانی  
 شریف و درختان میوه دار از شد و شکر خوشتر و بستنهای روح پرور بود  
 بلبلان خوش آواز و قمریان نعم ساز و طوطیان شکر خوار و موزان خوشنوا  
 بصداهای خوش بذر خالق دیان مشغول بودند و ایالی آن منزل بکلمه بای موزون  
 مشکلم گشته مضمون این نو اباد امیرسانند بلیت آمدی در مقدمت در انوای  
 دیگر است خیر مقدم شاه درویشان صفائی دیگر است و آنحضرت در چند  
 روز با مجاوران آن مکان بهشت نشان صحبت داشته یک روز گوشه اختیار  
 نمود و سر در حجب تفکر فرو برده و بر صنع صالح استیا حیران و نگران بود که شکر  
 خواب در سواد دیده بیدار شد و آه در عالم خواب بجز بزرگوار خود اسد الله  
 العالی علی ابن ابی طالب علیه السلام را بر بالین خود حاضر یافته سلام کرد و آنحضرت  
 بارفت جواب سلام باز داده فرمود ای فرزند هیچ میدانی این چه مکان است  
 و توجه مدعا داری عرض نمود که آرزو مندم که لطف بی عنایت و کرم بی نهایت شامل

حال این ذره حقیر گشته مرا از سر چشیده رود نیل آگاهی بخشید حضرت شاه ولایت  
 منقبت علیه السلام فرمود که جو یار بهشت عنبر سرشت سرچشمه این بود بار است  
 و این رود از جد اول چهار جوی بهشت روان میگردد و بر زمین این منزل فرود می آید و  
 چون از این مکان روان میگردد جد اول جو یار روی زمین حجاج از آن سیراب میکردند  
 آنگاه فرمودند که ای فرزند پایی بر پشت پایی ما گذار و دیده بر هم نه چون چنین کرد بعد از  
 لحظه فرمود که دیده بکشی و بین آنچه جو یای آن بودی همی سنگ چشم را باز کرد خود  
 بر کنار آن جو یار مقصود یافت شکر معبود حقیقی بجای آورده از ساقی خوش کوش  
 التماس مجاورت آن منزل نمود حضرت فرمود که هنوز تورا وقت بودن در این مقام  
 نرسیده وقتی که آنچه از تو بیایدش بطور رسد جای تو اینجا خواهد بود بلیت  
 نعمت الله رسید تا جایی که بجز جان اولیا نرسد الحال تو را بهمان منزل که غنیمت  
 اینجا نموده متوجه بایده شد و دوری راه بسیار نزدیک گردانیده غایب شدند  
 بلیت آنکه بنمود رخ و از نظر غایب شد برسان ببار دیگر بار خدا یا منش و حضرت  
 شاه نور الدین نعمت الله بی تعب و مشقتی راهی که بد تماطلی نموده باندک وقتی به  
 محلی که غنیمت آن سفر نموده بود رسید و صحرای ششبان دادیده و عده که کرده بود  
 و فاموده از ایشان در گذشت مستور نمائاد که هم در کنار رود نیل حضرت ولایت  
 منقبت را با سید حسین اخلاطی اتفاق صحبت افتاد کیفیت آن بر سبیل  
 اجمال آنکه در این ایام در ریای ابرار شاه قاسم انوار و جناب صاحب ضیاء الدین  
 ترک و اشرف العلماء و افضل الفضلاء مولانا شرف الدین یزدی و بر تاج کیسل با  
 آنحضرت رفیق طریق بودند چون بجوای منزل رسیدند سید حسین اخلاطی مخبر گشته  
 خادمان را فرمود تا حضرت را در صفا که نزدیکش بود در آورند حضرت  
 حقیقت منقبت در آن جلوس نمودند سید حسین جوانی نقل نقل از طاقات بجهت  
 ایشان فرستاد حضرت ولایت قیاب بجهت گرفت نقل بمنزل دیگر اولی است  
 و بر خواسته بار بقاء را بجهت بجلو گرفت فی الحال سقف آن صفا فرود آمد و در

تعجب مانند بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمده اول با آنحضرت معاشرت  
 نموده پس از آن یاران را دریافت و بهیچ جاوس نمودند سید حسین بجنابت  
 کرامت مرتبت گفت نعمه الله میخاهم از حالات شماستغیث شوم آنحضرت فرمود  
 که شما چنانچه ظاهر سید حسین از علوم غریبه مثل کیمیا و لیمیا و سیمیا رمزی برایشان ظاهر  
 کرد حضرت شاه بسید حسین گفت که دعای ما کیمیا می فقر محمدی است بقیت  
 جان میدهند بصر حوی بیم غنیا آگه نینداز عمل کیمیا می فقر و همین کجاست و  
 یکت مجلس اتفاق افتاد و در روز دیگر شاه یاران را وداع نموده متوجه کعبه معطر  
 شد و بعد از قطع چند منزل حقه شربت به محضر نموده بدست درویشی داده بجهت  
 سید حسین فرستاد و سید حسین هر حقه را کثود قدری غنیه و مقداری لاش سوزنده  
 در اندرون آن حقه یافت تعجب نمود گفت درینج که صحبت نعمه الله در نیافتم در  
 بیان آنکه درویشیکه حقه منور را بجهت سید حسین می برد و در راه بخاطر گذرانیدن که کاش  
 حضرت سید نعمت الله روزی چند در صحبت سید حسین توقف میفرمود تا آن  
 عمل کیمیا بصره ور کردید و از صنوعات فقر و فاقه خلاص میگشتیم چون بخدمت آن  
 حضرت باز گشت بر ضمیر غیر حضرت ولایت منزلت آنچه بخواهد درویش رسیده  
 بود هویدا گردید سنگت پاره از زمین برداشته پیش درویش انداخت و فرمود که این  
 سنگت را نزد جوهری برده پیرس که قیمت این سنگت چقدر است چون قیمت  
 معلوم کنی از جوهری گرفته آنرا باز آور و چون درویش آن سنگت را بنظر جوهری برد  
 جوهری پاره لعلی دید که در عمر خود مثل آن لعل ندیده بود قیمت آن لعل را برابر درم گفت  
 درویش معلوم کرده سنگت را باز گرفته بخدمت حضرت شاه باز آورد و آنحضرت  
 فرمود تا آن سنگت لعل شده را تعلایه نموده شربت ساخت و هر درویشی را  
 قطره چاشنند و فرمود غزل ما خاک را بهر اینطوری کینیم صد در را بکوشه چشمی دو کنیم

در جس صورتیم و چنین شاه و خرمیم	بنگر که در سر اچیه معنی جهان کینیم
رندان لا ابا بال و مستمان سر خوشیم	هشمار را به مجلس خود کی به کینیم

میج محیط و کوهر دریای غزبتیم  
در دیده روی ساقی و در دست جام می  
مارانفس چو از دم عشق است لاجرم  
از خود برآورد در صف ارباب محرام

ما میل دل یاب و کل آخر چرا کنیم  
باری بگو که کوش بعاقل چسبیم  
بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم  
تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم

و ازان منزل روانه شده متوجه مصر شدند ظاهر باشد که اندر دریای کرامت چون  
بمصر رسید در مخاره که اکنون بمخاره نصرت الله مشهور است نزول نمودند و در آن  
مجدوبی بود بابا حاجی علی نام و همیشه در پیش او آتش میسوخت و ازاو حالات غریبه  
بسیار سر میزد و خلائق مصر اعتقاد عظیم باو داشتند آنحضرت بعد از آنکه آن  
درویش را دریافت از خود غایب گردیده متوجه حال او شده چون ازان توجه  
باز آمد مجدوب را در روی افتاده و آتش را خاکستر گردیده یافت پس از زمانه  
همجدوب بهوش آمده مرید راه آنحضرت گردید و ازان مخاره بیرون رفته در منزل  
دیگر مجاور گردیده در آن ایام بعرض آن سرخیل خاص و عام رسید که یکی از درویشان  
بچهل سفر با دام اربعینی برآورده آنحضرت پرسید که اربعین مردانه برآورده یا زنانه  
حضرت گفتند که اربعین زنانه است و اربعین مردانه کدام آنحضرت فرمود که اربعین  
زنانه آنست که بچند سفر با دام و یا بجزئی قوت لایموت بسر رسانیده باشند  
و اربعین مردانه آنست که چهل روز هر روز روزه دارند و هر شب وقت افطار بیک  
کوسفند مع مصالح اکل نمایند و در وضوئی که اول روز اربعین ساخته باشند  
بهان وضو تا روز چهل اربعین ادای نماز فرضیه و سنت از ایشان شود و حضرت  
تعجب افتاده گفتند که کسی باشد که این اربعین با تمام رساند آنحضرت فی الحال از  
مجلس برخاست و بسم الله الرحمن الرحیم گفته تجدید وضو نموده و اربعین بطریق  
که گفته بود ادا نمود و چون ازان اربعین بیرون آمد خلائق مصر احرام دریافت دیدار  
ایشان بسته بدر آن مخاره حاضر شدند و آنحضرت دست برآورده و فاتحه بخفته  
از دایه جمعیت خوانده فرمودند که تجدید وضوئی خواهم کرد و از نظر اجتماع غایب

گزدید و مضمون این آیات بکوش پیوش آنجا عت رسانید نظم فخر آمد مرثیاء دید  
 هر که میخواهد است جان بخشید و رفت و بعد از آنکه آن ارباب حال از این مغاره  
 غایب گردید همیشه میدان و درویشان ایشان در آنجا حجاب و بودند و اهل مصر  
 درویشان میدان سلوک می نمودند و در آخر شیخی و خادمی مغاره مصر حسب اشاره  
 آنحضرت بیابا حاجی لطف الله مرجع گردید و مشارالیه در آن مکان بتلکین ذکر و کسوت  
 فقر بکنان مصر و سایر بلاد قیام نموده چون مدت عمرش یکصد و ده سال  
 رسید بد بکری جوع نموده خود مجاور گوشه عدم گردید بدان می عزیز در آن هنگام  
 که حضرت سیادت و کرامت منقبت از مصر متوجه مکه متطهر شدند چون بکنند  
 ذات الارض رسید در اندرون کعبه صحبت ایشان با چهل تنان افتاد و در اتناهی  
 صحبت از آن چهل تن بکین غایب شده و قدحی شربت در دست داشته برایت  
 از آن قدح جرعه میرسانید و سر غلین بر عضو ای از اعضای او میریز چون فوبت  
 با آنحضرت رسید ایشان را جرعه شربت داد و گفت ای نعمت الله این غلین بر  
 کسی بخورد که قدم او از تعلقی دنیا منقطع شده باشد و بر حسب تقدیر الهی خلیل اندر  
 میباید از این تو برخاست هرگاه از او این تو بر میخیزد نوبت تو از این غلین  
 بر تو خواهد رسید بعد از و داغ چهل تنان بقیه را در کعبه را طی فرموده و بحال کعبه مقصود

مشرف گردید در زینت یافتن صفی صحیفه مذکر بعد از دریافت مشرف  
 طوف کعبه جانان رسیدن بحضور ساطع النور جناب شیخ  
 المشایخ الاعلام شیخ عبداللہ یافعی و شرح آن بعد از تخیل و تجسم

کونا کون آنحضرت آن مسافت را بقدم توکل طی نموده مشرف روشنائی و روزنه  
 کعبه مراد رسید و از لال حیرت منظم مقصود سیراب گردید و از جام فی آیات  
 بنیات ابراهیم شراب ناب اسرار قرب و الفت و سخن دَحَلَهُ کَانَ امنا در کشید  
 و لباس با اسب نظر الی الکعبه در پوشید و خرقة هستی بهر دو کون ان ذکر کردن بر  
 کرده که الدنیا حرام علی اهل الاخره و الاخره حرام علی اهل الدنیا خلیلان

شوق برد و شش انداخته عالمات بین العلمین عین عبور فرموده و از خانه بر عرفات شرف  
برآمده صوفیانه بصفا می دل فروه عزیمت نمود دست بر طمحه نوکل زد چون شرایط  
طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان را با شیخ عبداللّه یا فنی اتفاق افتاد و چون  
بصحبت پرفیض شیخ عبداللّه رسید او را مشغول بارشاد طالبان یافت لحظه توقف  
نموده استماع سخنان جان بخشش کرد و از مضمون کلام با نظامش بر کیفیت احوالش اطلاع  
یافته مجال بیرون شدن از صحبت شریفش مصلحت ندانسته دست در دامان صحبتش  
زده فرمود که در ایام سیر و سلوک بعد از ملاقات صحبت سید محمد آقایی چون شیخ  
عبداللّه یا فنی دیدیم بر جا احوال اهل حالی معلوم نمودیم او را چون قطره و خود را چون دریا  
یا فتم و چون بصحبت شیخ الحقیقین شیخ عبداللّه یا فنی رسیدیم او را چون دریا و خود را  
چون قطره دیدیم بعد از چند محاسن با یکدیگر صحبت داشتند روزی شیخ عبداللّه  
کتابی بردست گرفته روی بجان آن صف آرای میدان طریقت کرده گفت ای  
مخدوم زاده این کتاب حدیثی است که از جدّ ثانیانند و بعضی موضوعیت جمیع  
آورده و در این کتاب ضبط نموده ایم بردارید و مطالعه نمایند تا بر حدیثی که بشماره  
معلوم داشته باشید که صحیح است یا موضوعیت و حضرت ولایت عزت  
هفت سال از صحبت شیخ عبداللّه یا فنی مریدانه سلوک مینمود و وقتی چند شبانی  
کو سفندان شیخ را هم میفرمود مقابل هفت سال صحبت حضرت موسی در خدمت  
حضرت شعیب علی نبی نوا و آل و علیها السلام شعر شبان وادی این کوی سدید  
که چند سال بجان خدمت شعیب کند و در مدت مصاحبت هفت حج با شیخ  
الله کرد و بزبان ترجمان در آن اوقات این ایات نظم فرمود قطعه

شیخ نابود در حرم محرم	قلب وقت و مکان عالم
از دوش مرده میشدی زنده	نفسش همچو عیبی مریم
بصفا تقدیم حق موصوف	هفت دریا بنزد او ششم
شرح اسما بدوق خوش خوانده	عالم اسم عظم آن عظم

روح قدسی ودا شده هدم  
دردش بود کنج حق بدغم  
شیخ عبداللہ هست ان فافهم

بود سلطان اولیای جهان  
سینہ اش بود مخزن اسرار  
نعت اللہ مد حضرت اوست

در بیان حقیقت ترجمان بعد از دریافت صحبت حضور جناب  
شیخ عبداللہ یافعی در ورود دار السلطنہ سمرقند و کیفیت

آن اجمالاً برضایر خطت مآثر ایلانش و بیش و خواطر خیریت مآثر واقفان کار  
خانہ آفرینش مخفی و مستر ننماید که چون مدت هفت سال شاه نورالدین نعمت  
اللہ در مکه معظمہ بایشیخ عبداللہ یافعی چنانچه سبق ذکر یافت صحبت داشت  
اتجناب را و داع نموده باقوشه توکل قدم در وادی بناد و بعد از طی منازل و  
مراحل دار السلطنہ سمرقند را ازین اقدام مهمنت انجام رشیک روضه رضوان  
ساخت و چون خبر ورود آن ماه سپهر کرامت بحضرت خاقان کبکی مستعانی  
صاحبقرانی امیر کبیر جهان امیر تیمور پادشاه انار اللہ برہانہ رسید از مخصوصان  
بارگاہ جاد و جلال بکی راجد دست آنحضرت فرستاده پیغام داد که شام شریف  
شریف بجانب ما اردانی فرماید یا ما را بر سبیل زیارت بدریافت خدمت  
شما بیاید رسید آنحضرت در جواب پیغام فرمود که ما و شما را بر حسب حدیث  
حضرت بنوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عمل بیاید نمود و دیگر فرمود رحمت بران امیری  
که در ویشی را حرمش نماید باقی اختیار با شماست چون فرستاده مراجعت  
کرده جواب اتجناب راجد دست خاقان جهان رسانید آن پادشاه سرافراز  
عزیمت دریافت صحبت حضرت کرامت منزلت نمود و بعد از شرف عجلست  
منزل بایون مراجعت کرده روز دیگر ترتیب ضیافت فرمود خواص را با فضائل  
و کمال را حاضر گردانید آنحضرت را با آن ضیافت تکلیف نمود آنحضرت فرمود نظم

سفر کرد جهان سرا بایر کشید  
چار دیواری هفت اقلیم در بایر کشید

نعمت اللہ را اگر خواہی کہ ہمائی کنی  
ور بقہ ہمہ ثمر سانی مرا لی مختصر



بمجلس پادشاهی تشریف برده پادشاه عالیجاه در اعزاز و اکرام و احترام آن  
حضرت دقیقه فرمود که داشت بجز و چون بمنزل مراجعت کرد روزی چند با اهل  
همه صحبت داشته از کثرت خلائق ذلک گشته میل سر کوستان بمرقد فرمود و  
کذا ریش بکوه مالک را در واقع شده در چاه زمستان که هیچ بشری را در منازل  
آن کوه پر خطر یا رای گذر نبود اربعینی داشت و هر شب برفت اخبار میفرمود  
بر ضمایر مرآت نظایر دیده وزان دور بین و راز داران مکامین یقین که غیب  
نمایان استار الهام و پرده کشایان اسرار عا صراند مخفی مستور نماند که

### آنحضرت

رسیده اربعین در آن زمستان در آن کوه داشته و مفارقه در آن مکان ترتیب داده که  
کنجایش جلوس چهل کس داشت و تختی از قدیم الایام در آن حوالی بود بعد از  
اربعینات از روی جذبه پای بر کوشه آن تخت چنان زد که چهارانگشت فرو  
رفت و تا اکنون نشان قدم آنحضرت در آن سنگات باقی است

از روی شی صادق القول شنیدم که در حوالی ملک خطا با جماعتی  
بقعه کوهی رسیدیم که چهل فرسخ بر چهار طرف آبادانی نبود و در آن کوه مغاره بود  
که بخنا جلی بر در آن نوشته بود که این مغاره ایست که سید نعمه الله در اینجا اربعینی  
داشته بدان ای عزیز از شدت الله تعالی که در آن اوقات که آن صف آرای میدان  
طریقت در کوه سمرقند بعبادت پروردگار میماند اشتغال داشت جمعی کثیر از قوم  
مغل دست ارادت بدامن آنحضرت زده رسم متابعت بجامی آوردند این خبر  
در اطراف و جوانب انتشار یافته بعضی از باب غرض حضرت خاقان صاحبقران  
بر آن داشتند که آنجناب را از بودن ممالک ترکستان عذر خواهد تا بجای  
دیگر تشریف برده پادشاه عادل کس بخدمت شادایوان فخر فرستاد  
پیغام فرموده که هر چند بجان شاه اعتماد کلی هست اما سفیدان ما را بحال خود بخوانند  
که داشت اگر جولایت دیگر تشریف برند نیکو تر خواهد بود چون این پیغام به آنجناب

رسید این غزل برشته نظم انتظام داده فرستاد بنزد سلطان نظم

بیش از این سیم و زر بجم کداز  
مکن آزار ورنه بسختی باز  
یا من مست کی شوی وین ساز  
لفظ مطربی است خوش آواز  
زان تو از خطاست تا شیراز  
تو بیاج بود سر پر خود سین ساز  
کز مریدی به سر خود در داز

بروای میر من مبال مست ساز  
تا که آزار حلق میجوئی  
در خماری و در سر داری  
سخنم ساقی است و روح فزا  
ملک من عالمی است بی یمان  
من سلطان خویش می نامم  
نعت الید پر رندان است

و از آن مکان که مجاور بود نقل نموده روی براه آورد و در منزل خواجه زکریا باغی فرو  
آمده اتفاقاً در همان روز مزاج حضرت خاقانی از جاده استقامت انحراف  
یافت و امراض مختلفه شامل حال شریفش گشت دانست که سبب آن ترکب  
ادبی است که نسبت بنجد آم آنحضرت ولایت مرتبت واقع شده بهم در آن  
ایام با کمال ضعف و لقا هست متوجه حضور سلطان المحققین گشته بعد از دریافت  
زیارت رسم عذر خواهی بجای آورد و از برکت و میامن دعای استجاب صحت یافته  
بمنزل همایون مراجعت فرمود نظم اولیا را هست قدرت از آنکه تیر حسته  
باز گرداند ز راه مدتها آن هر سپهر سیادت و کرامت در منزل خواجه زکریا  
بسر برده اربعینات بجای آورده و خوارق عادات بسیار بپوشیدم هر دینار ظاهر  
و پنهان گردانید از آنجمله جمعی از تجار در کشتی نشسته از دریای عمان بولایتی میرفتند که  
سفینه متکن ایشان دریائی گشت مشرف بر غرق شدن گردیده بهیچان دست  
نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز برداشته اذن گرداب نجات خواستند تیر دعا  
آن در ماندگان بهدفت اجابت رسیده دیدند که شخصی در روی آب پیدا گردیده  
عنان کشتی ایشان را گرفته بیاصل نجات رسانید ابل کشتی شکر آلهی بتقدیم رسانید  
گفتند بختی آن خدا ای که تو را وسیله نجات ما گردانید که احوال خود را بر اعیان ساز

و بگوئید و منزل کجا داری و نامست چیست آنحضرت فرمود که لقب من نور الدین و نام نعمة الله و منزلم در دیار سمرقند در خانه خواجه زکریای باغی بعد از چند وقت آنجماعت در بیان مکان و منزل خواجه زکریا بخدمت سرخیل اولیا رسیدند اموال اسباب بسیار به سبیل نذر بنظر انور رسانیده جمعی در حلقه مریدان انتظام یافتند فرقه بدیار خود فرستند آنحضرت ازان وجه در هیئت فرسخی منزل خواجه زکریا خائفا و باغی ساخته حاصل آنرا بجهت فقرا و درویشان تحویل فرموده و قریه بتل حکم را خرید و وقف خائفا نمود

در بیان شرفیابی سر حلقه عارفان سید نعمة الله ولی بزیارت ضامن ثامن علی ابن موسی الرضا علیه التحية والثنا و رفتن بشهر سمرقند

شبه خاک خراسان امام طیبک طاہر || علی موسی بن جعفر محمد باقر

آنکه در گاه رفیعش دین دولت را در است  
استان کبریایش آسمان دگر است

بایه قدرش ز هفتم چرخ کردن بر تراست خاکروب در که او قیصر و اسکندر است روحی محروم و زور شهید جالش انور است ذره مهرش ز ملک هر دو عالم بهتر است زایر در گاه او را کرد کولیش چون زراست منکر ارباب و زناد و مخلصان را باور است آنکه کیطوف حرمیش هفت حج اکبر است	نزدبان بام قصرش نه رواق اخضر است چرخ که دون پیش قدرش توده خاکستر است مهر و مرازان قفا خبر بگو اکب در خور است قطره از جام فطیش ز فزم است و کوثر است مس جان را خاک را شل کیمای احمر است آن حدیثی که یقین فرمود چو نمیبست قبله هشتم علی موسی ضامن جعفر است
---	---

و بعد از آنکه شرایط طواف بتقدیم رسانید یکت اربعین بعبر برده ازان مقام شریف متوجه شهر هرات شد و چون بدان خط رسید در محله سید حسینی سادات نزول نمود اما مدتی بود که سید حسین و دلایت حیات را بقایض ارواح سپرده در ستر بات جهان سیر میفرمود با اصحاب چنین وصیت کرده بود که چون سید نعمة الله نام از سلسله سادات در تاریخ بهفتصد و نود و هجرت باین منزل مد عبیه زاده که نصیب سید حمزه

دستار بند است بطلیب تسلیم نماید که اول امانتی است از آنجناب نزد او وقتی که  
 سن شریف آنجناب بر شصت سالگی و تاریخ هجری به قصد نو بود در محل سینه  
 حیدری در شهر هرات نزول فرمود و جمعی درویشان را فرستاد و آن بلقیس امج سعاد  
 و عصمت را خواستگار می نمود در عتق از دو اوج در آورد و روزی چند توقف فرمود  
 و باز اراده سفر فرمود نظم چون در آمد شاه در ملک هرات خلق آنجا یافتند  
 از نو حیات بدان دمان شهر شریف خوب فال مت عمر عزیزش شصت سال بجز  
 و داع اهل حال و گوشه نشینان از هرات متوجه مرغاب شدند و در آن موضع قریب  
 سیک سال توقف کرده باغی طرح انداخت و از آنجا متوجه کوتبان کرمان گردید  
 از رود در آن خطه مدت هفت سال اقامت فرمود و در آنجا شاه بربان الدین  
 خلیل الله از کتم عدم قدم بعرصه عالم نهاده جمال با کمال بابل عالم و والد بزرگوارش  
 اعمی شاه باز عالم لاهوت تاریخ تولد فرزند از حیدر را در این قطعه بیان فرموده

حی قیوم قادر سبحان

روز آدینه در مه شعبان

ماه در حوت حیدر در میان

رفته در کوبان که ناکامان

آند از غیب بنده را همان

حاصلش باد عمر جاویدان

بیت از قصای حسد امی عزوجل

نیم ساعت که شمشه بود از روز

یازدهم بود ماه وقت شریف

نود و پنج و به قصد از سال

میر بربان الدین خلیل الله

کسب او باد علم ربانی

و این غزل از جمله اشعار می است که در باب فرزند سعادتمند فرمودند

ای خلیل الله من دی حجت و بربان من

باد روشن دایما چشم و چراغ جان من

ای دلدار من وی جان وی جانان من

کوش کن تا بشنوی ای میر سرستان من

حاصل عمر تو ای غمسه جاویدان من

ای نور روی تو روشن و چشم جان من

شیخ بزم جان من از نور و رایت روشن است

در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام

مجلس عشق است من میگویم از جانان

مدت بنیاد سال از عمر من بگذشته است

بی رضای من نبودی جان من در پیش حال  
یادگار نعمت الله قرة العین بر رسول

ایست سخن هرگز نقرمودی قوبی فرمان من  
نور طه آل سیر سایه سلطان من

در کوبان بسی درویشان از اطراف بلاد ایران بقصد ملازمت آن های اوج  
ملکوت آمده دست مریدی برداشتن متابعتش زده حلقه فرمان برداری در کوش  
جان کشیدند از آنجمله مولانا سعد الدین علی و سید نظام الدین احمد که مد ترس و  
فقیه شیراز بود از شیراز بخدمت آنحضرت آمده التماس سبب و تلقین ذکر نمود  
آنحضرت آیه سبب برایشان خواند و تلقین ذکر باین کیفیت فرمود که بجز دوزانو  
مستوجه قبله نشیند و کف دست بر روی ران راست و زانوی چپ نهاده پای  
و بکف دست چپ ساق راست گرفته ذکر گویند و حرکت از جانب  
قلب که طرف چپ است بجانب راست کنند لاکفته شود و از جانب راست  
رجوع کنند آله گفته شود و بهم از جانب راست رجوع کنند و سر بالا آورند لاکفته  
شود و سر زیر آرنج میل بجانب راست تا بمجا ذی قلب رسد آله گفته شود و در  
نفس هر چند توانست که چون همه اوست غیر او کس نیست گفته ام لا اله الا الله  
لا ابرم سید وجود خودم نعمت اللهم و زخداگاه و آنحضرت میر  
زین الدین علی را گشتند که جای بنشیند خواهد بود و محل سکنا می امیر نظام الدین احمد  
شیراز مال هر دو بهمان شد شرف ای ذات تو را یافته نیات خنایر یکسر بتوان  
خفیه باطن شده ظاهر و چون مدت مجاوران حضرت در کوبان بهفت رسید  
آنگاه مستوجه بدارالعباد میرز شدند سادات و قضاات و اکابر و اهل لوازم استقبال  
بجای آورده طریقه اخلاص و مریدی هر عی داشتند و پس از گذشتن چند روز  
آنحضرت بموضع گفت که نشان از جنت است تشریف آورد طرح خانقاه  
سبازک انداخته و سماران و بنایان را بکار بازداشته سایه وصول بفرق اهل  
ابرقوه انداختند و در منزل بابا حاجی شیرازی نمونال جلال فرمودند و در آنوقت  
موسم بهار بود و درخت سیبی در آن باغچه بود که بهار و شکوفه نکرده بود آنحضرت

فرمود که عجب است که این درخت شکوفه ندارد و حاضران گفتند روزی این درخت  
 بیابا حاجی گفت که بواسطه سیب بسیار که هر ساله میدهم هر که بسایه من می آید سببی  
 بمن میرساند بیابا حاجی گفت که دیگر سیب میاور و آسیب نکش شجر  
 بنده ناری فارغ است از سنک هر نزد آتش سنک نایان خورد شاهی که دارد سبزه  
 انحضرت چون آن سخنان را شنید آن درخت را گفت که ای درخت سبب فرد  
 هر کجا سببی است بی آسیب نیست سبب بی آسیب زیستمان است

و درخت سبب را در بغل گرفته فرمود که هر سال باریده فی الحال درخت بچوبش  
 درآمده بهار کرد چندان سیب آورد که مردمان تعجب کردند و مدت ها می میدادند  
 هر سال سیب می آورد بعد از چند روز آن ساله دودمان رسالت در حوالی آسیا  
 طرح باغی انداخته عمارتی نیکو در میان باغ ساخت و حصاره کاشی کرده بنحط جل در  
 آن نقش فرمود که شفاء القلوب لقاء الجبّوب و باز موضع گفت بازگشت  
 نموده چندان توقف نمود تا عمارت خاقان با تمام رسید و خادم و فراش و  
 غیره خدمه تعیین کرده باصل شخص میزد مراجعت نمود و از راه باقی متموجه کوبان شد  
 چون بمنزل چاه قادر که در پایین باقی میزد دست و اکنون سچاه خادم مشهور است  
 رسید کاروانی دید که در آنجا رحل اقامت گزیده داعیه حرکت دارند و جمعی از  
 قاطعان طریق که در کین بوده فرصت یافته در قافله تاخته و تمامی شجار و غیره را دست  
 بسته متوجه آنجا ب شدند انحضرت را نیز یقین آوردند حضرت ولایت منقبت از  
 روی غضب سبب ایشان نگاه کرد حرکت از دست و پایی دزدان رفته و تنها  
 اهل قافله کشته گشت اهل قافله دزدان را بسته بخدمت انحضرت آوردند  
 جناب کرامت دستگاه از روی مرحمت قاطعان طریق را نصیحت داشتند  
 نمود از آن فعل متبحر توبه داد و بکشودن دستهای ایشان اشارت فرمود اهل قافله بسا  
 از آن بمنزل گذشته انحضرت بقصبه باقی تشریف ازانی فرمود و بعد از درخت  
 شرف و زیارت امام زاد و واجب التحظیم و التکریم امام زاده عبدالعزیز برادر منور محظوظ

جلوس نموده خدام آن آستان طبق خرابانجامت آورده آن شجره بوستان  
سیادت پنج عدد عزاتاول کرده بسته آنها را دور خود فرو کرده زمین و بقدرت  
کلمه یزدانی پنج درخت خرمای بطریق پنج انگشت نزدیکی یکدیگر سبز شده بارور  
گردیده مولف همین سال مرقوم ساخته که آن زمان تالیف کتاب هر پنج درخت  
هر سال خرمای کند و مسافرن و مجاورین بجهت شفای امراض تناول نمود و با طریقت

از عسکر ارامی چه تمسح بود او را	بلائی بر ندو الله علیم بحقیقه المال شعر
و از قصبه باقی بگوینان تشریف آورد فرمود	کز منحل محبت و طرب اخشاق نخورد است
بیا و نعمه الله را بشهر کوینان بنگر	اگر کنجی طلبکاری که درویرانه یاسبل

در بیان توجه آفتاب عالم تاب عرفان بیج دارالامان کرمان

فروع تفصیل این حکایت از مطلع صفحات رساله ولایت مانند خورشید تابنده  
بر این اوراق میستابد که حضرت ولایت مرتبت با فرزندان ارجمند شاهزاده جهان  
الدین خلیل الله و اهل بیت متوجه کرمان شدند و بیکاشفه دریافته بود که کرمان زمین  
در احاطه شیخ نورالدین خوارزمی است درویشی را با سخته لایقه نزد شیخ فرستاد چون  
درویش مجلس شیخ رسید و سخته را گذاشید و مطلب شاه را بیان نمود شیخ از دریا  
مرتبته انجذاب متغیر گردید و بیکاشفه فرو رفت و انتهای سیر آنحضرت را در آسمان  
چهارم یافت فرمود انتم مدعای ایشان را که چیست آمده اند که کرمان را از ما باز  
ستاند نعمه الله آفتاب رتبه اند و آفتاب را آسمان چهارم منزل است هر مضاعفه  
با ایشان نیست و عارضانیده بگو که کرمان را ایشان گذاشت نظم بیایا که مرا با تو نیست  
جان است بیایا که مرا با تو را ز پنهان است مستقول است که قبل از توجه آنجباب  
بر کرمان درویشی از درویشان در واقعه دید که مجمع اولیای کرمان بر بالای تلی که در  
میان آستانه ما بان لکر قطب الدین السلام است جمیع آمده بودند و با یکدیگر  
میگفتند که خضر سب آفتابی از برج نبوت و ولایت برآمده بر کرمان و تو را بخت

آن سر زمین خواهد یافت و همچون ستاره بر تپه آن نور حق خواهد گشت و سر  
 مرکب نور از رخ خوب تو می کند || اگر نیت پر تویی ز خست آفتاب هست

الفقه بعد از رسیدن جواب شیخ نور الدین خواز می بجنرت و ولایت زبنت  
 خطه کرمان بنور طلعت جهان آرا بیا راست و منزل در حوالی بقعه شیخ الدین داود  
 فرمود هم در آن ایام خانه عالی بروج بهمت خود در آن محل طرح انداخت و بعد از آنکه  
 عمارات با تمام رسید شاهزاده خلیل الله و اهل بیت را از کوبان طلب نمود  
 و پس از چند وقت که در اطراف کرمان سیر میفرمود که از آن آفتاب اوج عرفان بستر  
 آسیای مابان برپیره زالی سعادت دیدار را دریافت سفره مان و قیج ماست  
 نزد آنحضرت آورد و چندان اظهار اخلاص نمود که آن دره التاج ولایت راغب  
 بودن مابان گشت و در همان مکان طرح خانقاه خیر آباد و باغ خلوت و باغ مشهد  
 انداخته در نهایت رونوی با تمام رسانید و گاهی در کرمان و بعضی اوقات در  
 مابان بوده بعبادت خالق انس جان قیام نمینمود و صوفیان موصوف بصفاست  
 حمیده و درویشان در دوشان پروانه وار گرد و شمع جمالش نقد جان نثار طبع خند  
 و خواص عام هر دیار از صغار و کبار خود را باستان انجیناب میرسانیدند سرستان  
 جام وصال از می معالی باین مقال مترخم بودند غزل در خرابات فنا جام بقا داریم ما  
 خوش بقای جاودانی آنکه ما داریم ما || کشته عشق و جهان در کار جهان کرده ایم  
 این حیات لایزال می خون بجای ما داریم ما || در طریق عاشقی عمری است تاره میر ویم

بر ببری چون نعمت الله ره نهادیم ما

در بیان توجه جناب مستطاب لایت مآب از دارالامان کرمان بذرا العلم شیراز  
 برهوشندان سخن شناس مخفی سخا بود که روزی حضرت ولایت سقبت از  
 خلوت باغ مابان بیرون آمده فرمود وقت آن آمد که پروازی کنیم و ز کریمان غرم  
 شیرازی کنیم بالبعی از درویشان متوجه کرمان شده از آنجا غنیمت شیراز نمود  
 چون ببردند امیر رسید رفیقان هر یک از استحکام آن بتدبیر می گفتند



آنجناب از مقدمه بنهاده و از ولایت امیر مشکل کشا که در آن بند بطور رسید و بود  
 خبر داده فرمود که در وی شان همه در زمان بستان این بند خشتی بدست بناد و اند و بعد  
 از طی مراحل چون بحوالی شیراز رسید بسادات عالی درجات و علمای ذوی القرب و الاحرام  
 و سایر خواص و عوام استقبال نموده حضرت سید شریف نیز طریقه استقبال بجای آورد  
 در وقت ملاقات سید با حضرت شاه باران رحمت یزدانی بزرگان بود و در حدیث معانی  
 سید شریف فرمود نعمته الله در هر رحمت الله بر سر دهمینکه فلک الله اکبر رسیدند جناب ولایت قبا

شهر نعمت الله بهر شیرازیان همراهِ عارفانه بر سر الله اکبر میروند

پس از نزول چون روز جمعه در رسید در مسجد جامع بجهت ادای نماز جمعه جمعی عظیم دست  
 داده حاضران را می که صدر سلطان اسکندری والی شیراز و شاکر سید شریف بود و  
 تا سجاده سید شریف را در دست راست حاکم که امامت میکرد و سجاده حضرت  
 کرامت منزلت را بجانب چپ انداختند بهینکه آنحضرت قدم در مسجد گذارد و میخیز  
 خلایق باراد دست بوس و پای بوس آنجناب متوجه استقبال شده هجوم مردمان  
 بحدی رسید که نزدیک بود که سید شریف در زیر دست و پای مردم هلاک شود  
 نظر سلطان و لیا بر سید شریف افتاد خود متوجه گشت و دست سید را گرفته  
 از میان خلایق بیرون آورد چون بمکان سجاده رسیدند سید شریف سجاده خود را  
 بر چیده در عتب سجاده آنجناب انداختند و فرمودند که اگر نعمته الله دست شریف را  
 نمیکشند در زیر قدم خلایق هلاک گردید و راوی تذکره مرقوم نموده که قریب سی هزار  
 کس از خواص و عام در شیراز دست بهیت با آنجناب دادند در آن ایام در ویلش  
 فخر الدین نامی که در سلسله نقش بندیه داخل بود دست ارادت بدامن خواجه عبدالله  
 امامی صفهائی که ریخت ارشاد از سلسله نقش بندیه داشت زده و سالها شده بود  
 که شکلی در خواطر داشت اتفاق بمجلس شاه نعمت الله رسید و فی الحال آن مشکل در  
 نظر اول بر او حل شد و کسوت نقش بندیه را از تن برآورد و بکسوت شاه درآید و بعد از نگاه  
 با خواجه عبدالله امامی ملاقات نموده خواجه عبدالله در ویلش را گشت که بوی غیر از تو می آید

نزدیک مایا و متغیر گردیده با خود قرارداد که علی الصبح بحجرت شاه رفته از مباحث علوم  
مبحثی در میان می آورم تا احوال من بر او ظاهر گردد و مسئله چند اختیار کرده چون روز دیگر  
شد نجاس انتخاب حاضر شد در آنوقت حضرت حقایق پناه نکته از حقایق و معانی  
بیان میفرمود و قاعده آن بود که هرگاه آنحضرت مستحکم میشد دیگری را یاری سخن گفتن نبود  
خواجہ عبداللہ امامی سخن نگرفته که کلام انتخاب با تمام رسد کلمه از کلمات علوم آغاز کرد  
اما هر چند خواست که بیان نماید زبانش بسته گشته نتوانست گفت شرمزده و حیران  
مانده در مقام معذرت در آمده مریدی انتخاب را اختیار نموده بشرف پوشیدن  
کوسه سرافراز گردید و جناب لایت قباب متوجه او شده فرمود بیت بی تکلف  
نعمت الله را بجوی و زخیال نقش بندان در گذر با تبحر حضرت شاه مخلصان شیراز را  
وداع نمود مستوجب کرمان شدند و نامت بیت و پخیال کاهی در شکر کرمان کاهی  
در آستان ما بان بسر برده بارشاد طالبان لیسری برد و التفات میفرمود و روایت  
که حسب اللہ ما س مولانا سعد الدین محمد پیرو مولانا جلال و دالی حضرت ولایت منقبت  
آب دمان مبارک در دمان مولانا جلال الدین انداخته لاجرم او را بر علماء ترقی و تقدم  
روی نمود و در مدت مجاورت ما بان وقتی بجانب کوه بیغان رفته سه روز توقف  
فرمود خادمین در این سه روز هر وقت غذا بجهت معلم شاهزاده خلیل اللہ می بردند  
رشته میبردند معلم را این رباعی بخواند رسید اما نتوانست و یکوش احدی نرسانید

رباعی تا چند من این خمیر بسرشته خورم	وین آرد باب اندر آغشته خورم
یکیار چو باب زن گیارم ندستم	من شمع نیم که روز و شب رشته خورم

چون حضرت کرامت پناه از سیر بازگشت بشاهزاده خلیل اللہ فرمود که مسلم شما از شما  
کله نموده و مولانا را طلب کرده فرمود آن رباعی که گفته بخوان مولانا خواند و بالغام و  
خلعت و الطاف نوازش یافت مؤذنی در شیراز بانگ خفتن میگفت بزار بنکات  
اینغزل که از تاج طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود خواند نظم

غم مخور یا راکه غم مخور از تنم	این جهان و آن جهان باریت منم
--------------------------------	------------------------------

در سر بازار ملک کایات  
رو بدار و خانه در دامن آرد  
گیرد و زنج می کشندت خوش بود  
و بر بخت میر و سیه بیمار و  
چند روز سیه هر کجا خوابی بود  
با قناری از غیب میزد او این ندا

اول آخر حسد و اداست منم  
چون شرف ای جان بیاست منم  
چونکه در آتش بکند اداست منم  
چون حسد و غوغا بگذاردت منم  
باز گشت خنجر کارت منم  
نعت اللهی طلب کارت منم

آنحضرت در ماهان استماع این غزل که آن درویش در شیراز میخواند کرده خوش وقت  
گردید و بعضی از درویشان اظهار نمود که درویش ما در شیراز این غزل میخواند در ماهان  
شب آن درویش در شیراز آن حضرت را در واقعه دید که آنحضرت او را سختین فرمود  
درویش از خواب بیدار گشته روانه آستانه ماهان گردید و دست در دامن  
بهیت و مریدی آنحضرت رده بعد از رخصت متوجه بشیراز گردید

در احوال خیر مال بابا حاجی نظام الدین و رفتن کبریا از کج و مکران و  
شرفیابی حضور بابا نور محمد عرفان و نور حدیقه سید آخر الزمان

من کلام آنحضرت ولایت منقبت است نور الله مضجعه

ای عاشقان ای عاشقان من پر از نغمه  
ای طالبان ای طالبان کمال ملک حکمنم  
که نفس بد فعل کند کوشش عالم در نفس  
من زندگویی حیرتم سر مست جام و حاتم  
پروانه شمعش منم جمعیت جمعش منم

ای ششکان ای ششکان من شکره دار باکم  
من کبریا و زار دار در یک نظر بسینا کم  
و عقل در دسر و در حالی و در سوای کم  
زان در خرابات آدم تا میسکد و دنیا کم  
چون بلبل اندر گلستان از غش او دعوی کم

آمدند از لامکان کی رسید آخر زمان

پنهان شوازم و وجهان تا بر تو خود پیدا کنم

مشغول است که بابا کجی از جانب کج و مکران با عساکر خود بجانب کرمان روان گردید

که از حاکم کرمان لشکر گرفته از جماعتی که از متابعت او بیرون رفته اند انتقام کشد چون به  
حوالی مابان رسید حضرت شاه در باغ چهار طاق در خلوت انزوا در ویشتی را بر در  
خلوت طلبیده فرمود که بعضی سواران از راه آستانه می آیند برو بر سر راه ایشان  
و در میان سواران ایشان سواری که فلان اسب نشسته و فلان رنگ لباس  
پوشیده با و بگو که نعمت الله تو را می طلبد در ویشتی رفته پیغام رسانید آن سوار با اتفاق  
در ویشتی بدر باغ آمده آنحضرت از خلوت بیرون آمده آن سوار را تنگ در بغل گرفته  
چون دست ادا و باز داشت آن سوار بیوشش گردیده آنحضرت باندرون خلوت  
رجوع فرمود او سه روز و سه شب بیوشش و بی شعور بود بعد از سه روز که بیوشش باز  
آمد سواران خود را طلبیده لباس از بدن بیرون کرده نزد ایشان انداخت و گفت  
بر چه از مال من نزد هر یک از شما هست بخشیدم بکمی سپاه خود را رخصت داد  
و خرقه در ویشتی بجا ریت گرفته در پوشید و در خدمت آنحضرت مجاور گردید و بعد  
انسان حضرت ولایت رتبت از خلوت بیرون آمده او را بشرف توبه و تلقین ذکر و  
پوشیدن کسوت و تاج فقر سرفراز نمود و منصب خلیفه الخفافی سلسله خود را  
با و رجوع نمود و دیگر بابا محمد بغدادی است که از جمله سلاطین بغداد بود چون بخت  
آنحضرت رسید از سلطنت در گذشت و رتبه محرمیت یافت و چنان مرتبه  
یافت که روزی در خدمت حضرت شاه نشسته بود تاج خود را از سر برداشته بر یک  
نیمه سر نهاد فی الحال طوفانی بدید آمده چنانکه حاضران در تعجب ماندند آنحضرت با و گفتند  
که تاج را درست بر سر بگذار چون تاج را درست بر سر نهاد آنطوفان بر طرف گشت  
بر ضمیر غیر جو شندان مخفی نماند که دوازده هزار سیصد حج لشب بشرف بیت  
آنحضرت رسیده اند و از شیخ و شایب هفت اقلیم از احاطه تعداد بیرون است  
چنانچه بر زبان کو هریان آنحضرت گذشته بیت نعمت اللیم و در اقلیم عالم مهر و  
بر در و دیوار بام خاص و عام افتاده ایم بر پگاه خاطر اصحاب مجدد و معالی پوشیده  
نماند که اگر کسیت خوشتر از قلم پای در دایره تفصیل مجموع احوال آنحضرت ولایت مرتبت

که ارد آئینه سخن بطول انجامد لاجرم در اختصار کوشیده بمقتضی خیر الکلام ماقبل و دل  
عمل نمود و بعضی از اوقات آن را بعرض میرساند که در مدت طبیعت و بختال که حضرت خوث  
در کاو آله شاه نورالدین نعمه الله در کرمان و ما یان تشریف داشتند و بر سندهار شا  
منکن بودند هر روز قافله هر شب زمره بلب خشک و دیده تر بامید واری انیمضمون  
که از کلام آنجناب است نظم نامراد از درما باز کردید کسی در میخانه ماقبله حاجت  
بود ببلارمت آنحضرت میرسیدند و آن دریای خود و گرم نسبت بر هر کس انعامی  
و اکرامی و ارشادی میفرمود چنانچه خود فرموده اند شعر بیا از نعمه الله جو نوالی را که  
میجوی که کام دل زره یابی تور اگر جستجو باشد و فرقه مجاورت استمانه و خدمت  
اختیار نموده زمره بعد از آن مقصود خود میفرستند و آنجناب اکثر اوقات در  
خلوت بعبادت مشغول بوده در هر روز در وقت چاشت و پیشین لحاظ از خلوت  
جبهه ارشاد و طالبان بجالس غام می آمدند اما احدی را یا رای آن نبود که بی آنکه آنحضرت  
چیزی از آن پرسد مشکلم کرد و دو کلام آنولایت منزلت بتانی دستود و مشمل بر حقانیت  
و و حقایق مستشادات از قرآن و حدیث و کلام اکابر از نظم و شعر و رعایت بلاغت  
و وضاحت میبود بالتصانیف و دیگران تفاهات میداشت نظم

عیانی که میکرو قح حجاب  
از جان معتقد عالم و آدمش  
مقتابل بدی با چهل اربعین

زبانی چو آتش سیانی چو آب  
دل مرده جان یافتی از دوش  
از او مکنظر در سلوک یقین

خلایق بیفت آقا یم و طالبان اهل حال و احوال مستقیم آوازه کرامت و خوارق  
عادت آن کاشف رموز و علم الکلام الاسماء شنیده خود را بعبادت دیدار و خدمت  
میرسانند و از خرس فیض الطافش مستفیض میباشند و سلاطین آفاق و آکا بر هر دای  
تختهای لایق و مذورات بخدمت خدا مشغول میگردند چنانچه وقتی از اوقات  
دوستان با خلاص که در بلاد هندوستان بودند تخطا و نذر با بخدمت آنحضرت  
فرستادند حاکم کرمان که آنجناب خاقان مغفور سلطان شاه رخ فرمان فرمای آنجا

بود اندیشه منه کشید که اگر دست از تمامی آن بردارد شاید پادشاه از او بازخواست  
 کند و اگر از خادمان ولایت قباب طلب نماید بخاطر آنحضرت خواهد رسید و تمنای  
 واقعی آن مبلغ هفتاد و دو تومان کسبکی میشد و لاجرم حقیقت حال بعرض پادشاه چنان  
 شاہرخ سلطان رسانید خاقان مغفور شتر و گشت که آن وجه را باز یافت یا  
 معاف دارد در این باب با محمد علی کوهرشاد آغا که عاقله زنمان و ملکه جهان و حرم  
 محترمش بود قرعه مشورت در میان انداخت محمد علیا فرمود که ای پادشاه حساب  
 جاد از آن اندیشه نمایی که تا دامن آخر الزمان مردمان مذکور را زند که سلاطین  
 همد آن مقدار تحفه بجهت سینه فشانند که خاقان از سر تمنای آن نتوانست گذشت  
 چون پادشاه این سخن بشنید فرمائی باسم حاکم کرمان فرستاد که طلب تمنا نماید  
 و همچنین بعد از آن سلاطین هند دیگر بار تحفه از سابق لایق تر و بیشتر بخندست  
 آنحضرت فرستادند و آورنده آنها را اندر میان رودخانه برابر خالقه گذاشت  
 چون حضرت شاه در خلوت بود احدی را یارای آن نبود که بعرض رسانند بعد  
 از سه روز آنحضرت از خلوت بیرون آمد و نظرش بر آنها افتاد احوال پی حقیقت  
 آن را عرض کردند نصیحت سخنها و از مخان که خراج اقلیمی میشد مذکور ساختند حضرت  
 ولایت منزلت فرمود آنها را سه حصه کردند موافق و گفت یک حصه بحضرت  
 خاقانی میرزا شاہرخ دهید که لشکر او بسیار است صرف لشکر نماید و حصه دیگر  
 بنخلیل الله دهید که او جاه دوست میدارد و حصه سیم صرف اخراجات مابان  
 نمایند و یک ذبح کر با سبزی بر روی باد بود برداشت و فرمود از ایشان غنای خلعت

در بیان افول و غروب نیز اعظم و رحلت و حلقه عارفان معظم از  
 جهان بسراستان جهان و رسیدن جان بجان و شرح آن  
 بر ضمیر هر تاثیر طالبان مطالب و اخبار عمرت نبویه و خواطر آفتاب تنویر سالکان  
 مساکت آثار شریعت مصطفویه علیه وعلیه افضل الصلوات و التحیات مخفی و

محبب نماز که چون سن شریف آنحضرت بیکصد و چهار سال بر حسب تقدیر بادشا  
قدیر رحلت آنحضرت ولایت منقبت از این خاکدان محنت بریاض حنت  
نزد گشت گردید روز دوشنبه که دوشنبه دیگر توجیه بجانب جنات تجری من تحتها  
الائمه تار مینودند طوطی طبع شکر قشایش بنظم این آیات لطافت آیات که با گشت

بسر پرده میخانه روان خواهم شد	بخجوشی مستکشف کوهی نشان خواهم شد
بخرابات فخر خست بقا خواهم برد	ترکت خود کرده بی نام و نشان خواهم شد
ما چو موجیم در این بحر بید آمده ایم	یکدمی بیدم ما شو که نشان خواهم شد

لنعمه الله چه خیالی که تو بینی در خواب  
در چنین نیست در آن بهفته چنان خواهم شد

و دوشنبه روز قتل از رحلت نیز این غمزل را فرموده اند

عاقبت سیدما سوی میخان خواهد شد	بسر پرده میخانه روان خواهد شد
آفتابی است که از مشرق جان میتابد	گرچه از دیده اجباب میخان خواهد شد
عین آب حیات است جانش خوانند	ز دوشنبه کند که بی نام و نشان خواهد شد

صحبت سید سرست غنیمت میدان  
که درین یکدوسه روزه ز جهان خواهد شد

آنگاه آن سرور و دمان امامت خلفا درویشان و مخلصان را طلب داشته  
و منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولاد ارشد خود شاه  
خلیل الله تقویض فرمود و گفت ما را بدرگاه حق بیوم میباید رفت آنکه ما را غسل  
دهد از او نماند و کسی که برماناز گذارد از اقطاب خواهد بود چون دوروز گذشت روز  
پنجشنبه بیست و دوم شهر رجب الحجب سنه اربع و ثلاثین و ثمان مائه در رسیده  
کلمه طیبه شهادتین بر زبان عرفان بیان جاری ساخته طایر روح پر فو و حسن به  
جانب خطایر قدس پرواز نمود از وقوع این حادثه با یله نایره خزن و الم در کانون  
درون اشرف بنی آدم تافت و از حد و ثبات این وقوع فرغ اکبر در عالم اصغر مست





آنگاه او در عالم توحید و عرفان فرود بود  
شایب از عالم و توحید و فخر او لبیا  
بادی خلق خدا در وادی فقر و فنا  
ساده عالم نعمت الهی و لی نقد علی  
آنکه همچون او کسی عارف با سرار وجود

سید السادات قطب عالم و سلطان جود  
مظهر نور تجلی خند او ند و دود  
معدن علم و حقایق منبع کشف شهید  
نور دین حق بروج او ر حق با د درود  
در زمان او پیش از او و بعد از او نبود

در رجب شد جانب دار البقا از این سرا  
سال تارخیش شده عارف با سرار وجود

بر ضمایر پیوسته شدن آگاه و باریک بینان عالم اختصار پوشیده و پنهان  
سخا به بود که افاضل مورخین در مؤلفات صحت قرین بسیاری از خوارق  
عادات آن نیر سپهر سعادت و سروری امر قیوم به منظور گردانید بمساع دو  
و نزدیک رسانیده اند مسود این صحایف بعضی از آنها را در مقام خود تحریر نموده  
حالا همین دو نقل که یکی صاحب مجالس المؤمنین بر صنفه بیان نگاشته که در آن  
وقت که دست عنایت آورده و یکی دیگر مولانا بابا حاجی نعمه اللهی بیان کرده گفتا  
مینماید بدان بعیر نیز که صاحب مجالس المؤمنین بر صنفه بیان نگاشته که در آن وقت  
که دست عنایت ازلی ابواب ولایت لیزلی بر روی روزگار سعادت آثار  
المطر الطاف اللهی بر کشود خاقان مغفور سلطان شاه رخ که پادشاه اکثر جهان  
بود نسبت با تحضرت در مقام امتحان برآند زیرا که بعرض او رسانیده بودند  
که آنجناب فرموده که شود خوان دو عالم مال مال کی خورد مرد خدا الاحلال  
بنابران جناب ولایت ماب را تکلیف بمنزل خود بجهت ضیافت فرمود خوان  
سالار را امر فرمود تا بره بعنف و تعدی از شخصی گرفته بجهت سید طحاحی ترتیب  
نماید خوان سالار بره از عورتی عاجزه بظلم گرفته بمطبخ رسانید و بعد از ورود آن  
سلطان ولایت و کرامت طحاحی ترتیب داده در وقت کشیدن شیلان  
سلطانی مجلس حاضر ساخته آنجناب با پادشاه از طحاحی که از گوشت بره عاجز

تناول نمود پادشاه از حضرت کرامت دستکاه سؤال کرد که شما میفرمودید که ک  
 خورد مرد خدا الا حلال و گوشت این طعام از برهوت است که از عجزه گرفته اند  
 و کیفیت را از ابتداء الی انتهای بیان نمود سلطان طریقت فرمود که بهتر از این -  
 تحقیق باید کرد بفرمان سلطان ضعیفه صاحب بره را حاضر ساختند و از  
 او پرسیدند که این بره را از کجا آوردی و بچرا میردی پیره زن گفت عورتی هستم  
 بیوه و رمد کوسفندی از شهرم بمن رسیده و پسر می ارم که درین بفته کوسفندی چپ  
 بسرخس برده و خبر پادشاهی انگیزد در باب اومی شنیدم در این حال مذکور شد که سید  
 نعمت الله از طرف کرمان روی باین سمت آورده و ولی عهد است این بره را نذر  
 کردم که فرزندانم بسلامت بیاید بخدمت سیدرسانم اتفاقا فرزند من بسلامت  
 آمد خواستم که بعد خود و فاکتم بره را بر پشت گرفتم و اراده خدایت سید کردم  
 خوانسار پادشاه بظلم و ستم بره را از من گرفته چندانکه تقصیر نمودم بجائی نرسید  
 پادشاه سخنان او را شنید دانست که حق سبحانه و تعالی باطن او را از حرام  
 و شبهه محفوظ میدارد و عذر از حضرت را خواسته دیگر کرد امتحان نکردید  
 مستقول است که آنچه در رساله بابا حاسبه نعمت اللهی مسطور است که در  
 آن زمان که کاشف امر ازلی شاه نورالدین نعمت الله ولی در ماهان بارشاد و عباد  
 الله استحال داشت و سلاطین آفاق و اکابر اطراف مذورات و هدایا  
 بخدمت خادمانش میفرستادند یکی از افاضان آن اوان اینجا حاضر رسید  
 که این همه طلا آلات و آتشیه نفیسه که بجهت استنجاب از تماچی بلاد ایران و توران  
 و هند و روم می آید البسته در سرکار او خزانها بمرسیده باشند و نمیتواند بود که  
 کسی با جمع چنین اسباب از آتش تصرف غرور نفسی سالم تواند بود آنحضرت بعلم  
 ولایت مکنون ضمیر او را دریافته آن شخص را طلب فرمود و قدری مینه و منقلبتش  
 طلب کرده و در حضور او مینه را در منقلبتش انداخت اصلا حرارت آتش بر  
 مینه مؤثر نکرد دید آنگاه مینه را از روی آتش سوزانده برداشته پیش آن ناقص عقل

مذاخت و فرمود ما را چه از این که ناقصی بدگوید  
ما آتشینه ایم و هر که در ما نگیرد

برای ارباب دانش و پیشوایان پشیده نماید که این مختصر گنجایش تمامی حالات و خوان  
عادات آئینه سود و خصال را ندارد بنا بر این قلم مشکین رقم در تحریر آن خود را  
و معذور داشته بدکرا و اولاد امجادش مبادرت مینماید بنده و کرم



ترتیب این صحیفه بلاغت آیین در تبیین مناقب مطهر  
 لطف الله برهان الدین خلیل الله و اولاد کرامت نژاد  
 حضرت است و الله اعلم

آنحضرت پس از انتقال والد بزرگوار پیمشت برین در آنرا وید عرش درجه پیمید بساط  
 هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجاده تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان  
 بادی طلب از چشمه باطن فیاض سیراب ساخت چون فروغ انوار باطن فیض  
 مواظبتش بر صفی است احوال اهل سلوک یافت معتقدان آنخاندان کرامت  
 غاشیه طاعت بردوش کشیدند و بهوش و کوشش را بجلوه ارادتش زینت  
 داده و دست اخلاص در دامن مهابت بخش نهد و بالتمنات خاطر فیض مظاہرش  
 افتخار و مهابت میکردند و چون مدت عمر میداد آن شجره کاشتن امامت و دنیا  
 پروری در قصبه مایان بارشاد طوایف انام پرداخت بنا بر التماس خاقانی  
 مغفور میرزا شایرخ سلطان از قصبه مایان متوجه هرات شد که در سلطنت آن پادشاه  
 کامیاب بود چون بمقصد نزدیک رسید میرزا شایرخ آن زنده خاندان شاه  
 مردان را تعظیم و احترام کرد و لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید  
 کاتب این اوراق نعمت الهی کرمانی در رساله خصوصیات آنجناب مذکور ساخته  
 که در آن هنگام که شاه خلیل الله در هرات میبود بمجالس پادشاه دین دار تشریف  
 میبرد و در محفل نشسته بدرگاه پادشاهی میرفت و چون بجلوس داخل میشد بر مسند  
 نیکار خاقانی جلوس میفرمود نایره حقد و حسد در کانون درون امیر فروز شاه که از  
 اعظم امرای شاهپرخانی بود شعله و گردید روزی که آن سلاطین خاندان کرامت  
 یا خاقان صاحب شوکت بر یک مسند نشسته بودند گفت تهنید ما بر شایسته اعتراف  
 و ارادت است اول آنکه حضرت خاقانی شایخ سلطان پادشاه جهان است  
 و تعظیم اولوالامر بر کاذب برایا واجب است و شما بجهت بر دربارگاه می آیند و تویم

آنکه رعایت ادب پادشاهی نموده در پهلوی آنحضرت می نشینید ستم آنکه حق و برادر  
 حق و یوانی از املاک کرمان بوکلاء پادشاه زمان نمیدید آن منظر لطف و ارشاد  
 چون این سخنان استماع نمود در جواب فرمود که شاه رخ سلطان از والد عالمشاه  
 خود عظیم القدر تر نیست پدر من با منحه بر دربارگاه او میرفت و نوبتی حضرت  
 خاقان صاحبقران این بیت خواند نظم ملک من عالمی است بی پایان  
 و آن ترا از خطاست تا شیراز و من از پدر خود شنیدم که فرمود حدیث نبوی  
 صلی الله علیه و آله است که هر که را دغدغه آن شود که فرزندان من در پیش او  
 بایستند تحقیق حرام زاده است و من یقین میدانم که شاه رخ سلطان حرام زاده  
 نیست اگر ترا دغدغه است ما نمیدانیم وجهه ندادن خراج منازعه یزید لعنة الله  
 با جدم امام حسین علیه السلام بر سر همین بود هر چه تو از من خراج آنرا میطلبی من آنرا  
 به تو مسلم داشتم برو و تصرف نمای شاه رخ از روی غضب متوجه امیر فیروز شاه  
 شده فرمود تورا باین فضولی چکار و عذر خواهی آن سلاله مرتضوی کرد و در بهمان  
 و بساله مبتن است که شاه خلیل الله کرسی که چهار پایه آن از طلائی احمد بود و مجموع  
 میرقصع بدانهای قیمتی کرده بودند و تسبیحی صد دانه از یاقوت و لعل که سلاطین  
 بهند میداد فرستاده بودند با تخت و هدایای بسیار بر هم تکلیف بخدمت  
 شاه رخ سلطان گذرانید و تا در بهرات توقف داشت مغز سلطنته بالینغریز  
 خلف ارشد شاه رخ میرزا پیوسته اخلاص و ارادت بجای آورد چنانچه در مجلس  
 پنجمه دست شستن آنحضرت بالینغریز طشت و آفتاب طلا خود بر دست  
 گرفته پیش آنجناب آمد معاندان این خبر بخاقان مغفور شاه رخ رسانیدند از شنیدن  
 آن روی در هم کشید شاه خلیل الله بمور ولایت دریافت با اتفاق بالینغریز  
 بمجلس پادشاه حاضر گردیده در برابر کدوی بسیار دید بر درخت اشاره پادشاه  
 زاده کرد که بفرماتا از این چنین کدوی چیده بیاورید فی الفور کدوی چیده حاضر  
 کردند شاه خلیل الله کار روی طلبیده سر کدو را برداشت و جامی طلب کرده

از آن بی که از کد و سرون آمده نوشید و دیگری پر کرده پیش پادشاه داشت پادشاه  
حیران گردید و در گرفتن تا قتل داشت آنحضرت فرمود و غصه صوفی نشود صمانی مادر  
نکشد جامی و بدست پادشاه زاده بایستغیر میرزا داده از مجلس برخاست بعد  
از چند روز شاه پسر میرزا را وداع کرده متوجه کرمان شد طلال فضل بر معارف مجبور  
شد که ببال بنویسد و گردانید و بعد از گذشتن چند کاه قره العین خود با شاه شمس  
الدین محمد را نایب همناب فرمود و رجوع رونق استمانه منوره ما بانا کرده به  
نفس نفیس بر فاقه دو خلف نامدار کامکار شاه محب الدین حبیب الله و  
شاه حبیب الدین محب الله متوجه هند و دکن گردید و قبل از آن چند سال شاه  
نور الله و ولد آنحضرت بدرکن رفته معزز و مکرم در آنجا بپسود چون خبر قرب وصول  
آنحضرت بسلاطین دکن رسید ابواب بجهت بر روی روزگار ایشان گشوده  
گشت لیکن بواسطه هجوم کفره که از اطراف ولایت هند جمع بر سر دکن آمده بود  
با استقبال نتوانستند رفت بعضی از اشراف و اکابر را در خدمت شاه  
نور الله با استقبال آن سلاله ولایت فرستاد عرض در مانده کی واضطرار خود عرضه  
داشت کردند شاه کرامت دستگاه چون اطلاع بر این معنی یافت پیل طلب کرده  
و محقه فرمود تا بران بسته در آن نشست در وقتی که لشکر اسلام و سپاه کفر بازار  
گیر و دار بر مسلمانان تنگ کرده شده بود بعزم غزا کردن مابین کفار تا تخت کفره  
فجره را چون نظر بران عماری افتاد لرزه بر اعضای ایشان افتاد حیران ماندند چون  
در میان ایشان بود که علم غریبه و نجوم را نیکو میدانست فریاد بر کشید و میزد  
خود گفت شخصی که بران پل نشسته رتبه عالی دارد شمارا با او یاری محاربه نیست  
لشکر کفره چون این سخن از او شنیدند پشت بر معرکه جنگ کردند فرار برقرار ننهادند  
کردند و چون نزدیک محقه رفته و رخصت رفتن بدیار خود نمود و سلاطین دکن  
و اهالی آن دیار از دست سپاه کفره خلاصی یافته در دست و پای آنجناب افتاد  
و منزل عالی بجهت سکنا می آید و اولاد امجادش تعیین نموده صبح و شام رسم میارزست



سجای آورده و قیقه از تقیم و تکریم فرو گذاشت بخردند و آنحضرت ولایت منت  
 اعنی شاه خلیل الله در کن بارشاد خلایق اشتغال داشت تا آنکه مدامی یا آیتها  
 النفس المطمئنة را بکوشش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و در خلیل  
 دکن مدفون گشت بر بنیاد لایحگاه پوشیده نماز که بر بان الدین شاه خلیل الله  
 را چهار پیر نیک اختر بود که پادشاه سیول در زمان حیات کاشف اسرار ازلی شاه  
 نور الدین نعمت الدولی با وعظا فرموده اول شاه نور الله در وقتی که او متولد گشت  
 خدمه بنظر کیمیا اثر جدش شاه نعمت الله برود آنحضرت فرمود خوش آمد منبع آبادانی  
 و معدن فیض اهل عالم و غزلی در شان او فرمود که این جذبت از انجمله است

نظم چشم مار و شش بنور الله است	همیچو نور روی نور الله کجاست
هست او ستر خلیل الله من	لا جرم سه حلقه بر دوسر است

و شاه نور الله بجانب بندد کن رفته انجا بارشاد فرق عباد مشغولی داشت تا آنجا  
 که علم غنیمت بجانب دیار عقی بر افراخت دویم شاه شمس الدین چون بوجود  
 آمد بخدمت جد ماجدشش آوردند در باب او فرمود خوش آمد شاه خانه سور و ماه  
 مهر افروز میرزا باتیان برینا جاتیان و غزلی بنظم آورد که این دو بیت از ان است نظم

دیگر ان جا بنند و جانان شمس الدین	این و آن چون بنده سلطان شمس الدین
چشم عالم روشن است از نور او	دیده ام روشن بجان شمس الدین

و شاه شمس الدین چهل سال عمر یافت او را سه پسر عالی مرتبه بود شاه خلیل الدین شاه  
 بدر الدین شاه قتی الدین و شاه قتی الدین دین را خداوند کریم و خلف کرامت  
 فرموده بود سید خلیل الله و شاه شمس الدین چنانچه بزرگ فرموده نظم

آنکه نامش نور بخش ماه بود	نام او سید خلیل الله بود
آنکه خورشید از جمالش جام داشت	شاه شمس الدین محمد نام داشت

و فرزند شاه خلیل الله شاه محبت الدین حبیب الله بود چون تولد یافت جدش  
 فرمود شاه استند و شهید السند و چنانچه سابق گذارش یافت در خدمت والد بزرگوار



بجانب دکن رفته و آنجا وفات یافت و خلف سیم و چهارم آنحضرت شاه  
حبیب الدین محبت الله بود در وقتیکه آن مولود بخت مسعود از افق غیب  
جمال نموده بنظر کمال بین جدش بردند در بیان تاریخ مدت حیاتش فرمود شعر

خلیل الله را همان رسیده  
بماند او با خلاق حمیده

محبت الله من آن نوردین  
بسی سال و بسی ماه و بسی روز

و مدت حیات آنجناب هفتاد و هشت سال و دو ماه و دو اذ و روز بود  
و این ولایتی است که عقل و در بین در این معنی حیرانست و چنانچه سمت ذکر  
یافت شاه حبیب الدین محبت الله با تفاق والد غفران پناهش شاه برهان  
الدین خلیل الله بجانب دکن رفته بعد از آنکه والدش از وحشت آباد فانی برز بخت  
سرای باقی انتقال نموده در خلیلیه دکن مدفون گردید قایم مقامی و احیای  
نعت الله با آنجناب مقرر گردید و در همان ولایت بتقدیم سالکان طریق هدایت  
وارشاد سرکشگان ببل عوانت اشتغال مینمود تا آنکه که عازم ریاض رضوان  
گشته در خلیلیه دکن در جنب مرقد منور والد بزرگوار مدفون گردید بدان امی عزیزه  
بی منت و واهب الموابب بی ضمنت شاه حبیب الدین محبت الله را هفتاد  
از پسر و دختر گرامست فرموده بود چهل و یک نفر از ذکور و اناث قبل از حد بلوغ بخوا  
رحمت حق غفور پیوسته سی و دو نفر دیگر که هر هغه پسر و پانزده دختر بوده باشند  
بحد کمال رسیدند و از جمله پسران سعادتمند شاهزاده عبدالله و شاهزاده صفی الله  
از طرف هند به دارالعباد برز آمده در بقعه میا که تفت بارشاد اباالی آنجا مشغولی  
داشتند و هم چنین شاه ظهیر الدین علی بعد از مدتی از هند بخراسان فرستاده شد  
و او دیده هجنان آنسلسله علیه کمالش روشانی یافت شاه نور الدین و قره العین  
او شاه ظهیر الدین علی از یزد به هند دکن رفته سلاطین آنجا مقدم او را مختتم داشته  
یکی از بنات خود را در عقد ازدواج او در آورند و شاه نور الدین بعد از چند سال  
از دکن میرزا آمده بخراسان حضرت ولایت مرقت شاه نعیم الدین نعمه الله

ثانی برادر خود رسیده بطرف حجاز و یثرب شتافت و بعد از طواف رکن و مقام  
و زیارت مقدس حضرت خیر الانام میلاد دهند دکن رفته پس از مدتی در آنجا رحلت  
نمود و در مقبره حنیفیه مدفون گردید و اقام حروف بعرض مسند نشینان ایوان کمال  
نیز رساند که در حین تشریف این اوراق در شاهجان آباد در حل اقامت گسترده چند لک  
تفحص نمود بر سایر واقعات و تمامی حالات و اسامی اولاد شاه محبت الدین  
حبیب الله ابن برهان الدین شاه خلیل الله اطلاع نیافت بنابراین چنین قدر که  
از کتب اهل سیر بنظر رسید بر سهیل تین و تبرک در نیکام ثبت افتاد در جا و  
و وثوق صادق است که از باب وانش حل بر غفلت کینه نگرفته از تقصیر  
بدانند اکنون وقت آنست که کمیت خوشخرام قلم را در ذکر احوال حضرت ارشاد  
پنجابی عارف معارف الکلی شاه نعیم الدین نعمه الله ثانی و باقی اولاد و امجاد  
کاشف اسرار ازلی سید نور الدین نعمه الله ولی سچولان در آورده مجلی از مفصل  
مرقوم سازد و از تفصیل آن احتراز نمود و شیوه ستود و از باب تواریخ را پیش نهاد  
بمست سازد تا راه حرف عیب حیا نباشد کرد

در بیان ستوده خصال قطب فَلَکست افضال و ارشاد هر کوه دایره  
تحقیق و رشاد و سر حلقه عارفان ذوالسلا و غوث اعظم شاه  
نعمه الله ثانی سید نجم الدین

حضرت ولایت منقبت سرور اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمه  
الله ولی و مرجع اشرف شعبات است فی وجود باطن نجسته میانش مهبط النوار ولایت  
ارشاد و خاطر فرخنده اثرش منظر آنا زده است و اجتهاد و ذات فایض البرکاتش  
صناف فضایل و کجالات موصوف روزگار و اوقات سعادت آبا تش  
حیا و سنن سینه آباء بزرگوار مصروف میباشست شعر شاه ثانی سید عالی تبار  
ست الله ولی را یاد دانه مرقدی ملک است امن و امان ملتجای پادشاهان پانچمان

بیم بطایر پادشاه ملک این

بیم بمبئی مستر ارباب لیتین

در کا و کرامت پناهنش آرامگاه سلاطین و استمان ملائکات ایشان ملاذ خوان

شرف ملک عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب

خازن جنت بزلت حور و بدهر صباح

چون صیت کرامت و آوازه ولایت آن مادی سبیل ارشاد با طراف جهان

استتار یافت و شمه ازان بعرض پادشاه اخلاص آئین میرزا جهان شاه که

فرمان فرمای آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان بود رسید داعیه آن

نمود که دست اخلاص در دامنه متابعت آن کاشف اسرار الهی زده صبیبه

علیه خود را که دره التاج صدف شهر یاری و زهره اوج شرف و نامداری بود

و خاتم نام داشت در سلکت ازدواج اکباب انتظام و از سر چشمه باطن نجسته

مواظف استقامت طلال دولت و اقبال نموده ابواب فرج و شادمانی

بر روی روزگار خود کشاید لاجرم مکاتبات فخالصت آیات با تحف و

هدایا بیزد بنزد آنحضرت فرستاده التماس این ملتس نموده شاه نعیم الدین نعمه

الله در جواب فرمود که ما را در این ایام سفر حجاز و ویرب در پیش است و

داعیه گذاردن حج اسلام و تقبیل عبات عالیات اجداد عظام در خواطر

جاری و جای گرفته انشا الله بعد از دریافت این توفیق اگر اراده از لے

تعلق گرفته باشد در آذربایجان ملاقات واقع گشته آنچه مستضمن حصول اراده

خاطر عال بود و باشد صورت خواهد یافت و با طایفان از فخاصان و هوا

خواهان قدم در راه نهاد مستوجه محرم محترم و من دخیله کان امنّا که در مد شعر

اگر انما به شاد تو کل محض

دل روشنش بر ز نور حضور

قدم در سیرت تو کل بنهاد

بیایان ازان دیده دریای نور

پس از رسیدن بمقصد اداء مناسک حج کرده و دریافت شرف طواف

روضه معتمد بنویه علیه وآل الف الف تحف التملوه و التجهه عنان مراب

از راه دیار بکود آذربایجان مخطوف ساخته چون دار السلطنه تبریز ازین مقدمه پیش  
 غیرت اقرای کنبد گردون شد میرزا جهان شاه بغایت مستح و مسرور گشت و  
 ب حصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شد طریقه حسن ارادت بجای آوردن  
 از کدشتن چند روز صبیحه خود را که بقیس تخت عرت و پرده نشین سر اوق عفت  
 بود در سلک ازدواج آنحضرت انتظام نظم جهان شاه در کمال حسن اخلاص

فرستادش بجلوت خانه خاص	شماره و تخری صاحب جاس
زینجا صورتی مرم خصا	و شاه ثانی با آن وجهیه بقیس مرتبه

چندگاه در تبریز قرین اعزاز و احترام اوقات مهینت انجام بگذرانید بعد از آن  
 بمقتضای حدیث حسب الوطن من الایمان متوجه خطه یزد گشته کرت  
 دیگر طلال افغان بر بمبارق مجوران شکسته بال بسوط گردانید از افواه رجال  
 مسموع شده و در متون کتب مکتوب گشته که در آن وقت که آفتاب اقبال ابو  
 النصر امیر حسن بیگت بایند از مطلع اجلال طالع گردیده و واقعه گشته شدن میرزا  
 شاه جهان شاه و انهدام سلسله آن عالیجاه در صحرای موش آباد مدت قدرت  
 امیر حسن بیگت روی نمود و ما بهیچه لوائی جهان کشای امیر حسن بیگت بیج شرف  
 رسید و تمامی ممالک آذربایجان و فارس و عراق بادشاه نافذالفرمان  
 مسخر گردید ابل حدود و اتفاق بعرض خسرو آفاق رسانیدند که دختر جهان شاه  
 در خانه شاه نعمت الله و لغود ابیض و احمر و جواهر و مرصع آلات جهان شامی  
 در تصرف آنجناب هدایت مایست لاجرم امیر حسن بیگت آن مرشد اکابر  
 آفاق را بشیر از طلب سیده ظاهر مرسم تعظیم و تکریم بجای آورد و باطن در مقام تفحص  
 جهان شاه و انتراع نمودن ازید تصرف شاه کرامت دستکاو میبود در آن  
 اثنا روزی در مجالس اتفاق صحبت افتاد چون وقت نماز واجبی رسید پادشاه  
 رعایت ادب نمود و رجوع امامت بفرزند شاه ولایت فرمود و خود با علما و  
 صلیحی طریقه مومنیته بجای آورد و در وقت تشهد امیر حسن بیگت بیوسش

کشته بجز ساعتی بپوشش آمد و سر در قدم آنسلاله دو دمان رسالت گذاشته  
 گفت در حین خواندن تشهد جمال جد بزرگوارت بنظم درآمده که از روی غضب  
 بامین فرمود که ماسلطنت را بتو میخوانیم دید و پادشاهی را بتو مسلم داشتیم و تو  
 بجهت قلیل از مضرقات دنیوی با فرزندان مادر مقام مضایقه برآمده از شنیدن  
 این کلام بخود شدی و از کستارخی که درباره خدام شما کردی ادم پشیمان گشته در  
 مقام معذرت و آنحضرت را رخصت سعادت بدار العباد یزداد و جناب  
 کرامت پناهی قرین صحت و عافیت بوطن مالوف تشریف حضور ازانی  
 داشته بدستور استمران همت عالی بر هدایت و ارشاد خلایق کماشت  
 و بعد از مدتی از یزد بقمبه ما بان رفته بخوازم امر دین پروری قیام نموده باصفای  
 عبادات و طاعات روزگار میگذرانید تا در سنه از با لطف غیب ندای  
 وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَيَّ اِلٰى دَارِ السَّلَامِ شود از وحشت سرای عالم غالی به نزهت سرای  
 جاورانی انتقال نمود بر پیشگاه ضمیمه غیر ارباب حال بر تو ظهور یافته خواهد بود  
 که اصحاب اخبار کرامت و خوارق عادات آنحضرت ولایت دستگاه  
 در متون کتب مرقوم خامه گوهر نثار گردانیده اند از جمله آنها نقلی که بصحت اقرب  
 و حقیر در حیدرآباد از تاریخ قطب شاهی مطالعه کرده بعرض میرساند تبیین  
 این مقال بر سبیل اجمال آنست که نقاوة السادات صدر جهان در  
 کتاب مرغوب القلوب آورده که من از زبان پادشاه غازی امیرزاده  
 سلطان قلی المشتهر برادر الملک شنیدم که فرمود ما از اولاد امیر قرا یوسف  
 اقربای نزدیک امیر جهان شاهی و موطن آباء و اجداد ما قریه سجد آباد ولایت  
 بهمان بود و بعد از تسلط سلاطین آن قوه نیل بر قوم قرا قیو نیل و درین طوالت  
 بموافقت عمیم الله بیکت بجانب هندی دکن رفته بعد از ملاقات سلاطین  
 آنجا و سرانجام حمایت بملکت عراق مراجعت نمودیم پس از اندک وقت  
 جناب عمی ام اسبغان بادبانی و تحفه و هدایا بجهت سلاطین دکن سرانجام و

باتفاق طریق سفر بندیش گرفتیم چون بدار العباد میرز رسیدیم بریارت و ملازمت  
 در شاد پناهی معارف و شکایات شاه نعیم الدین نعمه الله ثانی قدس سره  
 العزیز که طریق میر و مریدی و خویشی در میان بود رفتیم چه منکوحه حضرت ارشاد  
 پناه و حبیبه میرزا جهان شاه بود و از استیجاب کمال کرامت و ولایت آن  
 جناب بود بعد از پرسش احوال و اظهار التفات و اشتیاق این کلمات بر زبان  
 وحی ترجمان گذرانیدند که امی فرزند بجهنم آمانی و آمال در هر باب و اثنای  
 مستظهر باش که از بارگاه احدیت سلطنت قطعا از اظهار بند و ستان به تو  
 و اولاد تو حواله کرده اند و دست مبارک بر سر و کتف من مالیده چند اعمد شرفی  
 از زیر سجاد و برداشته بمن داد که این اول فتوح است بسلامت برو که آن سر  
 زمین بتو حواله شده است از اشاره شاه معارف آگاه امیدوار شده  
 استمد عامی دعا و فاتحه نموده متوجه دیار بند شدیم چون از بحر عبور کرده به محمد  
 آباد رسیدیم که شش گاه سلطان بود رسیدیم بعد از چند روز ملاقات پادشاه  
 بهمن نشاد سلطان محمود شاه که در آن اوان بر سر ریسلطنت متمکن گردیده  
 بود دست داد جناب عمی ام پدایا و اسبان که همراه آورده بودند از نظر  
 گذرانیده در محل قبول آمده جناب عمی ام این جانب را بنوازشات شامانه  
 معزز ساخته انواع التفات بطور رسانیده و به تکلیف و مبالغه تمام این  
 جانب را نگاه داشته رخصت آمدن حضور عنایت فرموده و جناب  
 عمی ام را بخلع فاخر و سرافراز ساخته رخصت انصاف ارزانی داشت  
 روز دیگر پادشاه هفت کشور مرا پیش طلبیده نوازش و عواطف پادشاه  
 فرمود گفت سلطان قلی میاید که شما باشید و رخسار عروس سفر عراق بناخن  
 فراق خراشید که یوما فیوما مراتب و مناصب و جاه و رفعت تو در ترقی  
 خواهد بود و روز بروز انواع عاطفت تازه و مرحمت بی اندازه پادشاه  
 نسبت بمن بتابعون عنایت الهی در حاکمیت دکن برسند فرماندهی و

سلطنت متکون گشته چنانچه تفصیل این حالات در کتب متعدد و مرقوم قلم  
 اسوز خیرین بلاغت آئین گردید و

عطر افشانی خامه مشکین خناسه در کله دار احوال ملاذ ملجاء صد و سی و  
 مقدار سالانه خاندان امامت و ارشاد امیر نظام الیدین عبدالباقی

در شهر سنه ست عشر و ثمانه که دست قدرت مالک الملکات ظلی الاطلاق  
 عزتشان فتح بلاد خراسان بر روی دولت پادشاه جم قدر سکندر مکان خاقان  
 فریه بن شان ابوالقاس سلطان شاه اسمعیل صفوی بهادر خان برکشید و  
 قدرت کامله روزنامه حیات محمد خان شیبانی بدر نور دیده گشت پادشاه  
 رابع مسکون در بلده هرات لوا می حجت و کام رانی برافراخت آن مقتدر  
 ادلای هدایت آثار از خطبه بهشت منزل یزد بپایه سریر خلافت میر شرافت  
 با صناف الطاف و اعطاف خسروانه سرافرازی یافته در سبکات مقرران  
 بارگاه جهان پناه مستنظم گردید بعد از چند روز خاطر خورشید مطایر و ضمیر  
 غیر مصور خیر ضیاء گستر پادشاه بهفت کشور متوجه آن گشت که زمام رتوت  
 و فتق و قبض و بسط و حل و عقد همایستگار سلطنت و وکالت نفس بیایون  
 مشایخی ظل اللهی و داد و ستد امور و معاملات اوقات محالک محروسه  
 در قبضه درایت و کف کفایت صاحب کیاستی هند که تمانت رانی  
 زینش اساس بنیان این دولت سمت ثبات و بهوام گیرد و با صفت  
 فکر و در اندیش قاعده دار کان ملک و ملت صفت رسوخ و استیجابم پذیرد  
 و از شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد  
 و از نسیم محاسن آوازش خنارت کله از تمنای قطان اطراف امصار  
 بوقوع پیوندد و نصفت شاهنش مظلومان بادیه نامرادی از تاب آفتاب  
 حوادث نجات داده بطلال فراغت و آسایش رساند شعله

خجسته را پیش بر خلق راه فتنه در بند  
سعادست چشم بکشايد که تار و پودش گنجینه

بعد از استشاره و استخاره غلظت این منصب جلیل المراتب بر قیامت  
قابلیت سلاله سلسله سید با شمی امیر نظام الدین عبدالباقی حشمت آمد  
سخت حکم بهایون از تنگن غنائیت روز افزون لغت یافت که آنحضرت  
من حیث الاستقلال و الافراد مستعمل بر انجام امور سه طننت و جهانها  
بوده جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی ورز و اعیان حضرت بیوقوف  
و مشورت او در همه مهمات جزوی و کلی مدخل نمایند لاجرم عتبه اش

ملاذامرا و پناه و زراشت شعر || پناه سروران شد در که ا و

سر نام آوران خاک ره او و بهم دران ایام پادشاه آفتاب  
اقتضایم بتجدید توحید تقویت ارکان شریعت عز و مثلیت همایم سادات  
و قضات و علما و فضلا کشته منصب صدارت ممالکت محروسه را بان  
حضرت تفویض فرمود قطع از تکلفات منشیانه و ملطفات مترسکانه  
ساحت کتار ملک و ملت بر شحات سحاب اتهام و اجتهاد آن وکیل  
مشرع الصدر عالیقدر سیراب کشت و فضایی ریاض دین و دولت  
از قطرات غمام عتسما و التفات آن مرتضوی خصال در خضارت و  
نضارت از سر استان جهان در گذشت و مدت چند سال آن مناصب  
جلیل المراتب بوجود سلطان نقباء معارف شاعر زین و آرایش داشت  
تا در اوایل رجب المرجب سنه عشرين و تسعمائه فیما بین خاقان سلیمان  
شاه و سلطان سلیم خان و الی ولایت روم در موضع جالدران محاربه و  
مقاتله روی داد چنانچه شمه ازان بدست یاری بنان در جلد ثانی جامع مقیده  
بیان گردید و آنحضرت در قول بوکالت پادشاه هفت کشور قرار داشت  
باقضای قضا و قدر تبلیغ اعادی جرعه جام شهادت نوشید و روح مطهرش



باز و اوج شد در اعلیٰ علیین در طیران آمد	شعر درو که زمان بحکمت نیز آنست است
کاهی بود و بزرگ روز و شب در جنات است	کاهی بود از لاله زمین غرقه بسخن
کاهی فلک از خون شفق کز رنگ است	آثار و غمات آن بانی بنیان خبر و حیا

بیشمار و آنچه در نظر ارباب پیش ظاهر و هویداست صفت صفاست که در خالق و  
جد بزرگوار در قریه نقت معمار عالی نمیش با تمام رسانیده

در بیان احوال سعادت مال فرد با صره محمد مصطفی ص و ثمره شجره علی  
مرتضی الملقب بمرتضای ممالک اسلام و مقتضای طوایف امام شرح

بر ضمیر غیر عالم آرای کابر و اهالی که بحقیقت جام جهان نمای عبارت از آنست شود  
نخود بود که پیش نهاد همت عالی رتبت آن مهر سپهر سیادت و نقابت تقویت  
دین مبین بود و نصب العین ضمیر غیر مشتمل است احکام سید المرسلین علیه و علیهم  
صلوات الله رب العالمین سعادت مندی که چون درخت نخلش در کاشن اقبال لاکش  
بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و نوازم خفی از نگر بود چون محال اجلش  
از جویار نقابت سبز و شاداب گردید و تازه ترین نوا بود اش ایصال خیر و نفع و  
استیصال شر و ضرر بود بر آینه دلش چون بصیقل توفیق روشنی یافت صورت  
نیکی و نیکو کرداری در ضمیر غیرش نورانی گشت و پرتو انوارش بشایع مستقیم  
را میراند شعر سر سبزی نهال سعادت بیابان ملک بی حتمه سار شرح مطهر طبع و  
لاجرم نسیم عنایت آبی در وزیدن آمده مرتبت انحضرت در ضمیر آفتاب تاثیر خاقان  
کشور کشا سلطان شاه طهماسب بهادر خان قرار گرفت و در شهر سمنه  
نواب بلقیس مکان مریم شان علیه متعالیه خانش یکم همیشه و محترمه خوزرا که فاطمه زمان  
و ملکه ایران بود بر منج شریعت غرا بعد از دواج آنحضرت انتظام داده عمارت  
زرکار بلقیس تحت شعار ارباب جانب خطه یزد روان فرمود نسبت بانحضرت  
نقابت منقبت انواع انعام و احسان فرمود و نام اختیار و ولایت یزد به

کف کفایت و کلاء آن دو صحن رسالت نهاد و حکم بپایون از ممکن غنایت روز افزون  
 عرض دهد و ریافت که امراء و نصیح عقدار و وزراء کفایت شعار و سادات عالی تبار  
 و اکابر و ابالی اقطار و امصار بلاد غاشیه فرمان بردوش گرفته لوازم اطاعت بجای  
 آورند و پیشان عطار و فشان در فرامین مطاعه و احکام واجب اطاعت در القاب  
 آنحضرت مرتضای ممالک اسلام و مقتدای طوایف انام نویس چون این خبر حجت  
 آثار و قرب وصول محمده زنگار حمد علیا نزد کیت شد مرتضای ممالک اسلام  
 با اعظم سادات و اکابر و اشراف باستقبال روان گردیدند و پرستاران این سرا  
 پرده عظمت جلهای عروسی بفرش زر دوزی مزین ساختند شعر مرتب گشت  
 چنین جمله ناز شد ابواب سرود ضری باز ز پای انداز صحرایافت تزمین بسان  
 سقف صورتخانه چنین و در ساعتی سعادت اقتباس محمده محفوظ بدولت اقبال  
 بدولتخانه خطه یزد رسید و از ششعه انوار الطاف پادشاهی علوم مکان آن منظر لطیف  
 باقیهای تجدی سیم که عرصه ایران روشنی یافت و اکابر و افاضل به دیداری روی  
 ارادت باستان گرامت نشانش آورده و وزراء روزگاری در مجلس شبت آثار در  
 صف فعال نشسته سرمایه اقتحار خود میدانستند و ابالی و اشراف ملازمت سده  
 سنیه اش را لیل و نهار بر خود واجب و لازم دانسته بان بهاها ت میکردند دست  
 سخاوت پروران قدوة اولاد خیر البشر علیه صلوات الله المملکت الاکبر بان سان  
 کوهر بارگشت که کیسه امید صغیر و کیه با لال گشت با وجود و فور جا و جلال و کثرت  
 حشمت و اقبال بجلالت ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل میبود و از  
 تعظیم اصحاب فضل و حال در هیچ وقتی از اوقات اقبال و اغتفال تمییز نمود شعر

خدیو دین پناه عدل کتر  
 فلک حیران غر و جاه او گشت

بلطف پادشاه بند پرور  
 پناه سروران درگاه او گشت

و آن زنده اولاد رسالت پناهی در ترفه حال ارباب فضل و نیز کوشیده با تامل سعادت  
 ابواب مکرمت بر کشود شعر در وجود و سخا بر خلق بگشت د بنودش کام غیر از رفیع

بین القفاست شش بریاری	بنای عدل را داد استواری
زابل لطف او اطراف عالم	چو کله را ارم کرد دستم

دران ایام مجسمه فرجام خاطر انوار آنحضرت فرشته اجترام لبها خنق عمارات  
واجزای قنوات و احداث باغات راغب گشته و امر فرمود که تخت سماران  
هنرور و هندسان دانش اثر در چهار بازار دار الفتح طرح چار سوق اندازند و اساس آنرا  
لبان کسبده بران میشد مستحکم سازند و باندک زمانی آن بنای روح افزا بر وجهی  
ساخته و پرداخته اند که شرفات بلندش سر بهمت بذروه قصر فیروز قام پیکر رسانید  
و غرافت بلبل مانندش فرق رفعت از کنگره منازل مهر و ماه در گذرانید نقشه

بوسنایت که طاووس ملکیت پروم	از سر سده نماد بهوایش پرواز
خم طاقش نیمه با سقف فلک شد بطل	لب با مش همه در گوش رحل گوید راز

و بعد از آن از طرف قصبه میریگر دمانند ز فرم چشمه آب عذوبت مائت جاری  
ساخته بصحرای پای کوشک آورد و استادان بنا و باغبانان دانا کاخی فلک  
فرس و بوستانی روح افزا در آن فضایی بهشت طرح انداختند و در اطرافش  
جدار بلند مقدار برافراخته ساخته تدارک شش را از نشانیدن و ناله های شرنجش و کله  
عطر برور مزین و معطر ساختند و بر بالای طاق نامرتی فلک ارتفاع ساخته  
گشت که قبه آن در بلندی از شرفه خورنق و سر در گذشت و در برابر آن حوض  
کوثر شمال احداث یافته ازان آب زلال مالا مال شد و خیابان طویل و عرض  
بنال کراج ترتیب یافت و آن باغ خلد آسمان موسوم گشت بباغ مراد و حالا  
آن گلشن فردوس و شیکال معموری رسیده و از تراست چمن و لطافت  
آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه بساطین افلاک از انفعال  
کلهای نگار نکش کاهی سرخ و کاهی زرد برآمد و عند لیب خوشنوا می طبع  
ادراک در وصف کلهای بدایع آثارش نغمه هله و دوصه من ریاض  
الجنة برآید بنقشه مستکبوی از حوالی لاله هایش چون زلف و قریب خوابان

سبر رزده و سنبل سلسله موی با کدما می حمزایش بچون خط غالیه بومی بالعل بتان خوش  
برآمده سمار طلاوت آثار اشجارش قوت روح و قوت و هوای قضای دلکش  
در جمیع اوقات بغایت معتدل شمره چو خط بتان سبز و اش دلکشی

در سخنان کاجش همه دلپسند هوایش همیشه ندرم و نه سرد بر صفحه ضمیر منیر ارباب فضل و پیش	ز سرکشگان نشینیم صبا چو سبز ان رعنا می بالابلت نه در و نه غم کل نه اندوه کرد
--	--

مستور نمائند که معمار بهمت عالی نمت آنحضرت کرامت و ولایت مرتبت آن  
مقدار باغات جنت قرین و عمارات و بساطین در اصل شهر یزد و بلوکات ساخته  
و پرداخته که اگر کسیت واسطی نژاد قلم در عرصه توصیف آنها در گام پوی افتد و آئینه  
از رفتار بازمانده بسر کوی مقصود نخواهد رسید باری در این مقام بهین قدر اختصار نمود

شهر کسری نمائند و قصه ایوان او بماند || نعمان بر رفت و ذکر خوانق هنوز بهست

در همان ایام نواب آفتاب احتجاب بقیس مکان خدیجه الزمان محمد علیا علیه  
خانش بیکم حرم محترم نواب مرتضی حاکم اسلام امر فرمود تا در خانقاه قشت  
هندسان صاحب هنر و استادان ماهر و انشور مصرع بساعتی که تفاخر کنند بدان  
ایام طرح مسجیدی عالی اساس انداختند و در هر رکن از ارکان چهارگانه اش غرفات  
برافراختند که هر غرقه مذامی ان اثار دنا تذل علینا پچار رکن عالم میرسانند  
و صیر در بزرگش جیاد هفت اقلیم را بدار السلام سلام میخواند و اطراف پویش  
طاقهای کتابه زینت یافته و پر تو انوار حروف و کلمات آیات بنیات قرآنی  
بر آن تافته کمال جمال نیز قبله کاهش در نظر بصیرت آگاهان توفیق در می آید و جل  
تسبیح مستجابش غلغله در حلقه ذکر ان میجامع ملکوت انداخته و صدای تقدیس و تهلل  
مهلالتش بصوامع عابدان لایهوت افتاد

کفایت در ذکر مجلس از احوال خیر مال نواب غیاث الدین محمد میر میران

دران ایام خجسته فرجام که محروسه یزد از زمین مقدم آن بنده و خلاصه اولوالخیر البشر  
غیرت افزای ریاض جهان بود بخشندگی منت تعالی شانه آنحضرت اخلاف  
از جندی عنایت فرمود که لمعه انوار مصطفوی از جنبه او پیدا بود و علامات

مرقنوی از ناصیه احوالش هویدا شد	خجسته طالع و روشن دل مبارک بی
فرشته طلعت و نیک اختر و پیاوین قال	از ان نهال شرف تازه گشت گلشن دین
چنانکه تازه شود برگ کل ز باد شمال	اعنی زبده اولاد رسالت و دو حرم

امامت و ولایت امیر غیاث الدین میر میران در ساعتی محمود باطلی مسعود از کتم عدم  
قدم بعرضه عالم بخداد زبان زمان در وصف آن مسعود بدین گونه در ترجم بود شتر

روز ولادتش چه نظر کرد مشتری || انصاف داد گفت که این خدا کرامت

هنوز آن خجسته گذار اقبال از نیم صبا صبی تمام شکفته بود که نمایم سروری و نقابت  
از احوال و اقوالش بشام جان عالمیان میر رسید و لواحق انوار سیادت ازین

مبیش در خشنده جهان باروشی میداد	برآمد ماهی از اوج سعادت
زرویش لامع انوار سیادت	نگویم من که روشن آفتاب
ببرج سرفرازی کامیاب	رخش شمع شبستان امامت
وجودش کوه سرکان کرامت	و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال

و علامت کرامت و اقبال از صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهر  
تر میکردید چون بحد کمال رسید و خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهاب  
بحدار خان استحقاق بخت نقابت و سعادت مملکت قرابت در ناصیه  
با سعادتش هویدا دید نمیدر عایت رعیت نوازی از حد کمالش شایسته نمود  
پرتو انوار عاطفت پادشاهی یروجنات احوال خیر مال آنحضرت تافیه پائیه  
قدر و منزلتش را از ایوان کیوان در گذرانید و نقابت و سروری ممالک  
محروسه را با آنحضرت تفویض فرمود و تو با و دیباغ عظمت و کامکاری و قرة  
العین سلطنت و تاجداری اعنی ثواب آفتاب احتجاب بقیس مکان

خاش سیم نبیه خود را که در آنجا خلافت و کشورستانی بود بعقد ازدواج  
 نواب شاه نعمه الله خلف اکبر نواب امیر غیاث الدین محمد میران در آورده صبی  
 شاه نعمه الله مزبور را بشماراده کامکار اسمعیل میرزا نسبت موصلت فرمود و  
 بمقتضای شریعت غرض عقد نکاح منعقد گردید پادشاه سکندر شکست روز  
 بروز ساعت بساعت در تقسیم و توقیر آنحضرت گویش حکم همایون از مملکت  
 روز افزون نفاذ یافت که جمیع امر و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت  
 طریق متابعتش یابند و غاشیه مطاوعتش بردوش گیرند و نشان سده سلطنت  
 در قرآین مطاع لقبش را مرصی ممالک اسلام و مقتدای طوایف انام نویسند  
 لاجرم عقبه علیه اش ملاذ امراء خافقین و پیاده ولایت مشرقین گشت و پایتخت  
 و اقتدارش از پرتو خورشید عنایت پادشاه جهان مطاع ششم صف ارتفاع  
 یافته از فرقدین درگذشت و هم در آن ایام خدیو جهان گیر و شن ضمیه تجدید توجه  
 تقویت ارکان شریعت غرض و تثبیت ممالک سادات و قضات و سایر ناس  
 کشته منصب نقابت ممالک محروسه را بان قدوه اولاد خیر البریه که در هدایت هاد  
 راه هدی و در ولایت والی دین الله بود تفویض فرمود و بی شایه تکلف و سخنوری  
 آنحضرت نسبت بعلم و شیخ ارادت و اخلاص ظاهر مینمود در تقسیم سادات  
 و اکابر و اشراف دقیقه فوست و فرو گذاشت نمینمود از رشحات سیاح  
 اهتمام و اجتماع آن مرجع اکابر نزد مکت و دور ریاض دین و دولت سیراب  
 گشت و گشت زار سالکان بلاد و امصار از قطرات غمام عتقاد التفاتش  
 در حضرت و نصارت از سر بستان جهان درگذشت و همچنین در زمانیکه نواب  
 سکندر شان شاه سلطان پادشاه بر سریر سلطنت موروث قرار گرفت پرتو  
 آفتاب عنایت شاهی از مشرق رحمت نامتنهاهی طالع کشته بروجنات  
 احوال آنحضرت و اولاد عظام کرامش که زبانه بر گزیده کان قل لا استسلم علیک  
 اجراً الا المودة فی القربی بودند یافت و ابواب لطف و رحمت شاهی

بر روی روزگارهایون فال خلاصه دودمان آل عبا بر کشاد و نواب خورشید احتجاب  
 بلقیس مکان ناموس العالمین علیه عالیہ صفیہ سلطان بیکم مشهور بشایزاده خانم  
 که زهره برج سلطنت و جانیانی و دره اوج خلافت و کشورستانی صبیہ شاه  
 اسمعیل ثانی بود بنواب بقابت پناه که است دستگاه اختر نور بخش برج  
 رسالت و نیز جهان تاب پسر سیادت شاه خلیل الله خلف ارشد نواب  
 مستطاب مرقنی ممالک اسلام نامزد فرمود در اوایل سنه تسعہ در  
 حکام بار طراوت شمار که سلطان بلند جناب هفت اقلیم عرصه جهان را بنور خود  
 منور گردانید و در فیروزه بصیرت آیین پرداخت محض زینکار آن محذره عفت دما در  
 بخشمتی که دیده گردون در نظاره آن حیران ماند و عظمتی که بر جیس روشن ضمیر حجت  
 دفع اصابت عین الکمال آید و ان یکاد بر زبان راند بچان یزدروان ساخت  
 و چون خبر قرب و وصول بر آن خط تبث منزلت رسید نواب مرقنی اسلام به  
 ترتیب طوی و آئین بستن شجر و کوی فرمان فرمود فرمان بران بسر انجام سباب  
 جشن و سرور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغول گشتند و در باغ جهان  
 آرای گلشن که هوای جان فرایش چون نسیم امدی بهشت پرور و آب غدوت  
 مآبش مانند آب حیات جان بخش بود براق انگار کرده ابواب فرح و شادمانی  
 بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشود و ارباب صنایع اصناف  
 بدایع بطعم آورده کوچا و بازارها را آئین بسته و چهارطاقها را فراخته تمام  
 جداران و دکاکین را بدیامی چین و محل فرنگ و طلس خطائی بیاراستند و بانوا  
 نقشها بصورتی عیبر استند که در تقریر چگونه آن بنان بیان قاصر است و تحریر  
 کیفیت آن از استطاعت قلم دوزبان متجاوز بوده و بعد از ورود بمقر تمکین  
 شهر بروزی که طالع برومند بود نظرها سرازیر پیوند بود قضات  
 و علما و اشراف و فضلا در مجلس بیست نشستند و بمقتضای شریعت غرض  
 نگاه بستند حجاب نشینان تنق سیادت و حشمت شرایط کشیدن مشکب و نثار بجای

افتد رز و گوهر نشا رکزدند که قافله نیاز از مر حله جهان رخت بر بست و دست  
 عنایت بخشیده کارها را بواب غنا بروی فقر و مساکین آندیا ربکشا و آنحضرت  
 و اولاد هجاده که هر یک آفتاب سپهر ولایت و ماه برج کرامت بودند در ظلال  
 عواطف خسرو ستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت پادشاهی برو جنان احوال  
 خیر تالش می یافت و ز نام خستیار بلاد و امصار عموماً و خطه فرج فرامی نبرد و خصوصاً  
 در قبضه اقتدار آن فرقه عظیم الشان قرار میداشت و وزراء و عظام و حکام عالم  
 مقام و سادات با احترام و اکابر و ابالی عرصه عالم درگاه حلالی پناه نواب مرتضوی  
 خصال پناه خود یافته ملازمت سده سنیه اش پناه اعظم و افاضل باستحقاق  
 کثرت و اسباب جاد و حشمت و موجبات کثرت و عظمت آن مقدار در مرکا  
 آنحضرت جمع کثرت که پایه قدر و تشریفش از جمیع صدور و امراء عظیم الشان بلکه اکثر  
 سلاطین نافذ فرمان در گذشت و قدر الملک و اموال و رقبات بر تبه بود  
 که محاسبان دانا از حساب بعجز آن اعتراف داشتند و چون محال است که سپهر  
 غدار در این مرحله پایدار ارباب استقلال را آسوده و برقرار گذارد و در شهر مورسنة  
 ثمان و تسعين و تسعمائة آن قبله اهل عرفان سر بر بسته نماند و می توانی گذارد و معالجه و مداوای  
 حکما سفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت و داعی و الله یدعوا  
 الی دار السلام ندای یا آیتها النفس المطمئنة بگوش بهوش رسانید و  
 آنحضرت خاطر از تعلقات دنیوی فارغ ساخته بروضات جهان عزامید شوی

دل خلق را شاد گردی مدام  
 سر و دمان رسول عرب  
 عطا بخش اصحاب جاد و جلال  
 نه بیند نظیر مش بر روی زمین

دریغ آنکه از فیض انعام عام  
 دریغ آنکه بود از علو نسب  
 دریغ آنکه بود از وفور کمال  
 دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین

در ذکر بنای عباسیه و جلو خان و میدان شاه



بر پیشگاه خاطر ارباب جاه و جلال و صدر نشینان ایوان استعجال روشن و  
 مبرهن خواهد بود که شغل عمارات از معظّمات امور عالم و مهمّات جمهور بنی آدم است  
 بنا بر این از سلاطین زمان و فرمان فرمایان جهان و اکابر و اعیان در هر بلاد و دیار  
 غریب آثار بیدار ماند لا بجرم در ادانی که نواب مرتضی ممالک اسلام امیر  
 غیاث الدین محمد میران برسند جلالت و سروری و ثنابت بشکون بود فراخ  
 بهمت عالی نعمت در اصل شهر و بلوکات خطه یزد عمارات و قصور و باغات  
 و قری و مزارع بنا فرمود از آنجمله در محله درب مدرسه بقرب عمارات امیر غیاث  
 الدین علی طرح دولت خانه اعلی انداخت و ایوانهای زرنگار و قصرهای رفیع  
 نمودار گردانیده از زینبت و خرمی رشک فردوس غیرت افزای مقصوره جهان  
 ساخت شرفضای قصر بایش کنج آمال صفای صفاییش صبح اقبال  
 نقوش سقف و جدارش رقم نسخ بر نگار خانه چین کشیده و تصویر است محمد  
 آثارش رقم مانی و اثر نکت را بر طاق سیما نهاد و طاقی که با فلک الافلاک  
 دم از مساوات میزند در دروازه دولتخانه قرار داده و بخاران هنرمند دروازه عالی  
 ترتیب داده و آن منزل مرغوب بعباسیه موسوم گشت و همچنین در فضا  
 وسیع جلو خان و میدانی طرح انداخته اطراف آن را صفها و ایوانها ساخته در  
 هر ضلعی طاقی در غایت ارتفاع و استحکام بانجام رسیده است و در برابر  
 میدان تالاری در غایت بلندی و ارتفاع که با قصر ناهید برابری میکرد ساخته  
 بودند که هر صبح و شام صدای نقاره و نفیر بکوبش فلک میرسانده اند و  
 الحال دولتخانه عباسیه و میدان و غیره بارت شرعی بعالی حضرت ملازمی  
 شهریاری الزمانی میر میران که دو نیمه چمن سروری و نور با صرد و کرامت و دین  
 پروری است انتقال یافته و آنحضرت نیز بآن منزل بهشت مرتبه عمارات  
 بسیار احداث فرمود و طوطی طبع یک از نظامان آنخواری در توصیف عمارات  
 جناسی باین ابیات مترنم گشت شتر زهی نهاده سپهرت لوا می دولت نام

سعادت ابدی سده تو کرده مقام  
فضای صحن وسیع تو می بر بند بواج  
سودا قاعد چه خاک تیره شود خاک مشک بار  
غلام وارزین بوسه میکند هر دم  
خجسته باد و فرخنده بر جهان کمال

سراچای بهشت ارچه دلگشا باشد  
ز روشنی و صفایت عقل می زیبد  
اگر بیاد دهد بوی ساحت تو مقام  
علو سقف تو را آسمان سینا فام  
ملاذ ملجاء آیام کامکارانام

بخشنده بی منت و واهب بی مواهب بی صفت تقالی شایسته جهان بین  
آنحضرت را بدیدار چهار قره العین اوج کرامت و ولایت روشن ساخته بود  
و اسمی ایشان شاه نعمه الله شاه غیاث الدین منصور شاه خلیل الله شاه  
سلیمان میرزا و چون تفصیل وقایع و حالات آن زمره ستوده خصال نرود رافتم  
حروف معلوم نبود خامه دوزبان تحریر بعضی از احوال ایشان اکتفا مینماید  
شاه نعمت آثار کرامت در ناصیه او پیدا بود و امارات دولت از طلعت  
مبارکش بهیودا در می درج سلطنت و پادشاهی خانش سیکیم صبیح خاقان جنت  
مکان شاه طما سب بها در خان در عقد ازدواج آنحضرت بود و سنج میرزا از آن  
بلقیس مکان در وجود آمد و منظر حسین میرزا خلف از جبهه سنج میرزا است که در  
حال تحریر این صحیفه در غایت کامرانی در دار استاطنه اصفهان روزگار میکند راند  
و ثواب بلقیس ربقت خانش سیکیم در شهر رسته تسع و تسعین و شصت و شصت موافق  
بارس میل که سال چهارم جلوس خاقان کیتیستان بود در اصفهان سرور  
لقاب تراب کشیده و پادشاه عالم پناه به تخریه آن محمد علیا تشریف قدوم  
از زانی داشتند شاه غیاث الدین منصور در زمان حیات والد کرامت  
نژاد متوجه ریاض رضوان گشت و در عمارت منصوریه خاتناه تفت که از غایب  
مشحرت و صفحا محتاج بتوصیف نیست مدفون گردید در باغ کلی شکفته  
نبود بیچاره بنیاد کی است لاله در گلزار بر چند که مرد سرکش طوسپه وار  
از باران ز پافت آینه کار

# نواب مصطفوی خصال ولایت دستگاه حضرت شاه خلیل الله

مکارم اخلاق و محاسن آداب تشبیه اساس عدل و انصاف سرآمد سرفرازان  
عالی مقدار بود و انوار عنایت ازل از لقای مشتری سیایش ظاہر و پیدایش سعادست  
لم یزل از ماضیه عالم آرایش روشن و هویدا آنحضرت بشفقت مصابرست پادشاه  
والاجاه شاه اسمعیل ثانی سرفرازی یافته زهره برج سلطنت صفیه یکم مشهور بشاه  
زاده خانم را در عقد ازدواج داشت و آن درة التاج خلافت شاد ظمیر الدین علی  
در وجود آمد مصراع کلی بشکفت در باغ هدایت بر پیشگاه ایوان خواطر ارباب حشمت  
روشن و مبرهن خواهد بود که در زمانی که تحت سلطنت ایران و سر عرخت فریدون  
بر نیور عدل پادشاه بیدار تخت فیروز بخت روشن رومی رعیت نواز آرایش یافته  
زنمک ظلم و بیداد از صفیہ جهان زدوده چهره عدالت در آئینه احسان بجای جانین  
نمود ملت بنور عدل اطراف جهان را کرده نورانی بل از عدل افزون کرد آیین جهان بانی  
در مشورتنه شمع و شمعین و ستارہ در وقت ظهور لاله و کلخ اجتماع جنود یا حسین و نبیل  
خاقان با توکل یوفی صانع جزو و کل با اصناف حشمت و تجمل از دارالعلم شیراز

موت به جنت آباد یزود مشنوی	بر برج حل فکنده پر تو
چون خسرو مهر خسرو نو	افراخت برای نیکخواهی
بر اوج فلک لوای شاهی	رایات نصرت آیات شاهنشاهی

محقق بنیات جناب سلجانی روی برآورد و امرای طغر دستگاه و مقربان  
درگاه طایب سپاه لبان جتو کواکب در رکاب سعادت اقتساب فیروزی  
مواکب روان گشته چون منحنی اقبال خبر توجه جاه و جلال را به یزور رساند قدوه  
اولاد سید ولایت دستگاه شاه خلیل الله که نسبت صحت اقتسابش بر دودمان  
نبوت و رسالت از شبهه مصون و پایه قدرش در رفعت و جلالت از  
منزلت آفتاب بلند جناب افزون بود با اتفاق جمعی از سادات که رایات

جلالت آیات قدرشان بترجم قل استملکوه علیه اجر الا المودة  
فی القربی آراسته بود باستقبال شافیه بفرقیل انامل کریمه که نوک خافیه  
الکلم برنگین تمکینش فحواهی هر در ز سعادت که عنایت بکشد مفتاح فو حش  
سرگشت تو باشد استعدایافته عاظت حضرت پادشا و گیتی کشاکش که حجه  
بمایوش از صدق نیت و حسن اعتقاد برمودت و ولای طاهره نبوی صلی الله  
علیه وآله مجبول بود ایشان را اعزاز و اکرام فرمود و ریاض آمانی و آمال هر یک را  
بزلال رحمت و افضل سرسبز و شاداب گردانید و چترهایون فال پادشاه هفت  
کشور سایه وصول برناج کاشن که نمودار از م است افکنده آن منزل جنت آمین  
از فرزول خسرو ظفر قرین رشک روخته چنان گردید شاد خلیل اسد زبان به شای  
پادشاه و الا جا و برکتش دو مضمون این ابیات را با دارس نید شعر

که ای صاحبستران داد کستر	لبس برمان تو باداهنت کشور
غمین باد آنکه او شد دست نخواه	خواب آن کس که آبادت نخواهد چن

بزرگای ترقیب داد و طوی کرد که سفره فیروزه خام پسر کاینه سیمین ماه و چمن زرین هر  
میزین کشته زهره خلیا کر مثل آن ندیده و هر تیر صایب تدبیرا نظیر آن در ضمیر نگذشته  
و پیش کشای لایق کشید و چندان زد و دینار و کوهر شایبوار نشان نمود که هر یک  
از خضار را مبلغی که اندر رسید و هر کس از آحاد ملایمان جو ابر بن و در بدام کشید  
تا جوهری فلکات جوهر زو اهر انجم را بر طبق زبرجد نگار فلکات جلوه داده بصفا و روشنی  
آن لالی آباد ندیده و تا دایه دریا در سیم را در حد صرف پرورش فرموده و خوا  
بصیرت نظیر آن کوهرهای یکدانه را مشاهده نمود و پس از چند روز که آن منزل به  
ترکت محل استراحت جمید فرخنده رای بود بیایغ عیش آبادارم بنیاد تشریف  
فرمود و دران باغ از فرسکو و آنحضرت و میامین قدم فرخنده مقدم پادشاه  
جمید حشمت بزم عیشی ملوکانه و جشنی پادشاهانه ترقیب داده شد شعر  
چون میترشد آنچه دل میخواست

شاه بنشست و بزم عیش آراست

و دختران زردشتی نژاد شیرین گفتار باد و بای تلخ خوشش گوارداده غنشیان خوش  
 آواز نغمه پرداز زبان باد و این سرود برکشند شعر زین خرم است و زمان شاد  
 بغیر و زی شاه صاحبقران حجاب اندر دریا دل دادگر گزید گشت پیداکیتی هنر  
 بناماد جاوید در عز و ناز بکام دل دشمنان سرفراز و در آنجا دست عنایت  
 پادشاه برجیس قدر ابواب لطف و رحمت نامتنباهی طالع شده بروجنات احوالش  
 یافت و من حیث الاستقلال بر بسند نقابت و سرافرازی تکیه داد و پایه قدر و  
 منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک حشام و سادات عالی  
 مقام درگذشت درگاه خلایق ملازمش همین تربیت پادشاه و افرعنایت  
 آرامگاه اعیان و اشراف گشت و مرکب نظر قرن دولت و اقبال مستوجه  
 مستقر سلطنت گشت مجاری امور دولت و سلطنت بروفق مراد و مرام  
 غ سپهر تابع احکام و روزگار غلام بعد از طی منازل ریاست جهان  
 کشای چون روح کرامی بکالبد درآید مانند سلطان جان که ملکیت بدن را  
 بسیار آید در سلطنته اصغمان در آمد بیت آن وعده که تقدیر همی داد و وفات  
 و آن کار که ایام همی خواست برآمد چون چندی بران گذشت و آن ملاذ تمام بشر  
 شاه خلیل الله دولت و کام رانی روزگار گذرانید بیک ناکاه پهلور بتر ناتوانی  
 گذاشت و دست اطباء حاذق بدامن علاج آن فارضه نرسید در شهر سنده  
 سادس عشر و الف هجریه جان نازنین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد میر  
 میدان بیاغ جان شاد و مغفور پادشاه خلیل الله را از نواب بلقیس مکان  
 مریم شان صفیه سلطان بکیم مصرع زهره گنیزی بشتان اوست و پسر  
 عالی که هر یک درج ولایت را در می نور بخش و برج امامت را کوکبی آفتاب  
 درخش بود تو لد نمود یکی ظفر الدین علی و دیگری میرزا شاه عبدالباقی و بنابر  
 آنکه خصوصیات احوال آن دو قره العین ولایت و کرامت نزد اقم حروف  
 روشن نبود لاجرم قلم در مفاخرت ایشان بر نغمه زبانه در کام خواشانی

کشید و عندئذ بنیان درگذارد و بجای از احوال خیر مال کل کاشتن رسالت پناهی  
 و سر و بوستان نامت و دنیا پروری میرزا شاه عبدالباقی بنمیه سرای در آمد و  
 بدین داد اینماید که آن قدوه آل رسول الله خلف از جبهه سعادت منزه شاه ظهیر الدین  
 علی بود بکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بطلایف کفزار و کرامیم  
 اطوار معروف و انوار سیادت و سروری از ناصیه به یونش طالع و  
 آثار جلالت و بزرگی از بشره شکفته اش ساطع شعر درمی بود از درج عرو و شرف  
 کلی از گلستان شاد و بخت آن نیکو سیرت فرشته خصال بدستور آبای بزرگوار  
 در باغ کاشتن بهشت آثار خوان احسان کسوده با ارباب مجد و جلال و صفات  
 فضل و افضال محبت می داشت تا در شور سنه سبع و شصت و الف هجریه موافق  
 تحاقوی میل از هفت غیب ندای **وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ** شود و از حیث  
 آباد عالم فانی بزمیت سرای جاودانی استقامت نمود و زبان روزگار بضمون  
 این مقال گویند نظسم سرو بالای تو در خاک درین است درین زیر خاک  
 آن بدن پاک درین است درین خلف از جبهه آنحضرت بدیع الزمان میرزا که میرزا  
 از گلستان سروری و شکوه اوست از بوستان کامرانی و نیک اختر می  
 در خاتمه بر این صیغه که در سنین از سنه ثمانین و الف و شصت و از نمود در اصفهان جنت  
 نشان در تکیه سروری نمکن دارد و فضای ریاض امیدش از قطرات غمام  
 القات خاقان سلیمان مکان شاه سلیمان میرزا سریر آرای ملک کامرانی  
 در حضرت از بر ابستان جهان در گذشت و بسپور غالات و افره و انعامات  
 میگشاده سرافرازی یافته و دیگر از فرزندان هر قاضی مملکت اسلام امیر غیاث  
 الدین محمد میر میران نقابت قبایلی است که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع  
 حال مجتبه ماسش طالع و آثار کمال لایزال هر قاضی از صادرات افعال ستوده  
 اعمالش لامع افتخار عاظم سلواست غالبان مقوتی ملت رسول انس و  
 جان صلوات الله المملکت الممتان شاه سلیمان میرزا است الحق آنحضرت

همائی بهایون در بهوای خضای هدایت بال اقبال کثوده و طایر قدسی آشیان در  
سایه جلال کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمین خنوده شرف ذات وی از  
عدل بود محترم دست و دلش منظر لطف و کرم زبان المام بیانش کاشف  
اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح حقایق نامتناهی نظم

|| پیر از نور عرفان دل کش || || سر عارفان کشته خاک ریش ||

شعل افروز شادش جسم سر وجود اصحاب وجود و حال را بیکدم مثال طلای احمر

تمام عیار عیاض شکر	بهره و راز فضل دل کش
مرجع اصحاب شرف در کش	ثروت اهل بهر کام اوست
زبور عنوان سخن نام اوست	کوشه نشینان دیار عاقبت در یوز

همت از باطن او میگردند و گرم روان طریق مجاهدت استمداد عنایت از بند  
نظرش مینمودند لاجرم اکابر و اشراف طوایف اعم باستان منظر لطف  
و کرم روی نیاز آوردند و دست اخلاص در دامن پاکش زده بالقیات خاطر

فیض بازشش بهایات مینمودند شعر || چو آیین رب با هر کجا میرسد دل ظفر

سوی خود میکشید در اینوقت که تحت سلطنت و اورنگ خلافت به  
جلوس جهان افروز قره العین عدالت و جهان افروزی بهیتر قوانین بصفت و  
رافت مؤسس مبانی مرحمت و معدلت شاهنشاه حقیقی و مجازای خاقان  
و افراشتام ابوالمنظر سلطان شاه صفی ارتفاع آسمانی و فروغ جودانی  
یافت شعر در ریاض ملک و دولت غنچه شاد می شکفت بوستان سلطنت را  
تازه شد از سر نهال و نهال مراد حضرت خاقان عدالت کسرا از جو یار مرحمت  
آلهی سر سبز و شاداب شد و تخیل و دانش در گلشن حشمت سر بر کشیده تیغ مراد  
بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور گردانید و لمعات تیغ بهمتش  
زنگ زدای ظلمت ظلم آباد عالم شده نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله  
کون و فساد بکف کافی و دایمی صافی آنحضرت منوط و مربوط گشت نظم

صبح طغر از مشرق خورشید برآید || اصحاب غرض را شب نمود ابرآید

و در چنین حالت و سر و بوستان ولایت شاه سلیمان میرزا با اتفاق اولاد  
عظام بیایه سریر خلافت بنیر شتافت و بجز تقبیل باط جلالست سرافراز  
گردیده زبان بادای این مقال گویا گردانید نظم امی گشته سریر پادشاهی جایت  
در سایه چتر خسروی باوایت شد کاشن ملک و در وضعه ملت جسم  
آراسته از زاری جهان آرایت حسر و کردون باقدار سلاله خاندان ولایت  
و اولاد امجادش را منظور نظر اشفاق و کرمست گردانیده سیور غالی مقرر گشت  
مقرر فرمودند هر روز لطفی مجدد و تقصدی مجتهد لیل و میرسانند و موقوفات  
حایره و ملکیه انوریه بدستوری که با آباء عظام و اجداد کرامش میبود با و مفوض  
فرمود و هر اسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم بجای آورد و از شرایط حرمت  
و جانب داری هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت شعر از جانب دار می و تعظیم و اعزاز  
فر و نگذاشت چیزی همان سرافراز و چون چندی بران بگذشت و سال هجرت  
بسنة خمسین و الف رسید زینده تاج و سریر بیدیده بعیرت فرد دولت و اقبال  
در ناصیه حال فرزندان مستوده خصال آن مرآت صومی فعال شاهده فرمودند نهایت  
توجه و عطف ظاهر ساحت و بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت عزت و تثبیت  
همام سادات و علما گشته اقتدار اعظم سادات و نقبا خلاصه و دومان ال عبا  
مستوی ملت علیه امامیه قدوه امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالک اخلاص و  
یک رنگی میرزا شاه ابوالمهدی بسیر غالات و سلیات معزز و مفخر ساحت بنصرت  
جلیل القدر و المرتبه کلا نتری خط بهشت قرین برادر ابوجود عالی حضرت متعالی مرتبت  
میرزا شاه ابوالمهدی آرایش فرمود قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصنیفات  
مترسلانه ساحت کلازار ملک ملت برنشجات سبحاب اهتمام و اجتهاد این  
عالی مقدار ناظر و سیراب گشت و فضای باض دین و دولت از قطرات غمام  
اعتنا و التفات ایشان در حضرت و نصارت از سر ابستان جهان در گذشت نظم



چو از لطف شهنشاه سرفراز  
یکی در مملکت فرمان روا شد  
یکی شد مرجع احکام اسلام  
ز عدل آن کیفینای ملک آرست

دو عالی قدر گردیدند ممت ز  
یکی محراب دین را مقصد است  
بلندی یافت زان کینام اسلام  
ز فضل این بنای شرح شد است

چون فامست قابلیت هریک در جویبار بالا کشید بفرمان پادشاه جهان روی  
توجه بجانب یزد آورده بعد از وصول بر مسند کاهمرانی تکیه داد و همایون شریف  
بیتها بر طبق اجتهاد سید الوری بسر انجام اقران یافت و فروغ رواج طاعت  
از افق مشیت حضرت حق غرور و علایر و جنات احوال بر ایات یافته رعایا و وزیر  
دستان در پناه اسن و امان غنودند چون مدتی بران گذشت و زمانه بی  
اوراق لیل و نهار در نوشت در مشهور شدند سبب عین الکمال

فرزاج شریف قدوه اولاد سید آخر الزمان صلوات الله الملك المنان میرزا  
شاه سلیمان از منبر اعتماد انحراف یافته پهلوی بر بستر ناتوانی گذاشت  
هر چند اطباء در معالجه سعی نمودند و زها و عباد دست بد عیار داشتند و دستا  
بصدقه خاطر مستحان را شاد گردانند انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا  
فایده داد و چون روز بروز اشتداد مرض در تراید بود بجهت تغییر آب و هوا آخر  
برج شرف و سروری در محقه منزل گزیده متوجه قریه لغت گردیده بعد از وصول  
بآن محل قطع تعلق جهان فانی نموده شرط وصیت بجای آورد و دو وجه کلزار  
نیکو آخری میرزا شاه ابوالمهدی فرزند اکبر خود را بمنصب نقابت که از آباء  
عظام و اجداد گرام میادگار داشت سرفراز در وقتیکه زبان النعام بیان  
بادا و کلمه طیبه توجید گردان داشت قوه متحرکه انسانی از حرکت باز ایستاد

روی بجانب ریاض قدس آورد شعر  
که باید شدن جانب قدسیان  
بسر زابا لطافت دشا کرد

چه شد بر ضمیر شیرین عیان  
زدستور آباء خود یاد کرد  
نشان گرامت بنامش نکاشت

با و داد تقدیری که در دست داشت | دران دو دمان عظیم شان مصیبتی

در غایت صعبیت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیده و منتان  
خانان سیادت بگشاد اما با تلف اقبال در مقام تنی خاطر مأم زده کمان در آمد پرتو  
این خبر را بمساع جاد و حبلال رسانید شمر خدیو جهان حسرت و دین بناد

جوان بخت با صولت عباس شاه | که از پرتو عدل آن شمشیر بار

شده چار فصل جهان چون بجا | بعواطف حسروانه خاطر اولاد امجاد

آنحضرت را با نواع مرحمت نوازش فرمود و جرات سینه ایشان را برهنم  
توجه و شفقت شفا داد و قامت قابلیت هر یک را بخلع فاخر آراست و نقابت  
و سروری مرتضی ممالک اسلام میرزا شاه ابوالمهدی تقویض فرمود و بسیر و غالت  
مجد و فرق افتخار شش با تباج استنثار مرزین گردانیده زینت یافتن آن صحیفه مجلی  
از احوال خیر مال غیر سعادت و سروری و شجره کاشن امانت و دین پروری میرزا ابو  
الولی ششعه خاطر خورشید نشانش نصارت بخش ریاض امید ابل عالم و ظل  
طلیل عاقلت احسانش آرا مکاه اعظم و اشرف بنی آدم جلالت پاکیزه اش  
امریاء سنت سینه و متابعت رویه و رضیه آباء و اجداد بزرگوارش منظور  
و انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیه خجسته سیایش  
در کمال بروز و ظهور شمر دلش روشن ز انوار حقیقت زرویش ظاهر  
آثار طریقت بعد از آنکه والد بزرگوار کرامت نژادش متوجه ریاض قدس

گردید حسب فرمان فرمانده روی زمین و زمان خسرو جم قدر فرزند و نیکان رخ  
شمر یار نو جوان عباس شاه کامران و بحکم وصیت والد عالیشان آن بخت  
کله از امانت قایم مقام کشت نهال قاطش باستقامت از جو یار ارشاد

هدایت سر کشید شمس | چو منزل به پرداخت سر و لکن

به پرداخت سر و نواز مسه و بن | اگر صبح فرخنده فرشتد هفتان

منور شد از آفتابش جهان | ای عزیز من طر حصار ابکار سخن پیرایه

بند عذار حکایات نو و کن جواهر مآثران قدوه آل خیر البریه بدین منوال بمنصبه خود می  
آورد که آنحضرت مؤید است بتائیدات الهی و موافق بتوفیقات نامتناهی آیام  
دولتش چون آیام بجا رظم و خرمی هنگام نقابتش مانند خرمی دور از غم و دستش  
مکارم اخلاصش و داغ آمانی عطر آسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کادراتی  
بجست افزای و در هنگام تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیة حضرت خیر البریه  
نموده بر طبق اینما انا نبشروکم مثلاً خود را با سایر ناس کیان شمردی و در تقویت  
ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام  
بر عری داشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علماء اسلام و فضیلهای  
ربوز کار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل اجمال ننمودی و در استخراج متمنیات  
این زمره کریمه عوار و همت کاشتی تا نیاید از بزرگان جز بزرگی بصحبت  
درویشان و گوشه نشینان بسیار راغب و در دلجویی این طبقه بغایت مایل

بتی نظر کردن بدرویشان بزرگی باغبانان سلیمان با چنین حشمت نظر میداشت با تو

در تعمیر قصور دلکشی و عمارات فرح افزای بسیار سعی و اهتمام کردی و در طرح  
باغات و بساطین و نظارت اشجار و ریاحین لوازم جد و اجتناب بجای آوردی  
و در مشهور سنه خمس و ستین و الف موافق و می میل بر طبق آیت هدایت  
و الله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً و رغبت حج اسلام  
و ادراک شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام پیدا شد  
ح تمناى آن راه دشوار کرد و بعد از اجازت از جانب خاقان صاحبقران  
خدیو ملک رتبه عباس شاه با اتفاق فرزند انعالی شان و متعلقان از خطه یزد

روی بان مقام فیض انجام آورد و نظم	کعبه بنا گشت که روی نیاز
سوی وی آرند گمان در نماز	معبده که آن باشد و مسجد حق
معبده آن باشد و معبود حق	هر که رسید و بوجد از عدم
دره او ساخته او سر قدم	طنه برا کسیر زند خاکت او

کل خجل است از خسر و خاشاک او / گم شده کان القبرش رهنماست

رکبت ز سینه اش چون نجوم سماست / قافله توفیق یابد شاه متعال فوق چراغ

دودمان آل لیس و بدرقه تائید مالک الماکست لایزال بمعنان مرکب خدام ذوی  
الاحترام شتر توفیق رفیق و بخت بسره اقبال ندیم کاه بیگاه چون غره شتر  
ذی قنده سینه مزبوره شهر بصو محل نزول دودنه چنین رسالت پناهی گشت و  
انجا حسین پاشا مقدم شرفیش عزیز و مستم شمرده بدر سال تحف شایسته و  
برکات بایسته مبادرت نمود و شرائط همانداری بروی که فراخور تمشش بود  
بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود آنحضرت جواب فرمود که چون  
من احرام طواف بیت الله بسته زبان باداء کلمه لبیک اللهم کسبک کشاؤ  
و از پلطف غیبی بر این مقال بپوشش هموشم رسیده مستنوی

ای که در این گوی قدم می نهی / روی توجیه بحرم می نهی

پای ز اقل بسر خویش نه / خویش را کن قدمی پیش نه

چونکه نهی بر سر هر کام کام / یابی از این سیر بھر کام کام

پای باندازه در این گوی نه / پایت اگر سوده شود روی نه

در همه جا هست ادب شتر طراه / ره نبرد آنکه ندارد ادب

کس بدرون ره نبرد بی طلب / روی ادب نه بدر بی نیاز

دست بیفکن بدر چاره ساز / آئینه خویش چو زمره چو صفا

داده و را در حرم کبریا / دست رذالان غرض بازگش

پای تردد ز به از گش / مناسب بنده غم که در این سفر بمنزل

هیچ مخلوقی روم و دامن عرض خود را ببنار مجلس حکام مجازی بیالایم اگر چه صاحب  
سعادت لطف نموده غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورند  
کمال مردمی خواهد بود پاشا بواسطه ناموس حکمت این سخن متلقی بقبول گشت  
و آنحضرت پای در دامن استغنا پیچیده چند روز باین گفتگو گذشت آخر الامر

مهم بران قرار داد یافت که خدام میرزا روزی بزیارت یکی از مرزاست مبرکات  
تشریف حضور ارزانی دارد پاشا نیز بدینجا رفته در روز موعود در مقام معهود در  
میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعلیم و تکریم بتقدیم  
رسید حسین پاشا دو حبه چمن بنوی را در آغوش کشید و اصناف اشفاق  
و الطاف ظاهر کرد ایند در دوازدهم همان ششم ندای این مقال بگوشت آنحضرت رسید

شتر خیز که شد پرده کش پرده ساز عزم تو بس مرکب رهوار تو گر رسد خار مغیلاں چه پاک رنج مشوار ستم خار راه	مطر ب عشاق ذراه حجاز کو نرسد بتو آزار تو و امن کلمه بود از خار چاک کان کل مشکین بود و عذر خواه
--	---

و از بصره روانه شد و در راه بزبان نیار این ابیات با دایمیرسانید شعر

ای همه کس را بدرت التجا نام بین بر حجر الاسودش ای کرم و واسطه بود ما شهر مست زینت باغ جهان کیست که پروانه این خانه نیست خانه تو دیده هر محب است چشمه زعفران که توراد حرم سوی تو باشد همی سعی ما	کعبه دل را تو نور و صف داغ بین تو بود بردش خانه تو کعبه مقصود ما خانه تو چشم و چراغ جهان واله و سرگشته و دیوانه نیست مردم دیده حجر الاسود است هست زهر چشمه بحر کرم غیر تو ما را نیود مدعا
--	--

بعد از ورود بارض اقدس و پس از مناسک حج اسلام نظم

در صوم خلد یکی چه ز سال کرد وی از غایت شوق نیاز عاقبت از خلد برین دور ماند که چه بیست از بهوش دل بهشت	بود بدگر احد و نوال جمال طوف کنان کشتی و گردی نایا غمخنده و والد و حور ماند باز بهوش کرد بستی بهشت
--	---

و در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ست و ستین و الف احرام طواف  
روضه رسول الله و جان بسته بر اهل توفیق سوار گردید روی نوادی شرب نهاد  
و زبان با لفظ اقبال بمضمون این مقال گویا گشت نظم

امی که بمقصود رو آورده	گویی ز میدان وفا برده
شام تو را صبح سعادت مید	روز تو فرخ شده چون روز عید
حدوش می احد و الجلال	ورد زبان ساز چه داری جمال
حج تو هر چند که دین ادرست	حج دیگر است که آن کبر است
رو سوی محراب نبی در نماز	رو می آنجا بزمین نیاز
کوک اقبال تو مسعود شد	عاقبت کار تو محمود شد
بخت تو زد تخت براوج سپهر	سود به نعلین تو رخ ماه و مهر
امی شده محرم بحریم وصال	وقت طلب آمد و گاه سوال
لب بکشا آنچه تو را در دل است	ایست بیکت از تربیت و حاصل است

و در چهاردهم شهر صفر المظفر بارض اقدس مدینه طیبه رسیده نزول اجلال  
فرموده دوازده روز با دراکت شرف زیارت سلطان سریر رسالت

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله سرافراز گایافت

روز ۲۷ صفر با توشه توکل قدم در وادی شاده بعد از طی منازل مراحل قرین صحت  
و عافیت بوطن مالوف تشریف حضور ارزانی داشتند مریدان مردانه وار  
گردش جمالش نقد جان نثار می ساختند خواص و عام هر دیار از صفار و کبار  
خود را باستان آنجناب رسانیده فیض یابی شدند بلوازم امر  
دین قیام و باصناف عبادات و طاعات روزگار میگذرانیدند

تا از وحشت آباد عالم فانی بنزیت سر

جاودانی انتقال نمودنت

فی بیستم شهر رجب المرجب

# کتاب کشف اسرار مشایخ و عرفا

## کشف اول در بیان تصوف

مخفی نماند که معرفت مبدء و معاد که کمال نفس ناطقه است به دو وجه میسر است یکی بطریق اهل نظر و استدلال و یکی بطریق اهل ریاضت و مجاهده و پیروان طریق اول اگر ملازم و متابع طاعت انبیایند در هر زمان ایشان مشکلم گویند و اگر تابع طاعت پیغمبری نیستند ایشان را حاکم و مشائی نامند و سالکان طریق ثانی یعنی اهل ریاضت اگر تابع طاعت انبیایند و مجاهده ایشان بقاعد و شریعت نبی آن زمان است ایشان را صوفیه میگویند و اگر ریاضت آن قوم بروفی قرار پیغمبر حد نیست ایشان را حاکمای اشرافی نامند و آن نیست که بهین لفظ گفته باشند چه که این لفظ عربی است مشکار جماعتی که تکلم بعبری و سریانی یا غیر آن می نمایند متصف باین اوصاف را باطنی که بقانون خود برای تسبیح اشیاء قرار داده اند میخوانند بگفته که در لغت عرب بمعنی صوفی است و بدین مضمون نیز محقق طوسی نور الله روحه و سایر علما و فضلاء در مصنفات نقل نموده اند لهذا اهل مجاهده و ریاضت تابع شریعت را صوفی نامیده اند پس وضع این لفظ از برای اینطایفه مدام خواهد بود پس صوفی اطلاق میشود بر تاض مجاهده و طایفه موافق قوانین و قواعد شرعی و گفته اند که در زمان حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین جمعی از مهاجرین اصحاب و متقیان ایشان که غرولی و مکنسی ندانسته اند و همواره رایت عبادت و ریاضت می افراشته اند و در صفه از مسجد حضرت رسول ص متوجه مجامعات بوده اند ایشان را موسوم باصحاب صفه نموده اند و نیز بعضی گویند بسبب لبس صوف مستمی باین اسم آمدند و نیز گفته اند که صوفی مشتق است از ضعف و صفوت بجر حال ایشان از اما جد اهل ایمان بوده و در صفه مسجد حضرت نبوی عبادت استغالی می نموده اند چنانکه در تفاسیر آمده است که جماعتی از صنادید قبیل مضر بخدمت حضرت رسول ص

آمدند و آنحضرت بجهت اینکه ایشان بشرف اسلام مشرف شوند ایشان را توقیر فرمود  
 و ایشان را از مجالست اصحاب صفه که بطاهر حقیه می نمودند و لباس کهنه شسته  
 پوشیده بودند تنگ و عار آمد گفتند که ما بزرگانیم و ما را از معاشرت این فرقه  
 فقیر عار و مجالست با این خرقه پوشان دشوار پس جبرئیل نازل شد و این آیه را بطریق  
 خطاب با آنحضرت آورد که **وَأَصْبِرْ لِنَفْسِكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ  
 وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدَ زِينَةَ الْحَيَاةِ  
 الدُّنْيَا وَلَا تَطْلُعْ مِنْ أَغْفَلِنَا قَلْبُهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ دُرُطًا  
 قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ إِنَّا آخِذُونَ بِالظَّالِمِينَ** نارا یعنی صبر  
 فرمای نفس خود را با نهائی که میخواهند پروردگار خود را در صبح و شام و میخوابند  
 رضای او را و بر مدار چشمهای خود را از روی ایشان مکرار داده کرده و میخواهی  
 و نمکائی دنیا را و اطاعت کن کسی را که غافل کرده ایم ما دل او را از ذکر و یاد خود  
 و متابعت کرده است هوای خود را و بود و است کار او بیرون از حد اعتدال  
 بگو حق را از جانب پروردگار خود پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود  
 بدرستی که عیناً کرده ایم از برای ظالمان آتش و دوزخ را حاصل که فضیلت اصحاب  
 صفه محتاج به بیان نیست و در اغلب و اکثر کتب حضرات محققین مشروحاً  
 مسطور است بعضی از کابر گفته اند که در زمان حضرت خاتم چون فضیلتی زیاده  
 از شرف صحبت آنحضرت نبود مشرفین باین تشریف را صحابه خواندند و اهل  
 عصر و تیم که بخدمت صحابه رسیده بودند و اخبار و احادیث از ایشان  
 شنیدند تابعین گفتند و در عصر سیم آنها که تابعین را دیده بودند استماع تابعین  
 نامیدند تا عصری که از زمان حضرت تمام دور شدند خواص امت را زاهد و عباد  
 گفتند تا آنکه ظاهر شد بدستما و بسیار شدند مذهبها مثل خوارج و غلات و زنادقه  
 و ملاحده و هر یک ادعا نمودند که در میان ما عباد و زاهدانند و این سهم را بر خواص  
 خود اطلاق نمودند پس اهل حق خاصان خود را که بفرید طاعات و مجاهدات و





که اول ترک هوا و توبه نمودن و رجوع کردن از معاصی و تحصیل مرتبه تقوی است  
 پس هر مرتبه موصوف است بحصول مرتبه با قبل تا سه مرتبه اول حاصل نشود و  
 در مراتب ثانیه نمی شود این موافق است بآیه ان اولیائی الا المتقون  
 زیرا که صبر و صدق و صفا از اخلاق حمیده و اوصاف اولیا است و این مرتبه  
 ثانیه ادنی از مرتبه ولایت و معرفت است و مستی است بعین الیقین و  
 اول ظهور آثار ولایت و تصرف است و مرتبه چهارم که فرد و فقر و فحاش  
 مرتبه ثالث از ولایت و معرفت است و آن مرتبه مستی بحق الیقین است  
 و هرگاه در این بنظر صافی تأمل کرده بشود جمیع آنچه مشایخ در بیان منازل سلوک  
 نوشته اند استنباط میشود زیرا که چهار حرف چهار رتبت از چهار مرتبه  
 سیر و سلوک که اسفار را رتبه نیز گویند و آن سیر الی الله و بالله و فی الله  
 و مع الله است و اکابر در باب تصوف سخنان فرموده اند مانند التصوف  
 اکساب الفضائل و تحوّل الرذائل و هم گفته اند التصوف ترک الفضول  
 و حفظ الاصول نیز گفته اند التصوف رفض الهوی و ملازمة التقوی  
 و ایضا التصوف شکر علی النعم و صبر علی النقم و نیز التصوف فناء  
 الناسوتیه و ظهور الالهوتیه قال الشيخ شهید الاول الصوفیه  
 المستغاون بالعبادة و المعرضون عن الدنيا و المقبلون عن الآخرة  
 و گفته اند بعد از مرتبه نبوت و ولایت مطلقه این فرقه حسیل و اعز بنی آدمند  
 زیرا که هر چیزی را سه مرتبه است مرتبه اعلی و اوسط و ادنی اعلی انبیایند  
 اوصیا صلوات الله علیهم و اوسط صوفیه اند و عرفا قدس الله اسرارهم  
 و ادنی عوام اند و مجملها هدایم الله تعالی

کشف دو عم در بیان طبقات سالکین طریقت

بدانکه اگر چه عوام فرق حلویه و تناسخیه و اتحادیه و عشاقیه و اصلیه و غیرهم  
 از صوفیه میخوانند و اما صوفیه طریقه ایشان باطل و ایشان را کما فرمودند

و شرب عرفای این طایفه این است که صوفی بکثرت فرقه است ولی باعتبار  
رجوع ایشان بخلق بجهت ارشاد مستی شیخ و مجذوب میشوند و ایشان  
دو طایفه اند اول مشایخ که بواسطه کمال متابعت رسول مختار و ائمه طهارت  
مربوبه کمال که عبارت از فتای حقیقی عین سالک است در احدیت ذات  
بقرب فرایض و فناء ضحکال اوست در احدیت جمع بقرب نوافل و بعد از  
فنا رجوع بخلق را اذن تعبیر بقاء الله می نمایند و این فرقه کامل و مکملند که ایزد  
تعالی ایشان را بعین عنایت بعد از استغراق در بحر توحید از شکم نیک  
غالب حل بقا خلاصی ارزانی فرموده تا خلق را بطریق نجات و فوز هدایت  
دالت نمایند طایفه دوم اجتماعت که بعد از وصول بدرجه کمال که عبارت  
از فناست حواله تکمیل و رجوع خلق بایشان نشده در وادی فنا چنان  
مفقود و نا بود گردیده اند که اثری و خبری از ایشان با حقیقه بقا نرسیده  
و در زمره سگان قیاب غیرت انحطاط یافته اند و بعد از کمال وصول بمربوبه  
ولایت به تکمیل دیگران نشناختند و به تربیت دیگران نامور نگردیدند و  
از عالم فنا برامی بقا نیامدند این طایفه مسبب بمجذوبان می باشند و از برای  
اظهار فضل و کمال این فرقه بر مردمان تا پاس رعایت ایشان دارند  
حضرت سید الشهدا و خامس آل عبا در دعای عرفه میفرماید اللهم احققنی  
بحقایق اهل القرب و استئذک مسلک اهل الجذب مطلب از آن  
اظهار عظمتشان ایشان است و الا کمال اهل جذب پر تو آفتاب کمال  
انجذاب است و سالکان طریق کمال نیستند بر دو قسمند طالبان مقصد اعلی  
و مریدان وجه الله طالبان حق نیز بر دو قسمند یکی متصوفه و دیگر ملائمه اما  
متصوفه اجتماعت اند که از بعض صفات نفسانی گذشته اند و بعضی از  
صفات اهل ضما موصوفه گشته و مطلع بر نهایت احوال عرفا گردیده و  
براتب ایشان علم بهم رسانیده اند اما هنوز بقیه بعضی از صفات نفس باز

مانده و مرکب هست بودی وصول عنایات اهل قرب نرسانده اما ملاستیه  
از اهل صدق و اخلاصند و چنانکه اهل مصیبت معاصی خود را پوششند ایشان  
طاعات خود را از نظر غیر پوشیده اند هر چند طایفه عزیزند لیکن حجاب غیر هنوز  
از نظر ایشان برخواسته و مبشاهده جمال تو حیدر رسیده اند اما صوفی آنست  
که حجاب خلق و انانیت خود از میان برداشته و غواشی ملاحظه اغیار در پیش  
بصر بصیرت نگذاشته اگر مصیحت در اظهار طاعات بیند اظهار و اگر اخلاصی  
از اصلاح داند اخفا نماید اما طالبان آخرت چهار فرقه اند اول زباده دویم  
فقره سوم خدام چهارم عباد اما زباده این طایفه متضرعین از دنیا و مقبلین به  
عقب اند اما فقره آنانکه اموال در روح ایشان رکنند اما خدام انجاعت که بر  
وفق خطاب حق تبارک و تعالی میسر که ادا رایت طالبان فکند له خادما  
خدمت طالبان حق کنند اما عباد آن طایفه که مواظبت بر عبادت کنند  
بجته ثواب اخروی پس مرتبه اعلی مرتبه صوفی است که این مقامات در  
وی مندرج است که ایشان حق را از برای حق پرستند و ایشان چنانکه  
گذشت دو طایفه اند مشایخ و مجذوبان و سالکان شش طایفه اند و  
فرقه سالکان و طالبان حق یکی متصوفه و دیگری ملائمه و چهار طایفه دیگر سالکان  
و طالبان آخرتند که ایشان زباده و فقره و خدام و عبادند و هر یک از  
این شش گانه غیر متصوفه را دو متشبهه میباشند یکی متشبهه بحق و یکی متشبهه  
بمطل اما متشبهه بحق بصوفیان متصوفه اند که شتاق بنایت مقام عرفان  
و هنوز نرسیده اند اما متشبهه بمطل آنان که خود را در کوی ایشان در آرند  
و از حالات ایشان خبری ندارند و طریق الحاد و اباطه می سپارند ایشان با  
باطلیه و سباحیه نامند اما متشبهه بحق مجذوبان ایشان از اهل سیر مقامند و  
ایشان را اضطراب و انقلابی است زیرا که هنوز بکمال مرتبه طمینان  
نرسیده اند اما متشبهه بمطل مجذوبان آنان که دعوی استغراق در بحر فنا

کنند و افعال خود را بحد نسبت مذمبند و ایشان را زنادقه خوانند اما متشبهه  
 محقق بمطابقه آنها که خود را در نظر باز یاد نمایند و سعی در تحریب رسوم و عادات  
 کنند و اکثر طاعات اظهار نمایند و جز بر ادای فرائض کوششند و اسباب  
 دنیوی جمع کنند ایشان را قاندریه گویند اما متشبهه مبطل بمطابقه از زنادقه  
 و بمطایبی و مناهبی کوشند و گویند مراد ما از این ملامت خلق است و خدا  
 از طاعت بای نیاز است اما متشبهه ثقی بزهد آنها که هنوز رغبت ایشان  
 بکلی از دنیا مصروف نشده است و خواهند که از دنیا رغبت بگردانند ایشان را  
 مشرّفه خوانند اما متشبهه مبطل بزهد آنها که از برای قبول عامه ترک زینت دنیا  
 کرده اند و هر که چیزی بدیشان دهند تمنا کنند و مناسب حال ایشان ترک و  
 الدنیا للدنیا است و این طایفه را مرآتیه نامند اما متشبهه محقق بفقرا  
 که ظاهرشان برسم فقر مرتسم و باطنشان جوانان فقر ولی میل لغنا و ثروت  
 دارند و بکلف بلا فقر صبر میکنند اما متشبهه مبطل بفقرا طایفه که ظاهر او در  
 کسوت فقر و باطنشان غیر مایل بحقیقت و مرادشان از فقر قبول خلق  
 و شهرت ایشان از مرآتیه محبوب شوند اما متشبهه محقق بنجادم آن طایفه  
 اند که سعی در خدمت طالبان کنند و کاهی بی شایه غرض و کاهی از آن  
 خدمت طالب منت و تحمیل و ثنا با شوند و مستحق خدمت را محروم  
 کنند و ایشان متجاوزند اما متشبهه مبطل بنجادم جماعتی که خدمت ایشان  
 بجهت ثواب اخروی نباشد بلکه خدمت را دام منافع دنیوی خود گردانیده  
 اما متشبهه محقق بعباد جماعتی که اوقات خود را صرف عبادت کرده اند و  
 کاهی بسبب بقای طبیعت ایشان را در عبادات فتوری و کاهی روده و  
 خود را بمشقت و کلف بطاعت دارند و ایشان را متعبه خوانند اما متشبهه  
 مبطل بعباد از مرآتیه اند که خود را در نظر خلق جلوه دهند و اگر کسی را بر طاعت  
 خود واقف ندانند بعبادت مشغول بگردند پس معلوم شد که صفوی منحصر است

باتا نکه بعد از حصول مرتبه قیام امورند بارش و خلق و مجزوبان و اصل غرما سور  
بارش و عباد و آتانه که گویند صوفی فرق متعدد و اند صحتی ندارد زیرا که صراط مستقیم  
سجی یکی است و سالکان آن طریق هم یکفرد اند و تفاوت بعضی بعضی  
سبب تعدد فرق میشود و مستثبته حق ایشان که مستوفه اند نزدیک است  
زیرا که تعدد فرق حاصل نمیکرد مگر باختلاف در مسائل اصول اما اختلاف  
در مسائل فروع سبب تعدد فرق نیست

کشف سؤم در امر بزرگ و اطهار فضل ایل ذکر و مجالس اشیان

بما أن آیات و احادیث در امر بزرگتر موقعا و غیر موقعا بسیار است که جمولی  
انکار آن نمیتواند نمود اما آیات قال الله تعالی ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا  
کثیرا و سیحوه بکرة و اصیلا و نیز میفرماید جل شانہ و اذکر ذریکت  
فی نفسیک تضرعا و خفیة قال سبحانه و اذکرونی اذکرکم من فرمود  
و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و در باب یونس میفرماید فلولا ان  
کان من المسیحین لکث فی بطنه الی یوم یبعثون و بکر فرموده رجال  
لا لیهیم تجارتة ولا بیع عن ذکر الله و بکر فرموده فاعرض عن من  
تولی عن ذکرنا الی آخر و نیز فرموده و لا تطیع من اعقلنا قلبه عن  
ذکرنا در مقام مدح میفرماید الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و  
علی جویهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض الی آخر و نیز  
میفرماید الذین اذا ذکر الله وجلیت قلوبهم و نیز میفرماید و  
لتطین قلوبهم یدکر الله الا یدکر الله تطین القلوب و از این  
قبیل آیات در کتاب مجید بسیار است و اما احادیث در امر شاد  
القول و دلیلی عن النبی ص الا ان خیر اعمالکم و اذکارکم عند ملیکم  
و ارفع عند درجاتکم و خیر ما طلعت علیه الشمس ذکر الله سبحانه

و تعالی و هو خیر عن نفسه و قال انما جلّیس من ذکر کنی و ارفع منزله من  
جلّیس الله ثم و نیز در آن کتاب است که سرور اولیا علی مرتضی فرمود که حق تعالی  
کرد ایند و است ذکر و یاد خود را جلا و صفا دهند و از برای دلها و این کلامی  
است طویل الذیل مشتمل بر صفات اهل ذکر و معرفت و در او آخرین حدیث  
اشاره میفرماید که ایشان در حقیقت در آخر شد و می بینند غیر از آنچه مردمان  
می بینند و اطلاع بر احوال پوشیده و امور بزرخ و اموات و قیامت  
و غیر هم دارند و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام حدیث نقل میکند در تفسیر  
اهل ذکر که ابتدای آن این است ما من شیخ الا و له حد یتنهی الیه الا  
ذکر الله فلا یس له حد الا آخره الحدیث و گفته است شیخ زین الدین عاملی  
در منشیة المریدين عن رسول الله قال اذا صرتم فی ریاض الجنة فادعوا  
قالوا یا رسول الله ما ریاض الجنة قال فی حلق الذکر فان الله تعالی  
سائرات من الملائكة یطلبون حلق الذکر فاذا اتوا علیهم حضوا بهم  
یعنی حضرت فرمود با صحاب خود که هرگاه مرور و گذر شما واقع شود در باغهای  
بهشت پس چرا کنید و لذت برید عرض نمودند یا رسول الله چیست باغ  
بهشت حضرت فرمود که آن علقهای ذکر الهی است پس بدرستی که از برای الله  
تعالی ملائکه چسبند که سیر می کنند و طلب مینمایند علقهای ذکر را پس هرگاه که  
آیند و رسیدند به مجلس و حلقه ذکر الهی در آنجا می نمایند پس طوف می نمایند  
بایشان و نیز حدیث ابی ذر قال رسول الله ص حضور مجلس الذکر افضل  
من الصلوة الف رکعة و حضور مجلس العلم افضل من شهر الف جنازة  
روایت نموده شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی در کتاب من لا یحضر الفقیه  
قال النبی ص بادروا الی ریاض الجنة فی دار الدنیا فقالوا یا رسول الله ما ریاض  
الجنة فی دار الدنیا فقال ص الله علیه و آله حلق الذکر و در دعای دو شبانه  
منقول از حضرت کاظم علیه السلام در مصباح کبیر و غیر آن مذکور است و بعضی ازان

این است آن تجمل را حقه فی لقائک و علی فی سببک و حج بپشتک الحرام  
و اصل آن الی مساجد و مجالس الذکر یعنی حضرت طلب نمودن از حق سبحانه و تعالی  
بلکه بگرداند راحت او را در لقای حق و عمل و شغل او را در اعمال مقربه و حج بیت الله  
الحرام و آمدن به مجالس ذکر و مساجد و احادیث بسیار بدخول حلقه و مجالس ذکر  
وارد شده است

## کشف چهارم در تبیین ذکر و فکر اهل عسقران

بدانکه طریقه اهل معرفت و سلوک ذکر و فکر است و بیشتر ذکر خفی است که با جاذبه  
مشغول بآن میباشند و ایشان میگویند که ذکر خفی از جل افضل است اولاً بر  
طبق اخبار و ثانیاً بطریق عقل و ذکر بر چهار قسم است چنانکه قال الله تعالی  
وَ اذْکُرْ ذِکْرًا تَضَرَّعًا وَ خَفِیَّةً وَ ذِکْرًا الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ در بعضی تفاسیر تضرعاً را  
تفسیر سجده و علانیه و دون الجهر من القول اسجد وسط میان سر و جبهه کرده اند و از  
این آیه سه قسم ذکر جهر و خفی و متوسط بیرون می آید و این قول را از ابن عباس  
استماع مفسرین نقل کرده اند و علی بن ابراهیم در آیه اذ غوار بکم تضرعاً  
وَ خَفِیَّةً تضرعاً را سجده و علانیه تفسیر کرده و خفیة را بسر و آهسته و خفی از  
لغات اضداد است یعنی جهر و سر برد و آمده ذکر لسان بر سه قسم است  
جهر و سر و وسط بینهما ظاهر از آیه اول استعمال نمودن نفس و اعضا و جوارح  
بر صدور افعال مقدره معین از جانب صاحب شریعت است و این فند عمل  
در عده الداعی میسر نماید ب تحقیق دانستی فضل دعا و ذکر را و دانستی که افضل از هر  
کلیت که است از جهر و سر و آنچه سراسر است افضل است از جهر و سر و آنچه  
و روایت در او قال لا یکتب لک الا ما سمع و قال الله تعالی اذکر  
ربک فی نفسک تضرعاً وَ خَفِیَّةً فَلَا یَعْلَمُ ثَوَابَ ذَٰلِكَ الذِّکْرِ فِی نَفْسِ الْجَبَلِ  
غیر الله لیطه ایما بیستم ثالث از ذکر غیر از دو قسم که جهر و سر است و  
آن قسم ثالث است که مرد در نفس خود ذکر نماید بوضع که خداوند آنرا کرمی سبحانه



و تقابل بعد از آن بدان که غیر از این اقسام قسم رابعی میباشد از ذکر و آن یاد نمودن  
 البتہ تعالی است در نزد او امر و نواهی و بجا آوردن او امر و ترک نمودن نواهی و  
 از آنکه او را حاضر و ناظر در این صورت این فہم ذکر بر آن را دو قسم مشہور و جہر و سراً  
 پس آنچه از آیہ اول ظاہر شد ذکر برسان سہ مرتبہ است جہراً و سراً و الواسطۃ بینہما  
 پس باز ذکر و واسطہ را در تحت یکی از جہر یا ستر مشہور و آن قسم ثالث کہ قرار دادن  
 است کہ در نفس گفتہ شود کہ خود نشود و آن ذکر خفی معمول بین المشایخ است  
 و آن اقرب با خلاص و ابعد از ریاست و مع فرمود حقیقی تذکیر یا از انہای  
 ربّہ نداء خفياً در اصول کافی با سند و شآمہ قال امیر المؤمنین من ذکر الله  
 عز وجل بالسر فقد ذکر الله کثیرا ان المنافقین یذکرون الله علانینہ ولا  
 یذکرون فی السر قال للہ یراون الناس ولا یذکرون للہ الا قلیلاً و در عہ  
 الداعی قال رسول اللہ ص لا بی ذرا ذکر و اللہ ذکر اخاملاً قال ما الخامل  
 قال الخفی و مناجات حضرت سید سجاد است کہ و انسنا بالذکر الخفی  
 و الف و لام در این دو موضع الف و لام عمد است و احتمال اقرب آنست  
 کہ مراد از خفی خفی بمعہود بین المشایخ است زیرا کہ در حدیث اولی مخاطب  
 ابو ذر است و این بعید است کہ او ذکر ستر نمیکردہ باشد و محتاج باین  
 امر بود و مناجات حضرت کہ نشاء فرمودہ بعید است کہ ذکر ستر نمیشدہ  
 باشد تا طلب کن آنرا چون ذکر خفی بر نفس صعوبت دارد آنحضرت فرمود  
 انس و رفع صعوبت آنرا محی طلبید و در اثبات فضیلت ذکر خفی کہ عبارت  
 از ذکر قلبی توبہ باشد بر سایر اقسام ذکر بر این عقلیہ و نقلیہ بحیاب است و  
 تمام عرفا این طریقہ را داشته اند و در نظم و نثر خود اشارت کردہ کما قال الحافظ

در اندرون من چستہ دل نہ انم طلبت || کہ من چہوشم و او در فغان در غوغاست

اما فکر ایشان در نظر داشتن صورت مرشد است بہتمہ جمعیت خاطر زیرا کہ آنچه  
 تفصیلاً در عالم مجلأ در آدم است کلام معجز نظام حضرت شاہ اولیا بر ہمینی دلیل است

عربیّه اتزعم انك جرم صغير

وفيك اظوى العالم الاكبر

وآیه وافی بهایه سرلجیم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یبتین لهم انه الحق  
مؤید این مدعی نظم آنچه در افاق و انفس محتویست جمله در بیان کامل منظوم است  
ان اکثرکم عند الله اقلکم برهانست که بعد از ائمه اشخاص متقی گرامی ترین مردم  
بنام علیهم مولانا عبد الرحیم دماوندی و بسیاری از علما و فضلا گفته اند که چون سالک  
در بدایت حال خاطر در تفرقه است باید که صورت پیر را در نظر گیرد که جمعیت در  
خاطر بهر سببلی ان الله خلق آدم علی صورته و حضرت علی بن موسی الرضا  
در شرح سکنه قلبیه در آیه هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین فرموده  
است السکینه ریح تقوی من الجنة لها وجه کوجه الانسان و حضرت  
صادق ع میفرماید الصورة الانسانیة هی اکبر حجة الله علی خلقه و هی  
الکتاب المبین الذی کتب بیده و هی المیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموع  
صور العالمین و هی الصراط المستقیم الی کل خیر و هی الحجر المندب الی الجنة  
و الناد و نیز حضرت صادق ع فرموده من لو یکن له قرین مرشد یتکم علیه  
عنقه مقوی این مطلب است تفکر ساعته خیر من عبادة ستة سنین  
همین فکر است لو علم ابا ذر ما فی قلب سلمان لقد کفر بهین معنی دارد و حضرت  
سید سجاد امام زین العابدین ع در کلام خود همت بر تشریح همین کنایه میفرماید عن

و رب جواهر علم لو ابوح به

القلیل انت ممن یبذلون ثلثا

در خطبه پنجم البلاغه در فقره فلومثلتم رفری است دریاب و از خبر لایتم  
الصلاة الا بحضور القلب بمنزلة طائفة بشتاب و همه عرفا گفته اند که حضور  
قلب صورت فکر است که هر لحظه آن صورت را معنی گرامت گفته اند که از مسائل  
فقهی است که اگر مأموم شخص امام را نبیند و با کسی که مشایده امام کرده باشد  
مشاورش نشود نماز گذارد نماز آن مأموم باطل است اگر کسی گوید که مراد از حضور  
قلب رفع خیالات است مشایده شخص امام عین آن خیالات است و اگر

گوید جمع نمودن خاطر است از تفرقه این خیال خود تفرقه است و اگر خیال و خاطر  
این مطلب میکند که حق سبحانه و تعالی حاضر و ناظر است بطریق عامه آن  
و بهم وینداز است زیرا که کلاماً میترنوه باوها کم بادق معانیکم فهو  
مردود الیکم و مخلوق مثلاً و ظاهر است که از لفظ حضور پنداری مفهوم  
است که غیبت معلوم است خلاصه کلام ایشان که بحکم الحاد قسطه  
الحقیقه سائر که در آن فی الشیخ معین نشود ویرا بولایت کلیه محرمیت  
حاصل نمیکرد و دیگر که در این حاصل نیست صاحب نبوت مطبوعه او را قابل نیست  
و بر که او را قابل نیست او را قرب الهی نیست زیرا که مرشد ظاهر عکس مرشد  
کل و هر قدر که بواسطه مرشد ظاهر روح سالکات قوی تر میشود و بر شد باطن  
قریب تر میگردد و مولوی باین معنی اشارت میفرماید چون تحلیل آمد خیال باین

صورتش بت معنی آن بت شکن	التف پنجم در تعریف ایشان
کامل و سلسله اهل طریقت	پوشیده نمائند که ایشان کامل را با سلسله

مختلفه میخوانند و ادوچی و مناسبی مسمی با سببی می نمایند چون از عالم حقایق  
و دقایق خبر می رسد لکن اکاهی جبرئیلش گویند و چون از معارف و کرام  
بطالبان رزق تجش است میکاشیش ناسند و چون مریدان را از معاد  
و بازگشت آگاه میکند ابرایش خوانند و چون قطع تعلق نفس آلوده از  
شعوات جسمانی نماید عزرائیلش دانند آدمش گویند که معلم طالبان را هدایت  
است و نوحش گویند که نجات دهنده از طوفان بلاست ابرایش  
خوانند چرا که از نار هستی گذشته و نمرود خویش را کشته و خلیل حضرت حق کشته  
اورا موسی نیز گفته اند که فرعون بستی را به نیل نیستی غرق نموده و در طور قریب  
آله در مناجات است و نیز خضر نام کرد و اند که اب حیوان عالم لدنی خورده  
و بحیات جاودانی پی برده و نیز الیاس لقب نهاد و اند که غریق بحر ضلالت  
اب حل نجات هدایت می نماید داود زمان نیز میگویند زیرا که جالوت لغزش را

بقول ساینده و خلیفه الله شده لقمان نیز گویند زیرا که حکیم الهی است و  
 او بر حقیقت اشیا، آگاهی است افلاطون نیز نامند زیرا که طبیب نفوس  
 و تشخیص امراض باطنی مانند جالینوس است سلیمان وار زبان مرغان دانند  
 عیسی کردار مرده را زنده گردانده اما شش نیز گویند زیرا که پیشوای مقتدای طریقت  
 است و اهل طاعت و عبادت حقیقی مقلدان آن و پیروان اویند  
 و جام جهان نیش نیز خوانند چرا که اسرار هستی در او پیدا و کما بیش عالم کون و  
 فساد بر برای صاییش پیوید است و اکسیر اعظمش گویند چرا که اکسیر و وجودش  
 کیاب و محاسن قلب اهل حواس از ساسش در ناب است گوگرد چهرش  
 نیز خوانند که وجدان وجودش مشکل و طالبان کیمیا می معرفت را از عدم تحصیلش  
 خون در دل است بادیش لقب کرده اند که گماشتگان فیاضی خیمه  
 و غفلت را بشهرستان دانائی و آگاهی هدایت میکند حمدش نام نهاده اند  
 که در جلال جل و شہوت را گردن بینند مولوی محمدی و هادی و یست ای راه جو  
 هم زمان و هم نشسته پیش رو حاصل که هر طایفه و قومی بوجهی و اعتباری  
 آن کامل را بنامی میخوانند که مقصود ایشان را زبان دانان میدانند  
 مانند اسامی مذکور و غیر آن چون قطب و ولی و غوث و خلیفه خدا  
 و صاحب زمان و شیخ و پیشوا و دانا و بالغ و مکمل و کامل و ایند کیت  
 و تریاق فاروق و عادل و بکانه عصر و ساقی دوران و الی غیر ذلک عمر بسیار

عباد و انانیت و حسنک و احلم و کل الی ذالک الجمال البشیر

و دانایان را واضح است که تعدد اسباب باعث تعدد سمتای واحد نخواهد گردید  
 نام یکی اگر یکی صدهای امی عزیز من صد نشود حقیقتش یکیت بود و بنام صد  
 و نیز اهل سلوک را هر وقتی بروفت قله تنهای حایل ظهور منقشات بحال نامی  
 است چنانچه تا بشنخی نرسیده و در طلب آن است او را طالب گویند و  
 چون ابتدای معرفت است و هنوز در جهل و سعی است او را سالک نامند

و چون کشتی مطلوب حقیقی بمنبر ساینده اورا مجذوب خوانند و چون بنشیند  
 یافته اورا صاحب سیر دانند و چون بزرگ مشتغل است اورا ذکر شمشیر را  
 و چون تصفیه کرده اورا صوفی دانند چون این معنی معلوم شد بدانکه آنچه الایمان  
 و اعظم طریقت بر آن رفته است و در آن قول اتفاق دارند این است که باید  
 اجازه ذکر از شیخ کامل که سلسله اجازه اش نفس بنفس ویدید با امام علیه السلام  
 منتهی شود گرفت و باذن او چنانکه امری نماید مشغول شد که در این طریقت تأمل  
 ذکر اقومی و بوصول مطلوب اقریب و بعضی بمرتبه تا کید کلی رسانیده اند  
 و از خلف این قاعده روگردانیده چنانکه شیخ الدین علاء الدوله سمنانی گفته  
 که اگر آنچه از کرامات و حواری عادات که از تمام اولیا ظاهر شده از مردی  
 ظهور یابد و سلسله او یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم جمعین منتهی نشود  
 اعتماد را نشاید که آن امری شیطانی است و دلیل ایشان بر حقیقت سلسله  
 طریقت و صدور آن از امام ع در کتب ایشان مفضلاً مسطور است و  
 تنفیح آن کرده اند منجمله حدیث حضرت امام جعفر ع مؤید این مدعا است  
 قال امام جعفر الصادق ع ان سرنا هو الحق و هو الحق و هو الظاهر و  
 باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر مستتر مقنع بسر من همتکه  
 اذله الله ایضاً قال ان عندنا و الله سر من سر الله و علم من علم الله و الله  
 ما یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان  
 ایضاً قال علیه السلام ان عندنا سر الله و علم من علم الله امرنا الله بقیلبعه  
 جناب سید سند سید حیدر آملی و بس از محققین تحقیق فرموده اند که حدیث  
 اول و دوم در علم امامت است و آن از ائمه ع بعدی نکرده و حدیث سیم  
 اشاره است بعلم سلوک و ذکر و فکر و همین علم است که اصحاب کبار  
 مانند سلمان و جنید و دیگران از صادقان داشتند و ابو یزید بسطامی  
 از حضرت صادق ع و کبیل بن زیاد نخعی از امیر المومنین ع و ابراهیم اویم از امام

زین العابدین و شیخ معروف کرخ از امام رضا علیه السلام الحجة و لهنا تحمیل  
این علم کرده اند و دیگران از ایشان ال آخر و این طریقه را سلسله نام کرده اند  
و مخفی نیست که چهار سلسله بواسطه چهار ولی از چهار امام چنانکه اشارت شد  
صاحب شود هر یک از این سلسله شصت و یک مرتبه خوانده و بنام بزرگی از اولیا مشهور  
آید و سلسله معروفی که مشوب است با نام هشتم از اربعه شعبه شصت و یک مرتبه  
که از آن زائیده است سلسله نام کرده اند و شعبه از آن بنام سید محمد نور بخش  
قدس سره تخریج شده شعبه بنام سید نعمت الله که مالی نعمت الله و شعبه بنام  
خواجه نقشبند نقشبندی و شعبه بنام خواجه معین الدین چشتی چشتی و علی هذا  
القیاس اما قسمت اللهیه مفرقه و قواعد معمول میدارند اول اینکه بجز خداوند  
کس را سجده نکنند دوم احکام پیغمبر و ائمه اثنی عشر را اطاعت کنند سیم همواره  
با وضو باشند چهارم اوقات صلوات را منظور دارند پنجم تعقیب مقرر العبد  
از هر نماز بخوانند ششم استمال تسبیح کنند هفتم همیشه این ذکر را بخوانند  
اللهم انت المعبود بحق لا اله الا انت القدوس النابغین العاصم  
ولکن غفار الذنوب هشتم همیشه صورت مرشد را در نظر داشته باشند که  
موجب تقویت در عبادات و اجتناب در خطایات است نهم اینکه هر بار با وضو  
رحمت دانند و هم اینکه از ابر خویش و بر دیگران رواندارند یا زود هم  
در هر صبح و شام با نوحه استبانه نام خدا و رسول و ائمه اثنی عشر را بر  
پیشانی بگذارند و در هر رویت طلال از هر راه همان نامهای مقدس را بر سینه  
نکارتند و از دهم از غیر طلالی خورد و لبها مس لطیف بنوشند زیرا که نظافت  
ظاهر محمد نظافت باطن است سیزدهم پدر و مادر را احترام دارند چپ دهم  
در گمان اسرار سلسله بکشند یا نزد هم در هر جا و هر وقت دل با خدا دارند  
شانزدهم با همه کس برافت و مهربانی زیست کنند نه کسی آزار کنند و نه در پی  
آزار کسی باشند هفدهم در هر چیز تسلیم با امر الهی نموده از هیچ چیز شکی نشوند

و بر هر چیز شاکر باشد بطریق اختصار ذکر سلسله ارادت ایشان شده و  
 بعضی دیوانخان این سلسله را کشته و نامقید گردید میگویند که غ از سلسله  
 بیچکس بجائی نرسد و العلم عند الله گفت ششم در ذکر بعضی از  
 اصطلاحات عارفان برای عقلامی با انصاف ظاهر است که  
 هر طایفه را از علما و غیره اصطلاحی مخصوص است که در استعمال آن متفرقند و  
 دیگران را از آن حقی و نصیبی نیست لهذا این طایفه عالی عبارتند از اصطلاحات  
 خاصی دارند که بدون اطلاع و استحضار ازان درک کلام ایشان متعذر است  
 کما قال المؤلف گفتگوی درویشان بر زبان مرغان است رازشان کسی  
 نداند که بود سلیمانی اکنون بعضی ازان را بر تلب حروف تهجی در این جا ذکر  
 می نمایم که باعث استحضار بخیران گردد و فی الجمله لذتی از سخنان حقیقت  
 بنیان ایشان برند امانت از اصطلاحات عرفاست و در حدیث  
 آمده است و بعضی گویند امانت طاعت حق است و بعضی گفته اند عشق است  
 و بعضی گفته اند ولایت است و بعضی گفته اند عقل است و بعضی گفته اند معنی امانت  
 امانت است ایشان با اصطلاح ایشان هر دو کامل است نه صورت  
 السانیه در حدیث قدسی آمده که *الانسان سیرجی و انا سیره و عرفا کویندر*  
*حیوانی را یکت زادن است و آدمی و مرغ را دوزادن چه مرغ یکبار بیضه می بند*  
*و از بیضه مرغی میراید پس صورت آدمی بیضه اوست و آدمی عبارت از*  
*معنی اوست که در قشر بشریت متکون است و الا حیوان است بصورت*  
*انسان قال بایزید انسلخت من جلدی کما انسلخت الحیة من جلدھا*  
*آبر کنایه از حجاب ربوبیت و عبودیت است آئینه عبارتست از*  
*هر منظر خواه علمی و خواه ذہنی خارجی پس مرغان کنایه از حضرت مولانا*  
*علی علیه السلام است و بطریق استخاره بر شیخ را بنماست و میگویند برقم*  
*اشارت بمجلس خاص اهل حق است تحلیله نور مکاشفه است که بر دل غافل*

بتجلی میشود و آن بر چهار قسم است اول تجلی صوری و دوم تجلی نوری سیم  
 تجلی معنوی چهارم تجلی ذوقی و این تجلیات واقع میشود بحسب استعداد تجلی  
 فیه چنانکه جناب موسی را از صورت درخت و حضرت امام جعفر ع را از صورت  
 کلام ترسا و ترسا که مرد روحانی را گویند که از صفات ذمیه نفس در ذلیله  
 استخلاص یافته باشد صاحب کاشن گوید ز ترسائی غرض تجرید دیدم  
 مکن و تلویح از عبارات این طایفه است مکن صفت اهل حقا این  
 و تلویح صفت ارباب احوال است و جناب شیخ محیی الدین گفته که تلویح در  
 نزوسن از مکن اولی است و مکن نزو مکن در تلویح است تواجد و وجود  
 و وجود تواجد انما وجود است باختیار و وجود است که در دل بی تکلف  
 وارد شود و آن ثمره طاعت است و وجود عبادت از ثبوت سلطان حقیقی  
 در دل بعد از فنا فی بشریت بجای جمع و تفرقه و جمع الحجب و فرق ثانی نیز از عبارات  
 ایشان است حج رسیدن توفیق و لطیف است از قبل حق و عطای فهم  
 معنی از و فرق آنست که از قبل عبد باشد از ادای عبودیت و سؤال بنده را  
 از فرق و حج چاره نیست چه هر که را فرق نیست عبودیت نیست و هر که را حج  
 نیست معرفت نیست ایان بعد از اشته است بفرق و ایان است تعین  
 اشاره است بحج و هرگاه بنده بلسان نجوی مخاطبه حق کند از روی سؤال  
 یاد عا قلم بود در محل تفرقه و هرگاه که گوش سخا ب حق کند بد آنچه وارد شود  
 از امر و نهی بنده در مقام جمیع باشد اما جمیع الحجب آنست که غیر حق نبیند و  
 این مقام حضرت خاتم است حاکم از عبارات مشهوره ایشان است  
 و بت شدید لام و مراد از حال واردی است که بی اختیار و اجتناب  
 در دل نزول کند از قبض و بسط و شوق و ذوق و غیر آن گویند حال چون برق  
 خاطف زود بگذرد و باقی نماند و الا حدیث نفس باشد و این معنی را در  
 وقت تناسب است و بعضی بدوام حال قائل شده اند حسن



با مصطلح ایشان کنایه از ثبوت کلیه است خاطر خطبیت که وارد شود بر فای  
 کاهی بالقای ملک و آنرا الهام گویند و گاهی بالقای شیطان و آنرا وسوس  
 خوانند و گاهی بالقای حق و آنرا خاطر دانند و خرابات مقام فناء خراباتی  
 اهل قار خوانند خدا و اله هر چیزی را که آدمی دوست دارد و  
 مطرب او بود بطریق استعاره قال له الاله هو الهه قال رسول الله کل مقصود  
 معبود و کل معبود آله حکیم استا قدس سرکه فرماید بیت ای هوای تو خدا المیز  
 و می خندایان تو خدا آرد خال کنایه از وحدت ذات مطلقه است حفظ  
 عبادت از ظهور تعلق ارواح با جسم است خمار و باد و فروزش  
 پیران کامل و مرشدان و اهل را گویند و یرمعان کنایه از محاسن عرفا  
 و اولیاست و ق و شرب هم از عبارات ایشان و از ثمرات  
 تجلی و نتایج کشفنا بذوق و شرب تعبیر کنند روح عبارتست مشهور در  
 اختلاف کرده گویند ارواح موقوع است در قالب و او را ترقی است در  
 حالت نوم و مفارقت از بدن و رجوع کند ببدان و این روح و جد  
 و قول بقدم او خلاست رند اشارت است باولیا و عرفانی که وجود شریف  
 ایشان از بخار کدورات بشریت صافی و پاک گشته است زلف  
 کنایه است از مرتبه امکانیه از کلیات و جزویات و معقولات و محسوسات  
 و ارواح و احسام و جواهر و اعراض مجمل کنایه از کثرات است ساقی  
 کنایه از فیاض مطلق است و در بعضی مواضع مراد از ساقی کوثر است و بطریق  
 استعاره بر مرشد اطلاق شود سیمخ و عبقا و اکسیر و جام جهان  
 نما و آینه مراد از انسان کامل است ساغر و صراحی و مینا  
 مراد از دل عارف است و آنرا خجانه و میخانه و سیکه گویند ستر و ستر  
 ستر گفته اند که ستر لطیفه است موقوع در قالب چنانکه ارواح و آن محل  
 مشاهد است چنانکه ارواح محل محبت است و قلوب محل معارف و گویند

بیر آن است که ترابری آن اشرف باشد و بر سر آنچه غیر حق را بر آن اطلاع نبود  
 سیر الطفاست از روح و روح اشرف از قلب و گویند صد و احرار فتور اسرار است  
 شایه گنایه از معشوق است و معنی شایه حاضر است بر هر در دل لایق  
 است شایه دوست اگر در دل غالب ذکر تشریف ذکر و اگر غالب علم است شایه  
 شایه علم خواهد بود شراب گنایه از سکران محبت و جذبه حق است  
 شمع گنایه از حضور است صحر و سکر از حالات ارباب معرفت است  
 صحر یعنی بهشیاری و سکر یعنی مستی است سکر میثاب به غیبت است و صحر رجوع  
 است از سکر با حساس و غیبت جدمی را با شدمی و مستی را نیز باشد و سکر  
 خاصه اصحاب و جد است و هر کاد که کاشفه بند و بنعت جمال بود سکر حاصل شود  
 و روح در طرب آید غارض عبارت از مظهر انوار وجود است عشق  
 گنایه از مقام ولایت مطلقه علویه است عارفی در بیان کلام معجز نظام  
 انحصار که انا عبد من عبد محمد صلی الله علیه و آله گفته است نظم

آن رب مقتدر که بود عشق نام او || عبد است حسن را نیکر اقتدار حسن  
 غمزه و کن رو بوسه فیوضات و جذبات قلبی را گویند و آنحال است  
 که بر دل اهل سیر و سلوک وارد شود غیبت و حضور غیبت غایب  
 شدن از احوال دنیاست و حضور حاضر شدن باحوال آخرت فنا و بقا  
 فنا زوال خصال ذمیمه است از سالك و بقا ثبوت خصال حمیده است  
 قرب و بعد قرب نزدیکی بنده بخدای بطاعت و ترقی از منزل  
 بمنزلی و بعد دوری از طاعت و توفیق و تحقیق قبض و بطاعت و وصف  
 است مشایخ خوف و رجاء و آن از جمال و جمال بجز قتل و  
 گنایه از صاحب مقام اطلاق است حتی از قید اطلاقیه کیسو عبارت از سلسله  
 اولیاست کلی و گشت گنایه است از عالم معنی و شهود کبر و  
 کافر عارفی را گویند که بیکر نکت وحدت شده باشد لعل عبارت

است از دل درویشان لویج و لوامع و جوالح از مصطلحات این  
 طایفه است و این الفاظ مقابله المعانی باشند و از صفات اصحاب  
 بدایات است که در او ان ترقی رو نماید و بعد از تنبیهای شمس معارف  
 دین بیاید محو و اثبات محو رفع اوصاف عادات و اثبات اقا  
 احکام عبادات است محاضره و مکاشفه و مشاهده محاضره  
 حضور قلب است و باستانی سلطانی ذکر رومی مینماید و مکاشفه حضور  
 اوست بحث بیان و مشاهده وجود حق است می و پادیه مراد از  
 نشاء ذکر است نفس بحرکت فاعروج قلوب است بطایف  
 غیوب و کونین صاحب انفس ارق و اصفی است از صاحب احوال صاحب  
 وقت بختی و صاحب انفس مستفی و صاحب متوسط است و صلا  
 کنایه از نهایت قرب الی الله است شیخ شمس کوید ملت  
 وصال حق و خلقت جدائی است رزخو بیگانه کشتن دشمنائی است  
 ولایت مستحق است از ولایتی دوستی و آزار مراتب است  
 و ارادت وارد آنت که در دل فرو و آید از خواطر محسوسه و بی اقران  
 عمل از بنده بهو کنایه از غیب مطلق و یکی از اسماء ذات است همیبت  
 و انس مشابه است با قبض و بطن و لیکن شدت و تهدید در همیبت زیاده  
 است از قبض و انس مشابه است با بطن اما انس اتم است اگر چه اصطلاحات  
 و استعارات این فرقه بسیار است و تفصیل آنرا در قری علیحه باید و سله  
 بر ناظران روشن آمد که ادراک کلام ایشان موقوف است بر آگاهی زبان این  
 قوم کما قال المولوی اصطلاحات مرابدا که از ان نبود خبر احوال را

### خاتمه

بر برای معرفت استقامی دانایان سیر و آگاهان خبر پوشیده نماند که در اخبار آمده  
 که حضرت داود علی نبیین و علیه السلام در مناجات با قاضی الحاجات مسئلت

نمود که لماذا خلقت الخلق از حضرت رب الارباب خطاب شنود که گفت  
 کنت کثراً مخفياً فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی بودم  
 کجای پنهان دوست داشتم شناخته شوم پس آفریدم خلق را بجهت اینکه بشناسند  
 مرا پس از زمان بعثت و رحلت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله الی  
 الان عباد و بندگان و خواص این امت مرحومه را با مقتضای زمان در هر وقتی از اوقات  
 بنامی خاص مخصوص داشته اند و در این زمان بعارف راست شصت و هشتاد و نه  
 لهذا این طایفه عالی مقدار و این فرقه بزرگوار را در بیان شریعت و طریقت و رموز  
 معرفت و حقیقت سخنان سودمند و تحقیقات بلند است و بعضی اکابر حالات  
 و مقالات جمعی از این طایفه را جمع نموده و در کتب خویش بطور اختصار ثبت  
 فرموده اند و حالات و مقالات بعضی را پوشیده داشته اند بقاء علیین  
 اقل اجاب میرزا محمد ملک الکتاب در این اوان کتابی موسوم بسلسله العارفین و  
 تذکره الصادقین از تالیفات مولانا صنع الله نعمه الله بنی بر شرح حالات  
 و کشف کرامات و خوارق عادات و واردات احوال خیر مال سلطان پسر  
 کرامت و ماه آسمان ولایت و صف آرامی میدان طریقت و راهنمای یوان  
 حقیقت و کاشف رموز و علم آدم الالسماء و واقف کنوز و علم ناه من  
 لدنا علما قسید اهل عرفان شنیده است و لی را بدست آورده برزور طبع  
 در آورده تا بطلبان و راغبان راه طریقت از حالات و طریقت حقه نعمه الایمان  
 استخاری و اعتباری حاصل آید چون این کتاب مستطاب بتفاتیق حقایق است  
 و از خس و خار معایب و نقصان پیرایه باغبان تقی در هر کاستان گذر پس از تفرج  
 و تامل بسیار نقش این معنی در کارگاه صورت کشید و این اندیشه با خود اندیشید  
 که این کاستان روحانی را دیده و رمی عاقل و صاحب نظری کامل ضرور که سیدم  
 و از شنیدن نعمات عبادل چون داودش از زبان مرغان آگاهی و خلیل آسا  
 در دیدن لمعات مشاعل سید و دش ناظر کاشن لطف الهی باشد بنابراین بیایم تدبیر

در فیاض تجر و بوادى تفكر بسي شتافت تا كل گشت اين كاستان را كاملى  
 نخته و ان دريافت پس اين كاستان را بنا نميش زينت داد كه سلطاني است  
 در ویش بصيرت و در ویش است سلطان سيرت عني سرو حدیقه عطا و كل گلشن  
 انكرست و سخا و در خشته كوهر و درج و وفا و تابتده اختر برج صفاست و زاده آزاده  
 العارف من طبقه الملوک والواقف لظرفية التلوك آقا اكبر شاه  
 و امير ائمه العالی از كرم عظیم مرجو است كه بنظر قبول در این شاه  
 معقول بخزند و اگر تقصیری بینند در كز رند كه لا تكلف بالتصوف  
 خوشتر بود عروس نخر روی بی جبین  
 كتبه عبد المذنب العاصی میرزا داود شیرازی  
 ختم فی لیلة جمعة بیت كیم شهر  
 رجب المرجب  
 ۱۳۰۷

۴۶۲۵

MIRZA MOHAMED SHIRAZI  
 ملك الكتاب  
 BOMBAY